

- گفت‌وگو با دکتر کیومرث کلانتری
- کک‌های لباس پاسبان
- چالش دولت در صیانت از حریم خصوصی
- حقوق مالکیت فکری و اخلاق پژوهش
- تاملی در باب علم قاضی در امور کیفری
- احیاء داستان ندیمه
- پرونده گراس علیه سوئیس
- اصطلاحات حقوقی در اشعار سعدی شیرازی
- بازخوانی یک قتل سینمایی
- ...و

حقوق

نشریه دانشجویی انجمن علمی حقوق دانشگاه مازندران

سال اول، شماره دوم - شهریور ۱۴۰۳

دانشکده حقوق
و علوم سیاسی
FACULTY OF LAW
AND POLITICAL SCIENCES



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشاینده مهربان



صاحب امتیاز: انجمن علمی حقوق دانشگاه مازندران

مدیرمسئول: هادی اورسجی

سر دبیر: محمدحسین روحی شوب

هیئت تحریریه: مصیب قدمی، محمدعلی قدوسی، عطیه زیدآبادی، آراد

قریشی، رضا روحی جویباری، سید محمدپارسا نقی زاده موسوی

استاد مشاور: دکتر فرهنگ فقیه لاریجانی

ویراستاران: ملیکا اسدی، سیده مهسا بزرگ نژاد معلم، سحر رستمی، زهرا

صحرائی، سید علی میرکریمی

طراح لوگو: حانیه شمس

طراح جلد و صفحه آرا: مانی جهانپور

نشانی: مازندران، بابلسر، پردیس دانشگاه مازندران، دانشکده حقوق و علوم

سیاسی، انجمن علمی حقوق

دبیرخانه نشریه: haghnamehjournal@gmail.com

فهرست مطالب

سخن سردبیر

محمدحسین روحی شوب

گفت‌وگو با دکتر کیومرث کلانتری

محمدحسین روحی شوب، هادی اورسجی، سیدعلی میرکریمی، سید رضا احمدیان

گک‌های لباسِ پاسبان

دکتر فرهادالله وردی میگونی

خلاً قانون؛ چالش دولت قانون‌مدار در حفظ و صیانت از حریم خصوصی

مهدی سلیمانی‌جویا

حقوق مالکیت فکری و اخلاق پژوهش

زینب افروشه

تاملی در باب علم قاضی در امور کیفری

سید رضا احمدیان

احیاء داستان ندیمه: قدرت بخشی به حقوق زنان در قرن بیست و یکم

زهرا هدایتی

ترجمه پرونده گراس علیه سوئیس

حنانه ذاکری

بررسی اصطلاحات حقوقی در سه بیت از «سعدی شیرازی»

سیده کیمیا حسینی

«حقوق خوانده‌های ادبیاتی» - بخش دوم: «فرانتس کافکا»

زهرا صحرایی رستمی

بازخوانی یک قتل سینمایی؛ تحلیل حقوقی «فیلم من مادر هستم»

علیرضا زارعی و علی موحدی

معرفی و تحلیل نمایشنامه «ترور»

سیدعلی حسینی



سخن سردبیر

محمد حسین روحی شوب

دانشجوی کارشناسی حقوق دانشگاه مازندران

در طی سال‌های اخیر شاهد رشد قابل توجه‌ای در حوزه انتشار نشریات دانشجویی هستیم. در حال حاضر بسیاری از انجمن‌های علمی حقوق دانشگاه‌های کشور دارای نشریاتی مستقل و با پشتوانه دانشجویی هستند و با احساس رقابت خاصی نسبت به دیگر انجمن‌های علمی کشور مشغول فعالیت می‌باشند. بی شک مشاهده این جریان بسیار خوشحال کننده است. اینکه جوانان ایران با همه مشکلات، ناملایماتی‌ها، فشارها و با کم‌ترین بودجه و امکانات همچنان فضای پژوهش را زنده نگه داشتند، به ارزش و اعتبار قلم ایمان دارند و پیوسته در جهت پیشرفت علمی و تحول فرهنگی وطن می‌کوشند. اما آنچه ایجاد نگرانی می‌کند این است که به مرور فعالیت نشریات دانشجویی به جریانی تبدیل شود که صرفاً به دنبال نشر ماشین‌گونه باشد. اینکه انجمن‌های علمی تبدیل شوند به کارخانه‌ای که از خط تولیدشان نشریه می‌گذرد. صرفاً حضوری در جریان رقابت با سایر دانشکده‌های کشور. آن چیز که مهم است این است که نشریات دانشجویی طرحی نو در اندازند و فضایی را خلق کنند که بتواند موجب آشتی دانشجویان با فضای مطالعه شود. فضایی پویا و به دور از خشکی‌های ذاتی رشته حقوق. این سخن به هیچ وجه در پی نفی و انکار پرداختن به پژوهش‌ها و مقالات حقوقی نیست. بدیهی است که وجود چنین مقالاتی نیاز است و اتفاقاً شالوده اصلی نشریه را رقم می‌زند. بحث اصلی این است که نباید صرفاً نگاه به مقالات تخصصی حقوقی باشد. اولین و مهم‌ترین دلیل نیز این است که در حال حاضر انبوهی از نشریات علمی پژوهشی تخصصی این وظیفه را بر دوش خود می‌کشند. اگر نشریات دانشجویی بخواهند خود را در آن مسیر تعریف کنند به نظر به بی‌راهه می‌روند. نشریه دانشجویی باید فضایی در جهت تکاپوی فکری دانشجویان و به دنبال پیوند عالم حقوق و دنیای قانون به جهان بیرون از ذهن قانونگذاران جزم‌اندیش و دسته‌ای از حقوق‌دانان تنگ‌نظر که بنا به قول استاد اندیشمند دکتر

اللهوردی، «حقوق را به خواندن چند ماده قانونی، آن هم شکسته‌بسته تقلیل می‌دهند باشد».

از این رو حق‌نامه در پی آن بوده‌است که بستری را فراهم سازد تا همه دانشجویان اعم از حقوقی و غیرحقوقی در آن قلم زنند و نشریه به عنوان رسانه‌ای با مطالب متنوع توسط دانشجویان که مخاطب اصلی ما هستند مورد مطالعه قرار بگیرد. حق‌نامه ادعا ندارد که به اهداف مذکور رسیده است و پر واضح است که راهی دراز در پیش دارد. اما اکنون که به ایستگاه دوم رسیده است در حد توان خود سعی کرده به شکل ثابت بخش ادبیات، هنر و سینما را حفظ کند و یادداشت ویژه آن نیز که به قلم شیوای دکتر فرهاد اللهوردی نگارش شده است مرتبط با فضاهای مذکور و به دور از خشکی‌های حقوقی صرف باشد. در پایان از تمامی اساتید و دانشجویانی که آثار قلمی خود را در اختیار حق‌نامه قرار دادند و در انتشار این شماره از نشریه نهایت حمایت خود را داشتند، کمال سپاسگزاری را به جا می‌آورم.



گفت و گو با دکتر کیومرث کلانتری

عضو هیئت علمی و مؤسس رشته حقوق در دانشگاه مازندران

تیم مصاحبه: محمدحسین روحی شوب، هادی اورسجی، سیدعلی میرکریمی، سیدرضا احمدیان

"به مناسبت آیین گرامیداشت بیش از سه دهه فعالیت دکتر کیومرث کلانتری در مقام معلمی دانشگاه و وکالت دادگستری که با عنوان «بر بلندای دادآگاهی» در اردیبهشت ۱۴۰۳ در دانشگاه مازندران با حضور چهره‌های برجسته حقوق جزای کشور و در راس آنان استاد بزرگ جرم‌شناسی دکتر علی‌حسین نجفی ابرندآبادی برگزار شد؛ اعضای انجمن علمی حقوق دانشگاه مازندران به گفت و گویی صمیمانه با دکتر کلانتری استاد تمام رشته جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران پرداختند. متن زیر مشروح این گفت و گو می‌باشد."

از خودتان، محل ولادت و سال‌های ابتدایی دوران تحصیلی‌تان بفرمایید؛

من بر اساس شناسنامه متولد ۱۳۳۹ هستم که نام بنده نیز در شناسنامه کیومرث است. اما در واقع متولد ۱۳۴۲ هستم که در روستای درونکلای غربی بابل متولد شدم. علت این اختلاف سن واقعی با شناسنامه به این جهت است که پدرم مایل بود تا در درس حوزوی مشغول به تحصیل شوم و به همین جهت نتوانستم هم‌زمان با هم سالان خود وارد مدرسه شوم. از سوی دیگر برادر بزرگ‌ترم مخالف با نظر پدرم بود. در نهایت با

اصرار برادرم توانستم وارد مدرسه شوم. از آنجا که سن بیشتری از دانش آموزان کلاس اول داشتم با ورودم به این مقطع مخالفت شد. از اینجا بود که شناسنامه‌ای غیر واقعی دریافت کردم و در آزمون پایانی کلاس پنجم شرکت کردم و به طور مستقیم وارد مقطع راهنمایی شدم. دوران راهنمایی را در مدرسه ۱۵ بهمن و دبیرستان را در مدرسه شاپور و شهریار بابل گذراندم و دیپلم ریاضی را کسب کردم.

چه شد که وارد رشته حقوق شدید؟

دریافت دیپلم من مصادف شد با انقلاب فرهنگی و بسته شدن دانشگاه‌ها. بعد از آن به سربازی رفتم و در جبهه حضور داشتم. ۶ ماه پایانی این دوران را در بابل‌سر گذراندم. اولین مرکز آموزشی که باز شد تربیت معلم بود. در تربیت معلم فوق دیپلم ریاضی را کسب کردم. در این زمان دانشگاه‌ها بازگشایی شدند. در طی آن ۶ ماه که سرباز بودم به دلیل جا به جایی متهمان بسیار علاقه مند به قضاوت و فضای دادگستری شدم. اینجا بود که بر خلاف میل خانواده تصمیم به مطالعه حقوق گرفتم. پس از آن در آزمون ورود به دانشگاه شرکت کردم و با رتبه ۸۵ در دانشگاه شهید بهشتی پذیرفته شدم.

چه توصیفی از فضای دوران دانشجویی خود دارید؟

در آن سال‌های ابتدایی انقلاب به دلیل تغییر نظام سیاسی و آموزشی از جهت کمبود منابع تحصیلی و مطالعاتی شرایط بسیار سختی حاکم بود. از میان اساتید دانشگاهی تاثیر بسیار فراوانی از دکتر نوبهار پذیرفتم. و همینطور دکتر آزمایش و دکتر نجفی ابرندآبادی که بنده ایشان را قبل از اینکه استاد جرم شناسی بدانم استاد اخلاق می‌دانم. و همیشه می‌گویم که من بیشتر از اینکه از شخصیت علمی ایشان بهره ببرم، محو اخلاق ایشان شدم. همینطور دکتر حسینی‌نژاد که اگر بخواهم از میزان سن ایشان بگویم باید اشاره کنم که در دوران رضاشاه رئیس شعبه ۳ دیوان عالی کشور بود!

از نقش خود در تاسیس رشته حقوق در دانشگاه مازندران بفرمایید.

از آنجایی که در دادستانی کل کشور حضور داشتم، دادستانی اصرار داشت حالا که قصد دارم عضو هیات علمی شوم در دانشگاه علوم قضایی مشغول شوم. در حالی که طبق اعلام نیاز دانشگاه مازندران وزارت علوم در ابتدا من را به این دانشگاه اعلام نیاز کرده بود. به همین خاطر حضور من در دانشگاه علوم قضایی منوط به موافقت دانشگاه مازندران بود که این موافقت صورت نپذیرفت. من گفتم به شرطی در دانشگاه مازندران می‌مانم که

رشته حقوق در دانشگاه مازندران راه اندازی شود. دانشگاه هم گفت شما خودتان می‌توانید این اقدام را انجام دهید. به این صورت بود که بنده این اقدام را آغاز کردم و در نهایت توانستیم این رشته را در دانشگاه مازندران تاسیس کنیم. دانشگاه مازندران پس از دانشگاه شیراز دومین دانشگاهی است که در خارج از پایتخت صاحب این رشته شد.



آیین تجلیل از دکتر کیومرث کلانتری

از راست: دکتر نجفی ابرندآبادی، دکتر کیومرث کلانتری، دکتر ابوالحسن شاکری و دکتر مرتضی نجابت‌خواه.

از علاقه و وابستگی خود به تدریس در طی این سال‌ها بگویید.

بنده به شدت به تدریس علاقه مند هستم. تدریس ممکن است از لحاظ جسمی بنده را خسته کند اما از لحاظ روحی هرگز. من در واقع خستگی‌ها و فشارهای ایجاد شده در وکالت را در دانشگاه از تن به در خواهم کرد.

آیا از ابتدا ورودتان به رشته حقوق برای حضور در حرفه وکالت بوده است؟

بنده از ابتدا هدفم قضاوت بوده است. اما به مرور هدفم تغییر کرد و بعد از اخذ فوق لیسانس به سمت وکالت جلب شدم. حس کردم که به حضور در این حوزه نیازمندم. به عقیده من استاد حقوق حتما باید در وکالت نیز حضور داشته باشد. حقوق فقط علم نیست فن نیز می‌باشد. تجارب یک حقوقدان در کسوت وکالت کامل می‌شود.

از احساس و تجارب خود در کسوت وکالت بگویید؟

وکالت شغلی است با شادی و غم. شغلی با موفقیت و شکست. آمیزه‌ای است از تجربیات مختلف. تجربه عمده بنده نیز از وکالت در حوزه پرونده‌های قتل بوده است. در این حوزه تمایلم این است که وکیل متهم باشم. در صورتی که راحت‌ترین کار وکیل اولیای دم بودن است. زیرا از بازپرس تا دیوان عالی کشور همه خودشان وکیل آن‌ها هستند. وکالت اولیای دم از این جهت که در پایان تلاش‌های شما شخصی اعدام خواهد شد حس سختی است. البته نه اینکه من وکیل اولیای دم اصلا نبوده باشم اما سعی کردم که کم‌تر در این جایگاه قرار بگیرم.

چه ویژگی را مهم‌ترین شاخصه وکیل خوب می‌دانید و چه توصیه‌ای به جوانان دارید؟

قبل از اینکه علم وکالت مهم باشد نظم مهم است. نظم برای وکیل به شکلی عجیب مهم است. امام علی(ع) وقتی می‌خواهد وصیت کند به تقوا و نظم وصیت می‌کند. و این خود نشان از اهمیت این امر دارد. مورد دیگر اینکه با موکل خود صادق باشد. همیشه به کارآموزان خود توصیه می‌کنم به موکل خود تنها این دو قول را دهید. اینکه هیچ وقت



مصاحبه اعضای انجمن علمی با دکتر کلانتری



کوتاهی و خیانت نخواهم کرد. دیگر هیچ قول دیگری ندهید.

در دنیای حقوق و قضاء چه چیزی را به نوعی آرمان شهر می‌دانید؟

قبل از اینکه به شکلی عملی وارد دنیای حقوق شویم انتظار جامعه‌ای را داشتیم که خالی از هر جرمی باشد. در حالی اکنون فهمیدیم جرم لازمه زندگی است. جرم را نه می‌توان حذف کرد و نه باید حذف کرد. نباید توقع محو شدن جرم داشت. بلکه تنها می‌توان آن را مدیریت کرد. سیاه در مقابل سفید معنی دارد. سلامتی وقتی معنی دارد که بیماری باشد. امنیت وقتی معنی دارد که جرم باشد. آرمان شهر ما برای جامعه کنترل جرم است و نه حذف آن.

توصیه و سخن پایانی

صحبت پایانی اینکه از دانشجویان می‌خواهم درس را برای درس بخوانند. چون که صد آمد نود هم پیش ماست. درس را برای علاقه‌ای که وجود دارد بخوانید. نه اینکه صرفاً برای کسب شغلی خاص باشد. درس اگر عاشقانه خوانده شود حتماً موفقیت را در پی خواهد داشت.

یادداشت ویژه



تک‌های لباس پاسبان

دکتر فرهاد الله‌وردی می‌گونی

عضو هیئت‌علمی دانشگاه مازندران

۱- احتمالاً داستان بسیار کوتاه و تمثیلی «جلوی قانون»^۱ کافکا را خوانده‌اید؛ دست‌کم من درباره حقوق و قانون، تمثیلی معروف‌تر از آن در عالم ادبیات نمی‌شناسم: «جلوی قانون، پاسبانی دم در قد برافراشته بود. مردی روستایی آمد و خواست که وارد قانون بشود؛ پاسبان گفت که عجلتاً نمی‌تواند بگذارد که او داخل شود. مرد به فکر فرو رفت و پرسید: «ممکن است که بعد داخل شود؟»، پاسبان گفت: «ممکن است؛ اما نه حالا». پاسبان از جلوی در که همیشه چهارطاق باز بود، رد شد، آن مرد خم شد تا درون آنجا را ببیند. پاسبان ملتفت شد، خندید و گفت: «اگر باوجود دفاع من، اینجا آنقدر تو را جلب کرده، سعی کن که بگذری؛ اما به‌خاطر داشته باش که من آخرین پاسبان نیستم. جلو هر اتاقی پاسبانان تواناتر از من وجود دارند، حتی من هم نمی‌توانم طاقت دیدار پاسبان سوم بعد از خودم را بیاورم.» مرد روستایی که پاسبان را در لباده پشیمی با دماغ تک تیز و ریش تاتاری دراز و لاغر و سیاه دید، ترجیح داد که انتظار بکشد تا به او اجازه دخول بدهند. پاسبان او را کمی دورتر از در، پشت میزی نشانید. آن مرد آنجا روزها و سال‌ها نشست. اقدامات زیادی برای این‌که او را در داخل بپذیرند نمود و پاسبان را با التماس و درخواست‌هایش خسته کرد. سال‌های متوالی آن مرد پیوسته به پاسبان نگاه می‌کرد. پاسبان‌های دیگر را فراموش کرد. پاسبان اولی، به‌نظر او یگانه مانع می‌آمد و چون سال‌ها بود که پاسبان را مطالعه می‌کرد تا تک‌های لباس پشیمی او را هم می‌شناخت، از تک‌ها تقاضا می‌کرد که کمکش بکنند و کج‌خلقی پاسبان را تغییر بدهند. بالاخره چشمش ضعیف شد، به‌طوری‌که درحقیقت نمی‌دانست که اطراف او تاریک‌تر شده است و یا چشم‌هایش

^۱ این داستان از معدود نوشته‌های کافکا بود که به صورت مجزا در زمان حیاتش در مجله‌ای چاپ شد و بعد به عنوان بخشی از رمان محاکمه هم درآمد. ترجمه فارسی عنوان این داستان، (به انگلیسی Before the Law)، سهل و ممتنع است، از طرفی عنوان داستان، آشکارا به اصطلاح حقوقی «برابری در برابر قانون» (Equality before the law) ارجاع می‌دهد (کافکا تحصیلات حقوقی داشت)، و ترجمه آن به «جلوی قانون» این ارجاع را کمتر بازتاب داده و بیشتر، بُعد مکانی تمثیل را برجسته می‌کند؛ و از طرف دیگر، ترجمه آن به «در برابر قانون» هم کژتابی دارد و ممکن است در ابتدای امر، معنای «علیه قانون» را به ذهن بیاورد.

او را فریب می‌دهند؛ ولی حالا در تاریکی شعله باشکوهی را تشخیص می‌داد که همیشه از در قانون زبانه می‌کشید. اکنون از عمر او چیزی باقی نمانده بود. قبل از مرگ تمام آزمایش‌های این همه سال‌ها که در سرش جمع شده بود، به یک پرسش منتهی می‌شد که تاکنون از پاسبان نکرده بود. به او اشاره کرد؛ زیرا با تن خشکیده‌اش دیگر نمی‌توانست از جا بلند بشود. از پاسبان پرسید: «اگر هرکسی خواهان قانون است، چه طور در طی این همه سال‌ها کس دیگری به جز من تقاضای ورود نکرده است؟» پاسبان در که حس کرد این مرد در شرف مرگ است برای اینکه پرده صماخ بی‌حس او را بهتر متاثر کند، درگوش او نعره کشید: «از اینجا هیچکس به جز تو نمی‌توانست داخل شود، چون این در ورود را برای تو درست کرده بودند. حالا من می‌روم و در را می‌بندم».^۲

۲- این داستان کوتاه از منظرهای متفاوتی چون پس‌اساختارگرایی، نظریه‌های انتقادی حقوق، روانکاوی و مطالعات فرهنگی، تحلیل و تفسیر شده است و آن را نقد بروکراسی حقوقی (و چیزهایی از این دست) دانسته‌اند. درستش این است که شبیه هر متن ادبی درست و درمان دیگری، «همه این تفسیرها هست و هیچ کدام از این‌ها نیست». این متن کوتاه، «تمام این امکانات تحلیلی را در اختیار ما قرار می‌دهد، ولی هیچ کدام را تأیید نمی‌کند»، «به برداشت‌های مختلف پا می‌دهد، ولی به موقع هم پا پس می‌کشد».

۳- پیشنهاد من به جای سرگرم شدن با این تحلیل‌ها و تفسیرها، که نه کار من است و نه جایش اینجا، پی گرفتن مسیر ساده‌تر و در عین حال جذاب‌تری است: برجسته کردن تکه ای از متن، از رهگذر ورود به «جهان کافکا»^۳. هنوز که هنوز است نوشته صادق هدایت^۴ یکی از بهترین نوشته‌های فارسی در معرفی این جهان است:^۵

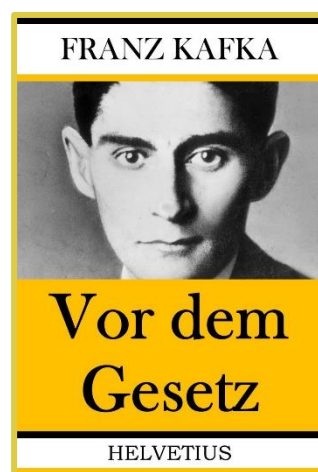
^۲ از ترجمه صادق هدایت، با تلخیص و کمی تغییر. هدایت قاعدتا هم «جلوی قانون» و هم «مسخ» کافکا را از روی ترجمه فرانسوی آن به فارسی برگردانده است. در سال‌های اخیر علی اصغر حداد کارهای کافکا از جمله همین «جلوی قانون» را از زبان اصلی آن یعنی آلمانی، ترجمه کرده و به گواهی اهل فن ترجمه‌های پاکیزه‌تر و دقیق‌تری به دست داده است. هرچند که ترجمه‌های هدایت با وجود بعضی ضعف‌ها، به هیچ روی ترجمه‌های بدی نیستند. اگر تقدم زمانی این ترجمه‌ها و همین‌طور محدودیت‌های زمانه او را در نظر بگیریم، اهمیت و اعتبار کارش را بیشتر می‌فهمیم.

^۳ بعضی وقت‌ها تحلیل‌های روان‌شناسانه، جامعه‌شناسانه و ... حکم همان پاسبان در داستان کافکا را دارند.

^۴ منظور نوشته «پیام کافکا»ی صادق هدایت است که او آن را به‌عنوان پیش‌گفتاری بر ترجمه فارسی دوستش حسن قائمیان از «گروه محکومین» کافکا، منتشر کرد.

^۵ امروزه درباره کافکا متن‌های تحلیلی بیشتری به زبان فارسی در دسترس است، برای نمونه: «کافکا: به سوی ادبیات اقلیت»، ژیل دلوو و فلیکس گتاری، ترجمه حسین نمکین، نشرچ بیدگل

«کافکا از دنیایی با ما سخن می‌گوید که تاریک و درهم پیچیده می‌نماید، به‌طوری‌که در وهله اول نمی‌توانیم با مقیاس‌های خودمان آن را بسنجیم. در آن از چه گفت و گو می‌شود؟ از لایتناهی؟ خدا؟ جن و پری! نه، این حرف‌ها در کار نیست. موضوع‌های بسیار ساده و پیش پا افتاده زندگی روزانه خودمان است: با آدم‌های معمولی، با کارمندان اداره روبرو می‌شویم که همان وسواس‌ها و گرفتاری‌های خودمان را دارند، به زبان ما حرف می‌زنند و همه چیز جریان طبیعی خود را سیر میکند. ولیکن، ناگهان احساس دلهره‌آوری یخه‌مان را می‌گیرد! همه چیزهایی که برای ما جدی و منطقی و عادی بود، یکباره معنی خود را گم می‌کنند، عقربک ساعت جور دیگر به کار می‌افتد، مسافت‌ها با اندازه‌گیری ما جور در نمی‌آید، هوا رقیق می‌شود و نفس‌مان پس می‌زند. آیا برای اینکه منطقی نیست؟ برعکس همه چیز دلیل و برهان دارد، یک جور دلیل وارونه»



کتاب جلوی قانون (Vor dem Gesetz)

نوشته فرانتس کافکا - ۱۹۱۴

شروع خُرد و خیره‌کننده رمان مسخ را به یاد بیاورید: «یک روز صبح وقتی گرگور زامزا از خوابی آشفته به خود آمد، دید در تخت‌خواب خود به حشره‌ای بزرگ تبدیل شده‌است».^۶ خود کافکا جایی گفته بود که: «مسخ کابوسی است وحشت‌زا» اما این کابوس وحشت‌زای وهم‌انگیز با منطقی کم و بیش رئالیستی پیش می‌رود و همین تناقض هنرمندانه است که باعث می‌شود جهانی که کافکا در مسخ می‌سازد، چند لایه‌ای شده و با اینکه در آن ارجاعات مشخص الهیاتی (مثلاً همین مفهوم مسخ)، اجتماعی و حقوقی وجود دارد، در قبال هر خوانش تقلیل‌گرایانه‌ای مقاومت کند.

^۶ مسخ، فرانتس کافکا، از ترجمه علی‌اصغر حداد، نشر ماهی

۱- به «جلویِ قانون» بازگردیم؛ این داستان هم در معنای دقیق کلمه، در جهانی کافکایی اتفاق می‌افتد؛ جهانی که نمی‌توان دست و پایش را قطع کرد و در یکی از ژانرها و مکاتب ادبی جایش داد. مرد روستایی عمر خود را در گیر و گرفت با «پاسبانِ درِ قانون» گذراند و آنقدر که پاسبان را مطالعه کرده بود حتا کک‌های لباسِ پشمی او را هم می‌شناخت و از این کک‌ها برای متقاعد کردن او کمک گرفته بود. این آشکارا وضعیتی مالیخولیایی است، اما در عین حال، موقعیت گروتسک‌وار آن چندان هم غیرقابل تصور نیست.

۲- تبعا تعمیم نمی‌دهم، اما چه بسیار «حقوق‌دانانی» که حقوق را به خواندن چند ماده قانونی، آن‌هم شکسته‌بسته، تقلیل می‌دهند و مناسبات پیچیده و درهم‌تنیده میان فهم و نقد قانون را درک نمی‌کنند و با عداوتی از روی جهالت^۷ و تنگ‌نظرانه، مسیرهای جذاب و هیجان‌انگیز را به روی خود (و دیگران) می‌بندند. اینان، گیرم که از مرد روستایی داستان کافکا زنگ‌تر باشند و از همان چیزکی که در سرک‌کشیدن‌های دزدکی دیده‌اند داستان‌های دنباله‌دار بسازند و معرکه بگیرند، اما همچنان پشتِ همان میز نشسته‌اند، کمی دورتر از در، درست «جلویِ قانون».

۳- حقوق خواندن یعنی ورود به دنیایِ قانون؛ دنیایی با همه رمز و رازها و تناقض‌ها و جذابیت‌ها و البته ترس‌هایش. تا زمانی که کسی مجهز به ابزارهای نظری لازم برای ورود به این دنیا نباشد، اگر در دانشکده حقوق درس بخواند و یا حتا درس بدهد، پشت میز قضاوت نشسته باشد یا به وکالت مشغول، تفاوتی نمی‌کند، کارش این است: مطالعه «کک‌هایِ لباسِ پاسبان».

^۷ [و فرمود:] مردم دشمن آنند که نمی‌دانند؛ نهج البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی.



خلاء قانون؛ چالش دولت قانون‌مدار در حفظ و صیانت از حریم خصوصی اشخاص

مهدی سلیمانی جویا

دانشجوی کارشناسی‌ارشد حقوق خانواده دانشگاه مازندران

چکیده:

ارائه تعریفی جامع از حریم خصوصی اگرچه مصادیق آن در جامعه فراوان بوده و هر شخصی به صورت بدیهی با این واژه آشنایی دارد، بسیار مشکل است؛ زیرا با این استدلال که این مفهوم، بدیهی‌ترین و جزء حقوق اولیه فرد به شمار می‌رود و نیاز به تعریف خاص ندارد، تاکنون تعریفی جامع از این عنوان ارائه نشده است و می‌توان چنین تلقی نمود که بدیهی‌ترین حق هر انسانی حفظ حریم شخصی اوست، حتی در اولین متون دینی نیز به اهمیت آن اشاره شده، ولی متأسفانه تاکنون هیچ گونه تعریف دقیق و به تبع آن، هیچ قانون مدونی در راستای تعریف، تحدید و صیانت از این حق اولیه بشر تصویب نشده است. به نظر می‌رسد بدیهی بودن این حق، آفتی بزرگ در راستای تبلور قوانین مناسب در جهت صیانت از این حریم بوده و باعث شده این مهم تاکنون مغفول باقی بماند. اگرچه در بعضی متون حقوقی، فقهی و بین‌المللی، اشارات کمی به این مفهوم و حدود و قصور آن شده است، ولی در هیچ یک، تعریف جامع از این مفهوم جهان شمول ارائه نگردیده است. در این مقاله سعی شده پس از طرح چند مفهوم اساسی و بیان چارچوب، تعریف حریم خصوصی، جایگاه این مفهوم در قوانین مختلف و میزان اهمیت آن در روابط اجتماعی و به تبع آن، میزان اهمیت این موضوع در قوانین فراملی فقهی و موضوعه، مورد بررسی قرار گیرد و جایگاه حریم خصوصی در نبود قانون خاص مدون به صورت ویژه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

کلید واژگان: حریم خصوصی، معیار نوعی، معیار شخصی، قانون اساسی

مقدمه :

پذیرش و شناخت حریم خصوصی به عنوان یک حق انسانی، ریشه‌ای عمیق در تاریخ دارد. در انجیل، اشارات بی‌شماری به این موضوع شده و در قوانین یهود نیز از دیرباز، مکتوم

ماندن مسائل شخصی از انظار دیگران به رسمیت شناخته شده است. در چین باستان و یونان نیز، مصونیت در این زمینه وجود داشته است.

درس‌وگندنامه بقراط نیز پزشکان سوگند می‌خورند که رابطه بین آنها و بیماران محرمانه بماند.^۸ وین فیلد که یکی از قدیمی ترین مقالات را در زمینه حریم خصوصی نوشته است، حریم خصوصی را محرمانه بودن خصوصیات شخص یا مال او از انظار عمومی معنا کرده است.

حریم خصوصی متشکل از سه رکن اصلی محرمانگی، گمنامی و تنهایی است. محرمانگی در خصوص اسناد و اطلاعات شخصی افراد، ازجمله پرونده‌های پزشکی دانسته شده که به عنوان حریم اطلاعات شناخته می‌شود. درحالی که گمنامی، در حوزه ارتباطات معنا پیدا می‌کند. تنهایی نیز به مصون ماندن افراد از تعرّض و تجاوز به منازل یا مکان محصور متعلق به ایشان است.^۹

در باب حریم خصوصی، نظام مقرر واحدی که برای تمام کشورها کارآمد باشد، وجود ندارد. نظام‌های فرهنگی، اقتصادی و حقوقی در کشورها متفاوت است؛ درنتیجه نمی‌توان راه کار مناسب و واحدی برای همه عرضه کرد. درعین حال می‌توان به مجموعه‌ای دست یافت که بیشترین خصوصیات مشترک را با دیگر نظام‌ها دارا است.

از تعاریفات مختلف حریم خصوصی، می‌توان دریافت که از مهم‌ترین ویژگی حریم خصوصی، نسبی بودن آن است. با نگاهی به پیرامون می‌توان دریافت، حریم خصوصی مفهومی سیال دارد. به طور کلی، حریم خصوصی از نظر برداشت علمی، امر ذهنی و شخصی است که عوامل فرهنگی، تربیتی، اوضاع و احوال و مقطع تاریخی در آن تاثیرگذار است، لذا کشف، تلقی و برداشت افراد برای تعیین حریم خصوصی اهمیت دارد.

با توجه به موارد فوق، در متون فقهی-اسلامی، اگرچه ارجاع صریح به امر حریم خصوصی داده نشده است، ولی با بیان مصادیقی به صورت ضمنی، این مفهوم بزرگ مورد بررسی قرار گرفته است. پس از قرون متمادی، با توجه به پیشرفت علم و به تبع آن، افزایش ارتباطات و نزدیک شدن هرچه بیشتر افراد به یکدیگر و کوچک شدن فاصله‌های جوامع بین‌المللی نیز، نیاز خود به محترم شمردن حریم خصوصی را احساس و در اسناد بین

^۸ بروجرودی، مهدخت، حریم خصوصی در جامعه اطلاعاتی، تهران: انتشارات دادگستر ۱۳۸۲، ص ۳

^۹ نمک دوست تهران، حسین، اخلاق حرفه ای حریم خصوصی و حق دسترسی به اطلاعات، تهران، نشریه دادنامه، ۱۳۸۵، ش ۶۶، ص ۲۰۱

المللی، معاهدات و میثاق‌های فراملی، این حق را مورد توجه قرار می‌دهند. با توسل به این دو منبع عظیم فقهی و بین‌المللی، حقوق‌دانان و مقننین ایران نیز، با محترم شمردن حق داشتن حریم خصوصی و مصون ماندن این حق از تعرض اغیار، اقدام به تصویب مواد قانونی در قوانین مختلف، جهت به رسمیت شمردن این حق نمودند، لذا به نظر می‌رسد با توجه به موارد فوق و با توجه به پیشرفت نوع بشر و نوع ارتباط افراد با یکدیگر، جامعه نیازمند وجود قوانین مدون در خصوص حریم خصوصی می‌باشد، تا با خیالی آسوده‌تر، مراودات اجتماعی خود را ضمن مصون ماندن از خدشه دار شدن حریم خود، بسط و گسترش دهند.



۱- تعریف و جایگاه حریم خصوصی :

واژه privacy از کلمه لاتین privates، به معنی جدا شدن از بقیه، یا محروم شدن از چیزی ریشه گرفته و به معنای توانایی یک فرد یا گروه برای جداسازی خود یا اطلاعات مربوط به خود است. از لحاظ تاریخی، نخستین بار ارسطو مفهوم حریم یا ساحت خصوصی را در مقابل ساحت اجتماعی یا سیاسی فرد مطرح کرد.

۱-۱ تعریف لغوی :

حریم خصوصی از نظر لغوی به معنای جا، مکان و محدوده‌ای است که ورود و مداخله در آن جایز نیست.

واژه privacy در زبان انگلیسی، معادل واژه خلوت و حوزه خصوصی است که به معنای موقعیت تنها بودن و رها بودن از مداخله یا کنترل دیگران به کار رفته است. در فرهنگ‌های حقوقی نیز، به معنای حق به حال خود رها شدن و بدون مزاحم ماندن است. حق بر حریم خصوصی^۱، یکی از مصادیق مهم حقوق شهروندی است و در زبان فارسی به معانی مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است.

حریم به معنای بازداشت کرده، حرام، حمایت شده، یا مکانی که حمایت و دفاع از آن واجب شده، معنا شده است. خصوصی نیز، در مقابل عمومی به کار رفته و عمومی چیزی است که همگانی باشد. حریم خصوصی از نظر کاربردی، فضایی است که نمی‌توان بدون اجازه شخص، به آن تجاوز و تعرض کرد. درواقع، دسترسی به آن فضا برای دیگران امکان‌پذیر نیست.

۲-۱ تعریف حقوقی:

همانطور که ملاحظه شد، تعریف خاصی از حریم خصوصی ارائه نشده است و ارائه تعریف برای آن، چیزی جز بیان معنای لغوی و شرح واژه شناسی نخواهد بود. به طور کلی، برای تعریف حریم خصوصی افراد و شناسایی مصادیق مورد حمایت حریم خصوصی، می‌بایست معیارهایی مدنظر قرار گیرد که در ادامه، آنها را مطرح خواهیم نمود.

۱-۲-۱ معیار نوعی در تعریف حریم خصوصی:

برخی جنبه‌های زندگی افراد، نوعاً یا عرفاً، حریم خصوصی قلمداد می‌شود. این معیار، مدعی نقض حریم خصوصی را از اثبات اینکه چرا دیگران نباید بدون رضایت وی به آن حیطه خاص وارد شده یا دسترسی پیدا کنند بی‌نیاز می‌سازد. بنابراین، تعدی به حیطه‌های نوعاً شخصی و خصوصی زندگی افراد، نقض حریم خصوصی قلمداد می‌شود، مگر مدعی نقض حریم خصوصی، خود، به این امر رضایت داده باشد یا مرتکب عدول صریح یا ضمنی فرد را از حریمش ثابت کند. این معیار از لحاظ فقهی هم قابل دفاع می‌باشد.

۱-۲-۲ معیار شخصی در تعریف حریم خصوصی:

دراین معیار، تعیین محدوده حریم خصوصی و مصادیق آن، توسط شخص می‌باشد.

^۱ Right to privacy

با در نظر گرفتن این معیار، حریم شخصی می‌تواند در افراد مختلف، متفاوت باشد؛ به این معنی که اشخاص ممکن است بعضی جنبه‌های زندگی خود را که نوعاً یا عرفاً در دایره شمول حریم خصوصی قرار نمی‌گیرند، در حیطه امور شخصی و مشمول حریم خصوصی خود اعلام کنند. این معیار، هم با تعریف لغوی و عرفی حریم سازگار بوده، هم از لحاظ فقهی قابل دفاع می‌باشد.

۱-۲-۳ معیار تلفیقی (نوعی- شخصی) در

تعریف حریم خصوصی:

این معیار، تلفیقی از دو معیار قبلی است؛ به این معنا که حریم خصوصی افراد محدوده‌ای است که نوعاً یا شخصاً به عنوان حریم اختیار گردد. به نظر، این معیار به واقع به جامعه امروز نزدیک تر است و گاهی در هنگام تعیین هریک از معیارها یا



تلفیق هر دو معیار، مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای مثال در فضای مجازی؛ نظیر اینترنت، اطلاعات اشخاص هنگام ورود به سایت براساس نظر خود آنها، تنظیم و ثبت می‌گردد، ولی این امر به منزله‌ی اذن افشای بی قید این اسرار توسط سایت نخواهد بود.

۱-۲-۴ مصادیق بارز و مهم حریم خصوصی:

اطلاعات شخصی، جسم افراد، منازل و اماکن خصوصی، ارتباطات خصوصی، محل کار و... را می‌توان از مصادیق حریم خصوصی دانست. به تبع آن، دسترسی به اطلاعات شخصی و افشای مسائل خصوصی افراد، تحت نظر گرفتن دیگران، ایست بازرسی و بازرسی‌های بدنی، ورود بدون اجازه به منازل و اماکن خصوصی، شنود و کنترل، یا رهگیری مکالمات و انواع ارتباطات، از عمده ترین اعمال نقض کننده و در شرایطی، جرائم مرتبط با حریم خصوصی می‌باشند.

۲- جایگاه حریم خصوصی در فقه و سیره پیامبر (ص) و سیره ائمه اطهار (علیهم السلام):

نه در قرآن کریم و نه در روایات، از اصطلاح حریم خصوصی استفاده نشده؛ زیرا موضع اسلام در مواجهه با این موضوع، یک موضع تحویل گرایانه است؛ یعنی از ماهیت و محتوای حریم خصوصی حمایت شده است، بدون آنکه نامی از آن برده شود و در قالب

احاله به حقوق و آزادی‌های دیگر؛ نظیر حق مالکیت، حق مصون ماندن از تجسس و اصل برائت، مورد حمایت قرار گرفته است، حتی رعایت چنین حقی، قبل از آنکه در حقوق غرب و اسناد بین المللی پیش بینی گردد، در منابع فقهی مطرح بوده است. از نظر فقه اسلامی، حفظ حریم خصوصی با اشاره به قاعده تسلیط، مطرح و براین اساس نیز حریم خصوصی با مالکیت خصوصی مترادف گردیده است. به تعبیری دیگر، هر فردی، اختیار خود را دارد، مگر در مواردی که به حکم قانون یا حاکم شرع، این اختیار محدود شده باشد.

۲-۱ مصادیق حریم خصوصی در فقه و قرآن:

مصاڊيڻ ڄريم

خصوصی در فقه:

ممنوعیت

تجسس، ورود به

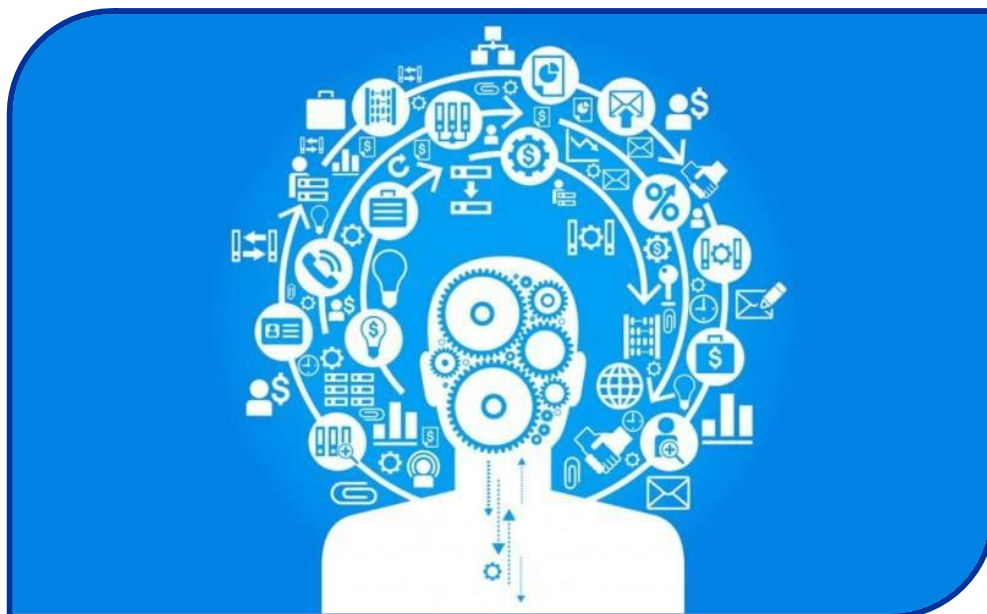
منازل بدون

استیذان، استراق

سمع و بصر، سوء

ظن، نمیمه و

غیبت، سب، هجو



و قذف، اشاعه فحشا و هتك سِرّ، خیانت در امانت و غیره که به نوعی بر حقوق و آزادی‌های فردی و حق حریم خصوصی دلالت دارند.

در قرآن کریم، مبحث جداگانه‌ای برای حریم خصوصی اختصاص نیافته است، اما در برخی آیات به مسائل مرتبط با حفظ حریم خصوصی افراد پرداخته است:

- آیه ۱۲ سوره حجرات: ممنوعیت تجسس و تفتیش از افراد.

- آیه ۲۹ سوره نساء: ممنوعیت استراق سمع و بصر و ممنوعیت تعرّض به اموال شخص .

- آیات ۲۷ و ۲۸ سوره نور و ۱۸۹ سوره بقره : ممنوعیت ورود بدون اذن به منازل افراد.

۲-۲ حریم خصوصی در یرتو سیره ائمه (علیهم السلام):

همان‌گونه که مصادیق حریم خصوصی در صدر این بخش مطرح گردید، می‌توان مثال‌هایی از این نمونه در سیره ائمه‌ی اطهار نیز جستجو نمود.

- ممنوعیت تجسس و تفتیش :

پیامبر (ص) فرمودند: «از گمان بپرهیزید، چرا که گمان، دروغ‌ترین دروغ‌هاست. از تفرقه، تجسس و پاییدن یکدیگر بپرهیزید و کینه یکدیگر را به دل نگیرید».

- ممنوعیت استراق سمع و بصر:

پیامبر (ص) فرمودند: «هرکسی مکالمات دیگران را در حالی که آنها مایل نیستند گوش دهد، در روز قیامت در گوش او، سرب گداخته ریخته می‌شود»

- ممنوعیت هتک سِرّ:

پیامبر (ص) فرمودند: «کسی که سِرّ کسی را ببیند و بلافاصله آن را بیوشاند، مانند کسی است که به برده‌ای حیات بخشیده است.»

ممنوعیت خیانت در امانت: امانت، هم در امور مادی است، هم در امور معنوی، لذا حفظ سِرّ، نوعی احترام به حریم خصوصی است.

پیامبر(ص) خطاب به ابوذر فرمودند: «جلسات خصوصی، امانت است و افشای سِرّ برادر مومن، خیانت است. از آن بپرهیزید.»

۳- تبلور مفهوم حریم خصوصی در آینه اسناد بین المللی:

علی‌رغم تاکید قوانین فراملی و بین المللی بر لزوم حمایت از داده‌های شخصی شهروندان^{۱۱}، متأسفانه بیشتر کشورهای دنیا از این نظر در وضعیت نامناسبی به سر می‌برند؛ به طوری که، یا قانونی در این زمینه به تصویب نرسانده‌اند، یا قوانین جزئی در آنها وجود دارد. از نظر موسسه دی.ال.ای^{۱۲}، ۱۳۸ کشور جهان، از جمله ایران در وضعیت بسیار ضعیفی از نظر حمایت از حریم خصوصی، خصوصاً حریم خصوصی اطلاعاتی شهروندان قرار گرفته‌اند.

۳-۱ مصادیق حریم خصوصی در اعلامیه جهانی حقوق بشر^{۱۳}

ماده ۱۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر: «هرکس، حق زندگی خصوصی دارد و طبق ماده ۱۲ چنانچه این زندگی و حریم خصوصی مورد خدشه قرار گیرد، شخص قربانی حق دارد از حمایت‌های قانون بهره مند گردد.»

^{۱۱} Data protection

^{۱۲} DLA

^{۱۳} Universal declaration of human rights

ماده ۱۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر: «نباید در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامتگاه یا مکاتبات هیچ کس، مداخلات خودسرانه صورت گیرد، یا به شرافت، آبرو و شهرت کسی حمله شود. در برابر چنین مداخله‌هایی، برخورداری از حمایت قانون، حق هر شخصی است.»

۳-۲ اشاره میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی به مقوله حریم خصوصی:

ماده ۱۷ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی: «هیچ کس نباید در زندگی خصوصی و خانواده و اقامتگاه، یا مکاتبات مورد ملاحظات خودسرانه یا خلاف قانون قرار گیرد و همچنین شرافت و حیثیت او نباید مورد تعرض غیرقانونی واقع شود. هر کس حق دارد در مقابل این گونه ملاحظات و تعرض ها از حمایت قانونی برخوردار شود.»

دولت ایران در سال ۱۳۵۴ به این میثاق ملحق شده است. این سند تنها سندی است که به طور صریح، بر حمایت از حریم خصوصی در نظام حقوقی ایران تاکید دارد.

۳-۳ اعلامیه کنفرانس حقوق دانان، درباره حق حریم خصوصی:

شماره ۵ از بند ۲ این اعلامیه که در پروژ تصویب گردیده، بی‌آنکه تعریف خاصی از حریم خصوصی ارائه بدهد، اشاره می‌کند که «افشای وقایع نامربوط و آزاردهنده درباره زندگی خصوصی افراد، از مصادیق نقض حریم خصوصی می‌باشد.»

۳-۴ حریم خصوصی در اعلامیه حقوق بشر اسلامی (مصوب ۱۹۹۰ قاهره).

ماده ۱۸ اعلامیه حقوق بشر اسلامی:

الف- هر انسانی حق دارد که نسبت به جان، دین، ناموس، خانواده و مال خویش در آسودگی زندگی کند.

ب- هر انسانی حق دارد که در امور خصوصی زندگی خود استقلال داشته باشد و جاسوسی و نظارت بر او، یا مخدوش کردن حیثیت او جایز نیست و باید از او در مقابل دخالت زورگویانه محافظت کرد.

ج- مسکن، در هر حالی حرمت دارد و نباید بدون اجازه ساکنان، وارد آن شد یا آن را تخریب یا مصادره نمود یا ساکنین آن را آواره نمود.

۴- جایگاه حریم خصوصی در حقوق ایران:

در نظام حقوقی ایران، حریم خصوصی به صورت مشخص و معنون مورد حمایت واقع نشده است، همانند فقه، در حقوق نیز



نگاه تحویل گرایانه بوده‌است و مفاهیم حریم خصوصی به صورت منفرد و در بطن سایر قواعد مختلف نظام حقوقی ایران مورد حمایت قرار گرفته اند.^{۱۴}

در ادامه، به جایگاه حریم خصوصی در قانون اساسی، قانون مجازات اسلامی و آیین دادرسی کیفری می‌پردازیم.

۴-۱ قانون اساسی:

در قانون اساسی کشور ما، لفظ حریم خصوصی به کار نرفته است، اما به صورت موردی در برخی از اصول به حمایت از حریم خصوصی پرداخته شده‌است. مهم‌ترین اصلی که به مصادیق حریم خصوصی و ممنوعیت تجاوز به حریم خصوصی افراد اشاره می‌نماید، اصل ۲۵ قانون اساسی است. «بازرسی و نرساندن نامه‌ها و ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور و عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است، مگر به حکم قانون.»

اگر حریم خصوصی را در حوزه‌های حریم خلوت و تنهایی، حریم مکانی، حریم اطلاعاتی، حریم ارتباطات و حریم جسمانی قابل دسته‌بندی بدانیم، اصل ۲۲ مقرر می‌دارد که «



^{۱۴} انصاری: حریم خصوصی و حمایت از آن در حقوق اسلام، ص ۳۶

حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرّض مصون است، مگر در مواردی که قانون تجویز کند.» در اصول ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۲۰ نیز، تلویحاً به موضوع حریم خصوصی توجه شده است.

۲-۴ قانون مجازات اسلامی :

ماده ۵۸۰ قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات) :

دراین ماده، ورود به منزل دیگری بدون ترتیب قانونی و بدون اجازه و رضایت صاحب منزل مورد توجه قرار گرفته و برای تخطی از آن توسط مامورین دولت نیز مجازات در نظر گرفته شده است.

ماده ۶۹۱ قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات):

در این ماده نیز ورود به عنف و اکراه به ملک مورد تصرف غیر، جرم انگاری شده و برای مرتکب مجازات قانونی در نظر گرفته شده است.

ماده ۶۴۸ قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات) نیز، بر لزوم حفظ اسرار پزشکی و حرفه‌ای صحه گذاشته و برای مرتکبین جرم افشای سِرّ، مجازات در نظر گرفته است.

ماده ۵۸۲ همین قانون نیز، مراسلات، مخابرات و مکالمات تلفنی اشخاص را مورد حمایت قرار می‌دهد.

۳-۴ آیین دادرسی کیفری:

در مواد مختلفی از این قانون شکلی، مخصوصاً درخصوص مراحل مقدماتی رسیدگی و کشف جرم، به حریم خصوصی افراد و حفظ آن توجه گردیده است.

- ماده ۲۴ : لزوم کسب اجازه مقام قضایی برای تفتیش منازل و اماکن در جرائم غیرمشهود.

- ماده ۹۶: وجود قرائن مهم برای انتساب جرم و لزوم تفتیش منازل.

- ماده ۹۷: حکم، درخصوص موردی که کشف جرم و تفتیش با حقوق حریم خصوصی افراد تراحم دارد.

- ماده ۹۸: لزوم حضور متصرف قانونی و استیذان از وی در تفتیش منازل.

- ماده ۹۹: لزوم کسب اجازه متصرف برای حضور افرادی که در امر رسیدگی دخیل هستند، در هنگام تفتیش منازل و اماکن.

- ماده ۱۰۰: لزوم بازرسی و تفتیش منازل در طول روز جهت مراعات حریم ساکنین.

- ماده ۱۰۳: جواز بررسی صرفاً ادوات جرم و عدم افشای سِرّ در سایر موارد.

نتیجه گیری:

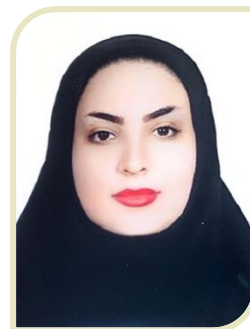
همان‌گونه که بررسی شد، تعداد بسیار زیادی از قواعد فقهی و اصول کلی اسناد بین‌المللی و همچنین پاره‌ای از قوانین و مقررات داخلی به بیان مصادیق حریم خصوصی و حتی چگونگی صیانت از این مصادیق پرداخته‌اند، اما هر عقل سلیمی لزوم تعریف جامع یک مفهوم را که دارای چنین مصادیق وسیعی می‌باشد لازم می‌داند؛ زیرا تا یک مفهوم به خوبی شناخته نشود و حدود و مبانی آن در قالب‌های علمی تبیین نگردد، راه سوءاستفاده از سوی افراد سودجو و حتی دولت‌های مستبد در راستای استفاده ناروا از این مفاهیم برای بهره‌برداری نابه‌جا از آزادی‌های اجتماعی و تبدیل این مصادیق به ناهنجاری‌های بزرگ اجتماعی و همچنین محدود نمودن آزادی‌های افراد محق در استفاده از حقوق اولیه خود



به بهانه اینکه امری در حیطه حریم خصوصی قرار نمی‌گیرد توسط دولت‌های خودکامه بسته نخواهد شد، لذا با توجه به وجود دو منبع عظیم فقهی و بین‌المللی در راستای حمایت از حریم خصوصی افراد و حفظ کرامت انسانی آنها، عدم وجود قانون خاص احترام به حریم خصوصی افراد در راستای نظم بخشیدن به این بدیهی‌ترین حق افراد حاضر در جامعه، مدوّن نمودن مفاهیم و مقررات و همچنین مجازات‌های نقض این حریم بیش از پیش نمود می‌یابد.

منابع:

- افشار، لیلیا ؛ علی، نعمتی (۱۳۸۹). "حریم خصوصی در پژوهش‌های معطوف به انسان بر مبنای آموزه‌های اسلامی"، راهبرد فرهنگ ، شماره هشتم و نهم.
- انصاری، باقر (۱۳۸۳). "حریم خصوصی و حمایت از در حقوق اسلام ، تطبیقی ایران" ، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران ، شماره ۶۶ .
- بیگدلی، علی ؛ احسان، علی اکبری (۱۳۹۶). "بررسی فقهی - حقوقی ورود دولت به حریم خصوصی" ، دو فصلنامه‌ی حقوق بشر اسلامی ، سال ششم ، شماره ۱۳.
- پرستش، رضا ؛ سید شهاب‌الدین ، موسوی زاده (۱۳۹۴). "حریم خصوصی مقامات عمومی" ، نشریه پژوهشی فقه و حقوق اسلامی ، سال ششم ، شماره یازدهم.
- تقوی فرد، محمد و دیگران (۱۳۹۶). "مقایسه تطبیقی قوانین حمایت از حریم خصوصی اطلاعاتی در ایران و کشورهای منتخب" ، فصلنامه مجلس و راهبرد ، سال بیست و چهارم ، شماره هشتاد و نه.
- رحمدل، منصور (۱۳۸۴). "حق انسان بر حریم خصوصی" ، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران ، شماره ۷۰ .
- زرکلام ، ستار ؛ قاسم ، عبدی (۱۳۷۹). "جایگاه حریم خصوصی در سیاست جنایی تقنینی ایران" ، مجله قضاوت ، شماره ۷۹.
- شهریاری ، حمید "حریم خصوصی و جامعه اطلاعاتی" ، فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه قم سال هشتم شماره سوم و چهارم.
- ناصحی ، عبدالمقیم (۱۳۹۵). "بازتاب تضمین و رعایت حریم خصوصی شهروندان در نظام شرع و قانون" ، دو فصلنامه حقوق عمومی عدالت ، سال اول ، شماره یک.



حقوق مالکیت فکری و اخلاق پژوهش

زینب افروشه

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق مالکیت فکری دانشگاه قم

چکیده

امروزه، با پیشرفت تکنولوژی و افزایش استفاده از اطلاعات و داده‌های پژوهشی، در جوامع مدرن، ضرورت تعادل بین حقوق مالکیت فکری و اخلاق پژوهش بیش از پیش آگاهی بخشیده شده است. مسائل مربوط به مالکیت فکری و نحوه استفاده از آن‌ها در زمینه‌های مختلف به یکی از مهم‌ترین مسائل پژوهشی تبدیل شده است. از این رو، در این مقاله به معرفی مفاهیم اصلی حقوق مالکیت فکری و اهمیت رعایت اصول اخلاقی در این زمینه پرداخته و نگاهی دقیق به تأثیر حقوق مالکیت فکری بر اخلاق پژوهش با تمرکز بر نقص قوانین حمایتی می‌پردازد. نقص‌های موجود در قوانین حمایتی ممکن است تأثیرات منفی بر اخلاق پژوهش و اجرای عادلانه حقوق مالکیت فکری داشته باشد چرا که بیش از پیش احساس نیاز به وضع قوانین و مقررات مناسب در این حوزه برای تنظیم روابط بین مالکیت فکری و اخلاق پژوهش دیده می‌شود این بررسی می‌تواند به ارتقای سطح توانمندی‌های انسانی و افزایش کیفیت محتوای علمی و پژوهشی کمک کند.

کلید واژگان: حق مؤلف، حقوق بشر، سرقت ادبی، اخلاق پژوهش، حقوق اختراعات

مقدمه

مالکیت فکری و اخلاق پژوهش دو موضوع مهم است که هر دو تأثیر بسزایی بر توسعه و پیشرفت جوامع دارند. حقوق مالکیت فکری مربوط به حمایت از ایده‌ها، اختراعات، ابتکارات و خلیات فکری افراد است، که از طریق مالکیت این ایده‌ها افراد و شرکت‌ها را تشویق به نوآوری و خلاقیت می‌کند. از سوی دیگر، اخلاق پژوهش مربوط به ارزش‌ها و اصولی است که در جستجوی دانش و انجام تحقیقات باید رعایت شود. اما، متأسفانه قوانین حمایتی در زمینه حقوق مالکیت فکری نقصانی داشته و این می‌تواند منجر به آثار منفی بر توسعه نوآوری و خلاقیت شود. به عنوان مثال، وضوح نداشتن قوانین و مقررات ممکن است باعث انحراف و سوءاستفاده از حقوق مالکیت فکری شود. این مسأله

می‌تواند منجر به کاهش انگیزه افراد برای انجام تحقیقات و ارایه اختراعات جدید شود و در نهایت باعث کاهش توسعه فناوری و ابتکارات در جامعه شود. لذا، لازم است که نقصان و مشکلات موجود در قوانین حمایتی حقوق مالکیت فکری شناسایی و رفع شود، و همچنین اخلاق پژوهش نیز باید به عنوان یکی از اصول اساسی در حوزه نوآوری و اندیشه تأکید شود. با اتخاذ اقدامات مناسب در این زمینه، می‌توان به توسعه پایدار و عادلانه‌تر حقوق مالکیت فکری و ترویج اخلاق پژوهش در جامعه کمک کرد.

۱- مفهوم حقوق مالکیت فکری و انواع آن

حقوق مالکیت فکری حقوقی است که به افراد نسبت به خلاقیت های ذهنی آنها داده می شود. آنها معمولاً حق انحصاری استفاده از ابداع خود را برای مدت معینی به پدیدآورنده می‌دهند.

حقوق مالکیت فکری معمولاً به دو بخش عمده تقسیم می شود:

۱-۱ حق تکثیر^{۱۵} و حقوق مربوط به حق تکثیر

حقوق نویسندگان آثار ادبی و هنری (مانند کتاب و سایر نوشته‌ها، تصنیف‌های موسیقی، نقاشی، مجسمه‌سازی، برنامه‌های رایانه‌ای و فیلم) برای مدت محدود مورد حمایت قانون قرار می‌گیرد. همچنین از طریق کپی رایت و حقوق مرتبط (که گاهی اوقات به عنوان "همسایه" نامیده می شود) حقوق اجراکنندگان (به عنوان مثال بازیگران، خوانندگان و نوازندگان)، تهیه کنندگان گرامافون (ضبط صدا) و سازمان های پخش محافظت می شود. هدف اصلی حمایت از کپی رایت و حقوق مرتبط، تشویق و پاداش دادن به آثار خلاق است.

۱-۲ حقوق مالکیت صنعتی^{۱۶}

مالکیت صنعتی را می توان به دو بخش عمده تقسیم کرد:

یک منطقه را می‌توان به عنوان حفاظت از علائم متمایز، به ویژه علائم تجاری (که کالاها یا خدمات یک شرکت را از کالاها یا خدمات سایر شرکت ها متمایز می کند) و نشانه‌های جغرافیایی (که کالا را به عنوان مبدأ در مکانی مشخص می کند که در آن یک ویژگی مشخص از کالا اساساً به خاستگاه جغرافیایی آن نسبت داده می شود).

^{۱۵} Copyright

^{۱۶} Industrial property rights

ماده ۹۵- علامت تجاری^{۱۷}: هر نشان قابل رؤیتی است که کالاها یا خدمات اشخاص را از هم متمایز می‌سازد.

ماده یک قانون حمایت از نشانه های جغرافیایی^{۱۸}:

الف - نشانه جغرافیائی نشانه‌ای است که مبدأ کالائی را به قلمرو، منطقه یا ناحیه‌ای از کشور منتسب می‌سازد، مشروط بر این که کیفیت و مرغوبیت، شهرت یا سایر خصوصیات کالا اساساً قابل انتساب مبدأ جغرافیائی آن باشد.

ب - کالا، یعنی هرگونه محصول طبیعی و کشاورزی و یا فرآورده‌های آن یا صنایع دستی و یا تولیدات صنعتی.

ج - تولیدکننده یعنی هر شخصی که به تولید و فرآوری محصولات کشاورزی دامی و غذایی یا ساخت و تولید ابزار صنعتی و مصنوعات دستی اشتغال دارد یا از مواد طبیعی به‌منظور تولید بهره‌برداری می‌کند یا در تجارت محصولات مذکور فعالیت می‌کند.

هدف حمایت از این علائم متمایز، تحریک و تضمین رقابت منصفانه و حمایت از مصرف کنندگان، از طریق ایجاد امکان انتخاب آگاهانه بین کالاها و خدمات مختلف است. حفاظت ممکن است به طور نامحدود ادامه یابد، مشروط بر اینکه علامت مورد نظر همچنان متمایز باشد.

سایر انواع مالکیت صنعتی در درجه اول برای تحریک نوآوری، طراحی و ایجاد فناوری محافظت می‌شوند. در این دسته اختراعات (حفاظت شده توسط اختراعات)، طرح‌های صنعتی و اسرار تجاری قرار می‌گیرند.

حقوق اختراع^{۱۹}

ماده ۱- اختراع نتیجه فکر فرد یا افراد است که راه حل عملی جدیدی را برای حل مشکل فنی مشخص در زمینه صنعت ارائه می‌نماید. اختراع ممکن است به صورت فراورده یا فرایند باشد.

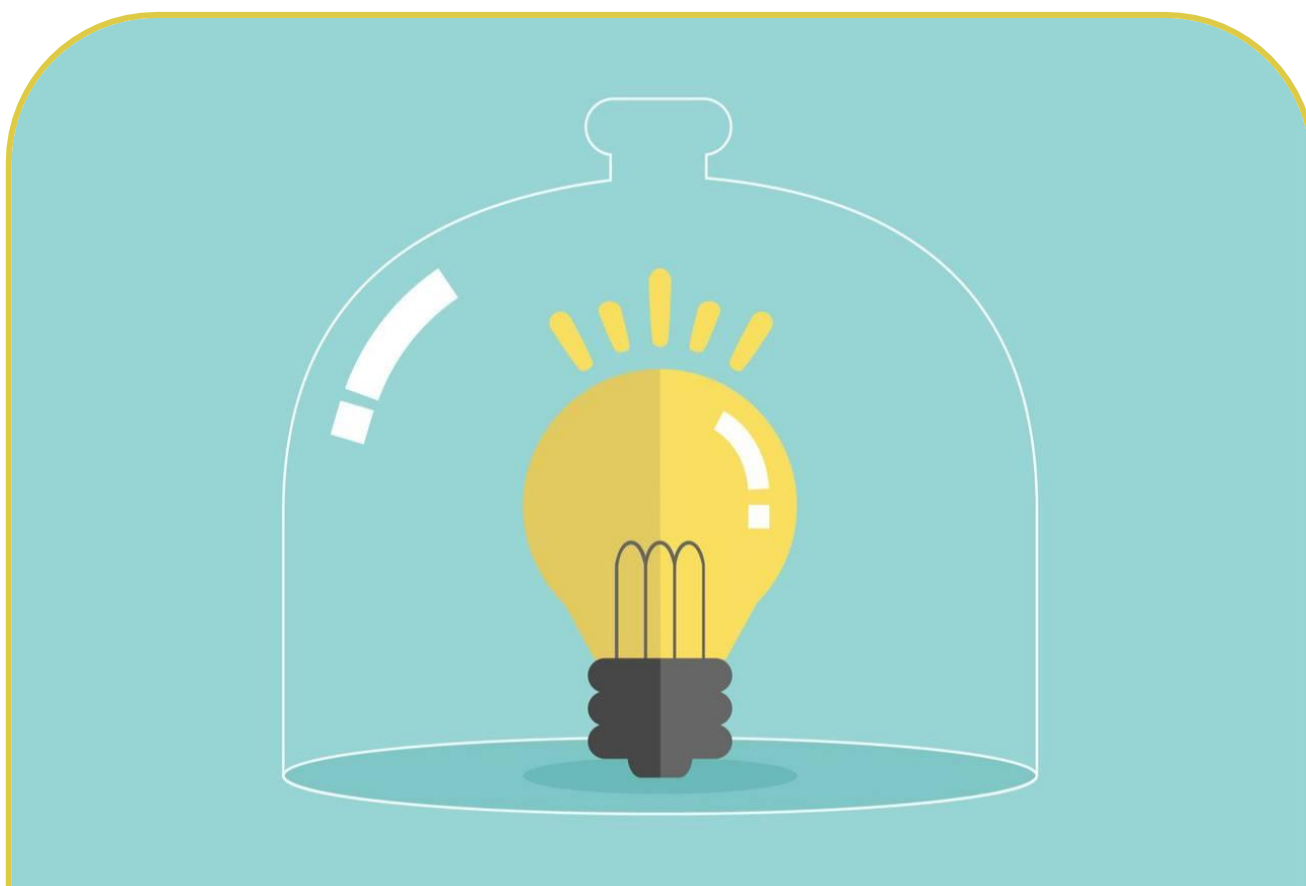
ماده ۴- موارد زیر از مصادیق اختراع موضوع این قانون نیست یا از حیطه حمایت از اختراع، خارج است:

^{۱۷} Trademark rights

^{۱۸} Geographical signs

^{۱۹} Patent rights

- ۱- کشفیات، نظریه‌های علمی، روش‌های ریاضی و آثار هنری
 - ۲- کاربرد جدید از فراورده‌ها یا فرایندهای شناخته شده
 - ۳- طرح‌ها، قواعد و روش‌های انجام فعالیت‌های ذهنی و فعالیت‌های اجتماعی، کسب و کار و بازی‌ها
 - ۴- روش‌های پیشگیری، تشخیص، جراحی و درمان در بیماری‌های انسان و حیوان
- تبصره- این بند شامل فراورده‌های مورد استفاده در روش‌های مذکور که منطبق بر تعریف اختراع است، نمی‌شود.



- ۵- گیاهان و جانوران و ریز سازواره (میکروارگانیسم)ها و اجزای آنها آنچنان که در طبیعت یافت می‌شوند، ارقام گیاهی و جانوری و اجزای ژنی (ژنتیکی) آنها، مشتقات زیستی طبیعی و همچنین فرایندهای اساساً زیستی طبیعی
- تبصره ۱- ریز سازواره (میکروارگانیسم)های دست ورزی شده ژنی (ژنتیکی) و فرایندهای ریززیست محیطی (میکروبیولوژیک) تولید و تکثیر آن که به واسطه مداخله مستقیم انسان در ترکیب ژنی (ژنتیکی) به دست می‌آیند و خواصی دارند که در حالت عادی از

گونه‌های طبیعی حاصل نمی‌شود و همچنین فرایندهای زیستی مبتنی بر طراحی و مداخله فنی و دارای شروط سه گانه اختراع از مصادیق این بند محسوب نمی‌شوند.

تبصره ۲- «ارقام گیاهی دست ورزی شده» مطابق قانون ثبت ارقام گیاهی و کنترل و گواهی بذر و نهال مصوب ۲۹/۴/۱۳۸۲ و «منابع دامی دست ورزی شده» مطابق قانون نظام جامع دامپروری کشور مصوب ۷/۵/۱۳۸۸ به ثبت می‌رسند.

۶- اختراعی که بهره‌برداری از آن، خلاف شرع، نظم عمومی و یا اخلاق حسنه است.

۷- اختراعی که بهره‌برداری از آن با حفظ حیات یا سلامت انسان مغایرت دارد یا موجب آسیب جدی به محیط زیست یا کاهش تنوع زیستی می‌گردد.

طرح صنعتی^{۲۰}

ماده ۸۲- از نظر این قانون، هرگونه ترکیب خطوط یا رنگها یا هر دو و هرگونه شکل سه‌بعدی با خطوط، رنگها و یا بدون آنها، به‌گونه‌ای که چنین ترکیب یا شکل به یک فرآورده صنعتی یا محصولی از صنایع دستی، شکل ظاهری و بصری خاصی را بدهد، طرح صنعتی است.

ماده ۸۳- موارد زیر از مصادیق طرح صنعتی موضوع این قانون نبوده و از حیطه حمایت از طرح صنعتی خارج است:

۱- طرح‌های حاوی نمادها یا نشانه‌های رسمی دولتی

۲- روش‌ها و اصول مربوط به طراحی صنعتی

۳- طرح‌های مغایر با موازین شرعی، نظم عمومی و یا اخلاق حسنه

۴- تغییر در ابعاد کالاهای موجود

۵- طرح‌هایی که عین یا به طرز گمراه‌کننده‌ای حاوی یا شبیه علامت تجاری ثبت‌شده دیگری باشند.

۶- طرحی که صرفاً عملکرد فنی داشته باشد و شکل جدیدی را برای یک فرآورده یا محصول ارائه ندهد.

۷- قطعات وابسته در طرح‌های مرکب (لوازم یدکی)

تبصره- آن بخش از طرح صنعتی که تنها راه دسترسی به یک نتیجه فنی محسوب می‌شود، مشمول حمایت این فصل از قانون نمی‌شود.

ماده ۸۴- طرح صنعتی زمانی قابل ثبت است که جدید و اصیل باشد.

^{۲۰} Industrial design

تبصره ۱- منظور از جدید بودن این است که از طریق انتشار به طور محسوس و یا از طریق استفاده به هرنحو دیگر قبل از تاریخ تسلیم اظهارنامه یا حسب مورد قبل از حق تقدم اظهارنامه برای ثبت در هیچ نقطه‌ای از جهان برای عموم افشاء نشده باشد.

تبصره ۲- منظور از اصیل بودن به این معنا است که به طور مستقل به وسیله طراح پدید آمده و روگرفت (کپی) یا تقلید از طرح‌های موجود نباشد.

اسرار تجاری^{۲۱}

ماده ۱۲۲- اسرار تجاری عبارت است از هر نوع اطلاعات تجاری که دارای ارزش اقتصادی مستقل بالقوه یا بالفعل یا ارزش رقابتی باشد و به سبب آنکه عموماً ناشناخته است و به سادگی و از طرق قانونی قابل دستیابی یا احراز نیست، دارنده قانونی، تدابیر متعارفی را برای حفظ محرمانگی آن‌ها ترتیب داده باشد.

اطلاعاتی از قبیل تمام اشکال و انواع اطلاعات مهندسی، اقتصادی، فنی، علمی، تجاری یا مالی از جمله الگوها، نقشه‌ها، مجموعه‌ها، برنامه‌ها و قواعد (فرمول‌ها)، طرح‌ها و روش‌ها، ابزارها، فنون (تکنیک‌ها)، فرآیندها، نرم‌افزارها، شناسه‌ها، فهرست‌های مشتریان، روش‌های انجام کار تجارت، اسرار تولید، اختراعات و طرح‌های صنعتی ثبت نشده و هرنوع اطلاعات دیگر با داشتن شرایط مذکور می‌توانند سرّ تجاری تلقی شوند.

ماده ۱۲۳- دستیابی به اسرار تجاری یا افشای آنها، بدون اذن مالک، نقض اسرار تجاری محسوب می‌شود.

هدف اجتماعی این است که از نتایج سرمایه گذاری در توسعه فناوری جدید محافظت کند و بدین ترتیب انگیزه و ابزاری برای تأمین مالی فعالیت های تحقیق و توسعه ایجاد کند.

یک رژیم کارآمد مالکیت فکری همچنین باید انتقال فناوری را در قالب سرمایه گذاری مستقیم خارجی، سرمایه گذاری مشترک و صدور مجوز تسهیل کند.

مهندسی معکوس^{۲۲}

یکی از ابزارهای کسب اطلاعات در مورد محصول رقیب، مهندسی معکوس آن است. مهندسی معکوس عبارت است از بررسی یک محصول برای درک فناوری و فرآیند مورد

^{۲۱} Trade secrets

^{۲۲} Reverse Engineering

استفاده در طراحی، ساخت یا عملیات آن. معمولاً شامل جداسازی محصول و آزمایش راه های تخریب آن می شود. اغلب، مهندسی معکوس برای یادگیری آنچه که یک رقیب انجام داده است به منظور کپی کردن یا بهبود کار رقیب استفاده می شود. برای مثال، مهندسان ممکن است از تراشه های سیلیکونی عکس بگیرند و عکس هایشان را بزرگتر کنند تا در مورد ویژگی های معماری تراشه ها، مانند اینکه آیا از یک عملکرد دو بار استفاده می کند یا یک بار از دو عملکرد متفاوت، مطلع شوند.

این یک شرکت را در یک نقطه ضعف رقابتی قرار می دهد که صرفاً از تراشه ها یا سایر فناوری های به سرعت در حال پیشرفت کپی کند، زیرا در این صورت شرکت کپی کننده در ارائه همان محصول از رقبای خود عقب می ماند. سوالی که مطرح میشود این است که آیا کپی برداری بر اساس مهندسی معکوس از نظر اخلاقی موجه است؟ در مهندسی معکوس، هیچ اعتباری به افراد مبتکر نوآوری ها یا شرکتی که آنها را به کار می گیرد، داده نمی شود. آیا کپی کردن برخی از ویژگی های محصول رقیب باید بر اساس مدل سرقت ادبی، کپی برداری از سخنان یا ایده های دیگری درک شود؟

طبق قانون جدید حقوق مالکیت صنعتی میتوان گفت که مهندسی معکوس را نه تنها غیر اخلاقی و بر خلاف قانون نمیداند بلکه بر اساس ماده ۱۲۴- موارد زیر نقض اسرار تجاری نیست:

۱- در صورتی که شخصی بدون نقض اسرار تجاری دیگران، به طور مستقل و در نتیجه فعالیت های خود، اطلاعات را کسب نماید.

۲- هرگاه دستیابی به اطلاعات، در نتیجه مهندسی معکوس صورت گرفته باشد.

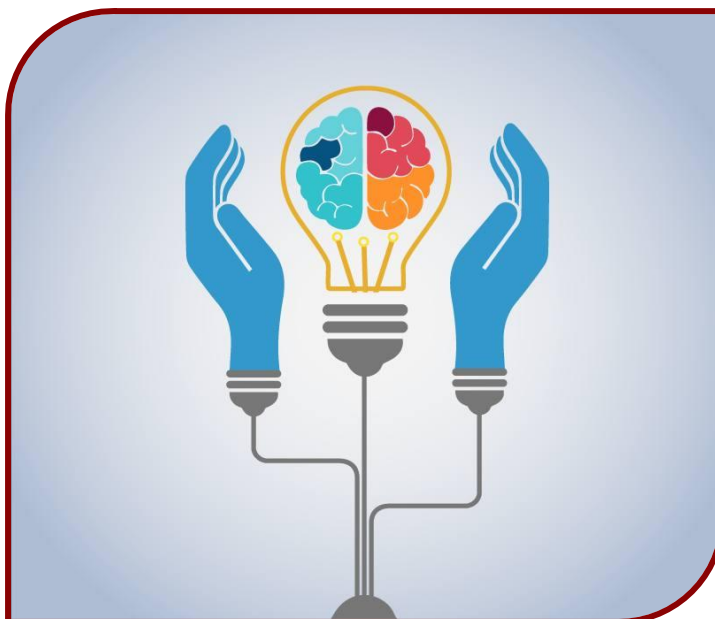
تبصره- شخصی که اطلاعات را به یکی از روش های مذکور به دست آورد، در صورت دارا بودن شرایط ماده (۱۲۲) این قانون میتواند از حمایت قانونی مربوط به اسرار تجاری درمورد اطلاعات به دست آمده برخوردار شود.

در صورت عدم نقض شرایط بیان شده قابل حمایت است.

نقض اخلاقی به نام "سرقت" با مفهوم حقوقی حق چاپ یا نقض حق اختراع یکسان نیست. سرقت ادبی به جای نقض حق مالکیت، گرفتن اعتباری است که فرد شایسته آن نیست. برای یک دستگاه ثبت اختراع، دارنده حق اختراع حق مالکیت نوآوری را دارد، اما پتنت فهرست هایی را نیز ارائه می کند و بنابراین به مخترع یا مخترعان اعتبار می دهد. هیچ روش

ثابتی برای اعتبار بخشیدن به کسانی که یک نوآوری تکنولوژیکی بدون اختراع ایجاد می کنند وجود ندارد و با فهرست کردن برخی از آثار ادبی که هرگز تحت حق چاپ نبوده است مقایسه شود.

بر اساس ماده ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر ، «هر کس حق دارد از حمایت از منافع معنوی و مادی ناشی



از هر اثر علمی، ادبی یا هنری که خود نویسنده آن است، برخوردار شود». اگرچه رابطه بین مالکیت معنوی و حقوق بشر پیچیده است، دلایل اخلاقی برای مالکیت معنوی وجود دارد.

۲- اخلاق برمبنای نظریه اندیشمندان غربی

استدلال هایی که مالکیت فکری را توجیه می کنند به سه دسته عمده تقسیم می شوند. نظریه پردازان شخصیت معتقدند که مالکیت معنوی امتداد یک فرد است. سودگرایان بر این باورند که مالکیت معنوی پیشرفت اجتماعی را تحریک می کند و مردم را به سمت نوآوری بیشتر سوق می دهد. لاکین ها استدلال می کنند که مالکیت معنوی بر اساس شایستگی و سخت کوشی توجیه می شود.

برای اثبات اخلاقی بودن مالکیت فکری می توان از توجیهات اخلاقی مختلفی برای مالکیت خصوصی استفاده کرد، مانند:

برهان حقوق طبیعی/عدالت : این استدلال مبتنی بر ایده لاک است که یک شخص بر کار و محصولات آن که توسط بدنش تولید می شود، حق طبیعی دارد. تصاحب این محصولات ناعادلانه تلقی می شود. اگرچه لاک هرگز صریحاً بیان نکرده بود که حق طبیعی بر فرآورده های ذهن اعمال می شود، ، می توان استدلال او را در مورد حقوق مالکیت فکری نیز به کار برد، که در آن سوءاستفاده افراد از ایده های دیگران ناعادلانه است. استدلال لاک برای مالکیت معنوی بر این ایده استوار است که کارگران حق دارند آنچه را که ایجاد می کنند کنترل کنند. آنها استدلال می کنند که ما مالک بدنمان هستیم که کارگران هستند،

این حق مالکیت به آنچه ما ایجاد می‌کنیم نیز تسری پیدا می‌کند. بنابراین، مالکیت معنوی این حق را هنگام تولید تضمین می‌کند.

برهان فایده‌گرا-پراگماتیک : طبق این منطق، جامعه‌ای که از مالکیت خصوصی محافظت می‌کند، مؤثرتر و موفق‌تر از جوامعی است که از آن حمایت نمی‌کنند. نوآوری و اختراع در آمریکای قرن ۱۹ به توسعه سیستم ثبت اختراع نسبت داده شده است. حقوق مالکیت معنوی با ارائه «بازده بادوام و ملموس سرمایه گذاری آنها در زمان، نیروی کار و سایر منابع» به نوآوران، به دنبال به حداکثر رساندن فایده اجتماعی است. فرض بر این است که آنها رفاه عمومی را با تشویق به «خلق، تولید و توزیع آثار فکری» ارتقا می‌دهند. سودگرایان استدلال می‌کنند که بدون مالکیت فکری، انگیزه ای برای تولید ایده های جدید وجود نخواهد داشت. سیستم های حفاظتی مانند مالکیت فکری، مطلوبیت اجتماعی را بهینه می‌کند.

برهان «شخصیت» : این برهان مبتنی بر نقل قولی از هگل است که می‌گوید: «هر انسانی حق دارد اراده‌اش را بر چیزی معطوف کند یا آن چیز را موضوع اراده‌اش قرار دهد، یعنی صرف آن چیز را کنار بگذارد. آن را به عنوان مال خود بازآفرینی کند». حقوق مالکیت فکری اروپا با این تصور شکل می‌گیرد که ایده‌ها «بسط خود و شخصیت فرد» هستند. نظریه پردازان شخصیت استدلال می‌کنند که با خالق چیزی بودن فرد ذاتاً در معرض خطر و آسیب پذیری برای دزدیده شدن و/یا تغییر ایده ها و طرح هایش است. مالکیت فکری از این ادعاهای اخلاقی که به شخصیت مربوط می‌شود محافظت می‌کند.

لیساندر اسپونر (۱۸۵۵) استدلال می‌کند که «یک انسان دارای حق طبیعی و مطلق است - و اگر طبیعی و مطلق است، لزوماً یک حق دائمی - از مالکیت، در ایده‌هایی که او کشف یا خالق آن است، حق اوست. مالکیت، در عقاید، ذاتاً با حق مالکیت او در امور مادی یکسان است، و بر اساس آن، اساساً بین این دو مورد تمایزی وجود ندارد.

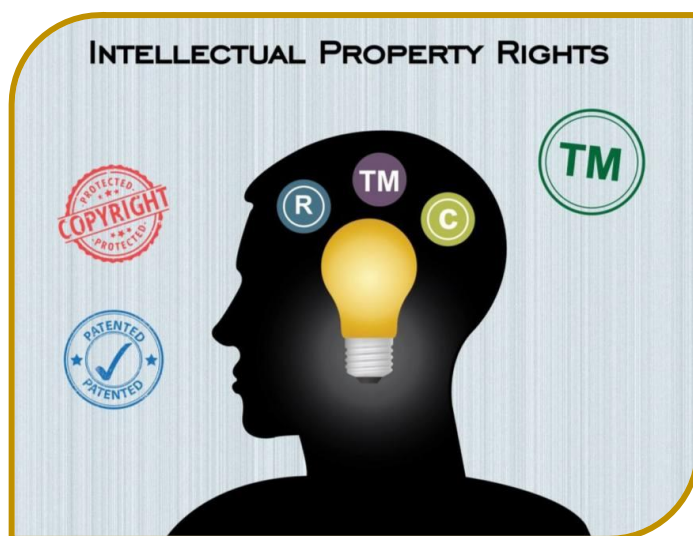
«آین رند» نویسنده در کتاب «سرمایه داری: آرمان ناشناخته» استدلال کرد که حفاظت از مالکیت معنوی اساساً یک موضوع اخلاقی است. اعتقاد بر این است که ذهن انسان خود منبع ثروت و بقا است و تمام دارایی در پایه آن دارایی معنوی است. بنابراین، نقض مالکیت معنوی از نظر اخلاقی تفاوتی با نقض سایر حقوق مالکیت ندارد که فرآیندهای بقا را به خطر می‌اندازد و بنابراین یک عمل غیراخلاقی است.

۱-۲ اخلاق در تحقیق چیست و چرا مهم است

هنگامی که بیشتر مردم به اصول اخلاقی (یا اخلاقیات) فکر می کنند، به قوانینی برای تشخیص درست و نادرست فکر می کنند،

مانند قانون طلایی ("با دیگران همانطور که دوست دارید آنها با شما رفتار کنند برخورد کنید")، یک کد رفتار حرفه ای مانند سوگند بقراط ("اول از همه آسیب نزن")، یک عقیده مذهبی مانند ده فرمان ("نباید بکشی...")، یا سخنی حکیمانه مانند گفته های کنفوسیوس. این رایج ترین روش برای تعریف «اخلاق» است: هنجارهایی برای رفتار که

بین رفتار قابل قبول و غیرقابل قبول تمایز قائل می شود.



بیشتر مردم هنجارهای اخلاقی را در خانه، مدرسه، کلیسا یا سایر محیط های اجتماعی یاد می گیرند. اگرچه اکثر مردم در دوران کودکی احساس درستی و نادرستی خود را به دست می آورند، رشد اخلاقی در طول زندگی اتفاق می افتد و

انسان با بلوغ مراحل مختلف رشد را پشت سر می گذارد. هنجارهای اخلاقی آنقدر در همه جا وجود دارند که ممکن است فرد وسوسه شود که آنها را به عنوان یک عرف ساده تلقی کند. از سوی دیگر، اگر اخلاق چیزی بیش از عقل سلیم نبود، پس چرا در جامعه ما این همه اختلافات و مسائل اخلاقی وجود دارد؟

یک توضیح قابل قبول برای این اختلاف نظرها این است که همه مردم برخی از هنجارهای اخلاقی مشترک را می شناسند اما آنها را به روش های مختلف تفسیر، به کار می برند و با توجه به ارزش ها و تجربیات زندگی خود، آنها را تعبیر می کنند. برای مثال، دو نفر می توانند موافق باشند که قتل اشتباه است، اما در مورد اخلاقی بودن سقط جنین اختلاف نظر دارند، زیرا آنها درک متفاوتی از معنای انسان بودن دارند.

اکثر جوامع همچنین قوانین حقوقی دارند که بر رفتار حاکم است، اما هنجارهای اخلاقی نسبت به قوانین گسترده تر و غیر رسمی تر هستند. اگرچه اکثر جوامع از قوانین برای اجرای استانداردهای اخلاقی پذیرفته شده استفاده می کنند و قوانین اخلاقی و حقوقی از

مفاهیم مشابهی استفاده می‌کنند، اخلاق و قانون یکسان نیستند. یک عمل ممکن است قانونی اما غیراخلاقی یا غیرقانونی اما اخلاقی باشد. همچنین می‌توانیم از مفاهیم و اصول اخلاقی برای نقد، ارزیابی، پیشنهاد یا تفسیر قوانین استفاده کنیم.

بسیاری از رشته‌ها، موسسات مختلف و حرفه‌ها استانداردهایی برای رفتار دارند که با خواسته و اهداف خاص آنها مطابقت دارد. این استانداردها همچنین به اعضای رشته کمک می‌کند تا اقدامات یا فعالیت‌های خود را هماهنگ کنند و اعتماد عمومی را نسبت به رشته ایجاد کنند. به عنوان مثال، استانداردهای اخلاقی بر رفتار در پزشکی، قانون، مهندسی و تجارت حاکم است. هنجارهای اخلاقی همچنین در خدمت مقاصد یا اهداف تحقیق هستند و برای افرادی که تحقیقات علمی یا سایر فعالیت‌های علمی یا خلاقانه انجام می‌دهند اعمال می‌شود. حتی یک رشته تخصصی به نام اخلاق تحقیق وجود دارد که این هنجارها را مطالعه می‌کند. دلایل متعددی وجود دارد که چرا رعایت هنجارهای اخلاقی در تحقیقات مهم است.

اول، هنجارها اهداف تحقیق مانند دانش، حقیقت و اجتناب از خطا را ارتقا می‌دهند. به عنوان مثال، منع نتایج ساختگی، جعل یا ارائه نادرست داده‌های تحقیق باعث ترویج حقیقت و به حداقل رساندن خطا می‌شود.

دوم، از آنجایی که پژوهش اغلب مستلزم همکاری و هماهنگی زیادی بین افراد مختلف در رشته‌ها و مؤسسات مختلف است، استانداردهای اخلاقی ارزش‌هایی را که برای کار مشترک ضروری هستند، مانند اعتماد، مسئولیت‌پذیری، احترام متقابل و انصاف را ارتقا می‌دهند. به عنوان مثال، بسیاری از هنجارهای اخلاقی در تحقیقات، مانند دستورالعمل‌هایی برای تألیف، خط‌مشی‌های حق چاپ و ثبت اختراع، خط‌مشی‌های به اشتراک‌گذاری داده‌ها و قوانین محرمانگی در بررسی‌های هم‌تایان برای محافظت از منافع مالکیت فکری و در عین حال تشویق همکاری طراحی شده‌اند. بیشتر محققان می‌خواهند برای مشارکت‌هایشان اعتبار دریافت کنند و نمی‌خواهند ایده‌هایشان به سرقت رفته یا زودتر افشا شود.

ثالثاً، بسیاری از هنجارهای اخلاقی کمک می‌کنند تا اطمینان حاصل شود که محققان می‌توانند در برابر مردم پاسخگو باشند. به عنوان مثال، سیاست‌های دولت در مورد تخلفات تحقیقاتی، تضاد منافع، حمایت از افراد انسانی، و مراقبت و استفاده از حیوانات برای

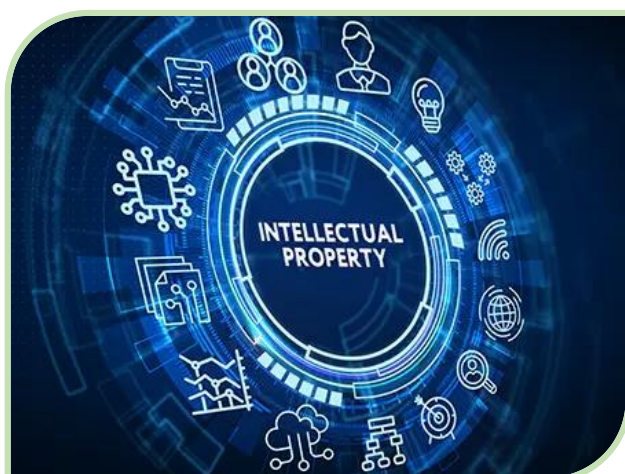
اطمینان از اینکه محققینی که از پول عمومی تامین می‌شوند می‌توانند در مقابل مردم پاسخگو باشند، ضروری هستند.

چهارم، هنجارهای اخلاقی در تحقیق نیز به ایجاد حمایت عمومی از پژوهش کمک می‌کند. اگر مردم بتوانند به کیفیت و یکپارچگی تحقیق اعتماد کنند، اعتماد بیشتری برای تامین مالی یک پروژه تحقیقاتی دارند.

در نهایت، بسیاری از هنجارهای تحقیق، ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی مهم دیگری مانند مسئولیت اجتماعی، حقوق بشر، رفاه حیوانات، رعایت قانون و سلامت و ایمنی عمومی را ترویج می‌کنند. خطاهای اخلاقی در تحقیقات می‌تواند به طور قابل توجهی به آزمودنی‌های انسانی و حیوانی، پژوهشگران و مردم آسیب برساند. به عنوان مثال، محقق‌هایی که داده‌ها را در یک کارآزمایی بالینی جعل می‌کند ممکن است به بیماران آسیب برساند یا حتی آن‌ها را بکشد، و محقق‌هایی که از مقررات و دستورالعمل‌های مربوط به پرتو یا ایمنی بیولوژیکی پیروی نمی‌کنند، ممکن است سلامت و ایمنی خود یا سلامت و ایمنی کارکنان و کارکنان را به خطر بیندازد.

۲-۲ مبانی اخلاقی IPR

اخلاق حقوق مالکیت فکری (IPR) بر دو ایده کلیدی استوار است: تشویق نوآوری و به اشتراک گذاری دانش. این قوانین با اعطای حقوق انحصاری برای مدت معینی به افراد و سازمان‌ها انگیزه می‌دهد تا روی ایده‌ها و خلاقیت‌های جدید سرمایه‌گذاری کنند. این به معنای پاداش عادلانه نوآوران و سازندگان است.



اما IPR همچنین از ارزش‌های اخلاقی انصاف و عدالت پیروی می‌کند. با اعطای حقوق انحصاری برای مدت محدود، سعی در ایجاد تعادل بین منافع مخترعین و جامعه دارد. پس از این مدت، کار در دسترس همه قرار

می‌گیرد و به نفع همه است. در اصل، IPR مانند یک قطب نما اخلاقی است که ما را راهنمایی می‌کند تا در تعقیب نوآوری و دانش منصف باشیم.

۲-۳ مسائل اخلاقی در حقوق مالکیت فکری

نگرانی‌های انحصار: یکی از مسائل اخلاقی در مورد حقوق مالکیت فکری، پتانسیل انحصار است. هنگامی که مخترعان یا شرکت‌ها حقوق انحصاری تولیدات خود را دارند، می‌توانند دسترسی و هزینه را تنظیم کنند. این قدرت می‌تواند به قیمت گذاری بیش از حد منجر شود و دستیابی به درمان‌ها یا فناوری‌های لازم را برای افراد دشوار کند. وقتی شرکت‌ها سود را بر رفاه اجتماعی اولویت می‌دهند، یک معضل اخلاقی ایجاد می‌کند.

دسترسی به داروهای ضروری: بخش داروسازی نمونه بارز صنعتی است که در آن سوالات اخلاقی اغلب مطرح می‌شود. ثبت اختراع دارویی می‌تواند باعث شود که درمان‌های نجات‌دهنده زندگی برای افراد آسیب‌پذیر بسیار گران شود. سود در مقابل الزام اخلاقی برای دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی اولیه یک مشکل بزرگ است.

تخصیص فرهنگی و دانش بومی: IPR همچنین با تملک فرهنگی و حفاظت از دانش بومی مرتبط است. هنگامی که دانش سنتی توسط افراد یا نهادهای خارج از فرهنگ مبدأ ثبت اختراع یا حق چاپ می‌شود، نگرانی‌های اخلاقی در مورد حفظ میراث فرهنگی و حقوق فرهنگ‌های بومی ایجاد می‌کند.

حق چاپ دیجیتال و استفاده منصفانه: مسائل مربوط به حق چاپ دیجیتال در عصر اینترنت رایج است. هنگامی که سازندگان محتوا و دارندگان حق چاپ تلاش می‌کنند از آثار خود با فناوری‌های مدیریت حقوق دیجیتال (DRM) محافظت کنند، مسائل اخلاقی به وجود می‌آید. این روش‌ها ممکن است حریم خصوصی کاربر را نقض کرده و ظرفیت کاربران را برای استفاده از مطالب دارای حق نسخه برداری به دلایلی مانند انتقاد، تفسیر یا آموزش محدود کند.

سرقت ادبی و صداقت تحصیلی: در دانشگاه، ملاحظات اخلاقی مالکیت فکری اغلب با سرقت ادبی و صداقت علمی مرتبط است. از دانشجویان و محققان انتظار می‌رود که به سازندگان اصلی اعتبار بدهند، و مؤسسات اغلب مقررات قوی برای اطمینان از پیروی از این ایده‌آل‌ها دارند.

مسئولیت شرکتی: کسب و کارها تعهد اخلاقی دارند که از مالکیت فکری خود نه تنها برای سود بلکه به نفع جامعه استفاده کنند. برخی از کسب و کارها از پتنت های خود برای کمک به بشریت با در دسترس قرار دادن آنها برای استفاده بشردوستانه سوء استفاده کرده اند. از سوی دیگر، برخی دیگر سود را بر منافع اجتماعی ترجیح می دهند و در نتیجه انتقاد و مشکلات اخلاقی را به دنبال دارد.

۲-۴ متعادل کردن ملاحظات اخلاقی

ایجاد تعادل بین ملاحظات اخلاقی IPR می تواند دشوار باشد، با این حال رویکردهای متعددی برای یافتن تعادل بین تحریک نوآوری و حفاظت از منافع جامعه وجود دارد: کاهش مدت ثبت اختراع: کاهش مدت زمان ثبت اختراع و سایر حقوق مالکیت فکری ممکن است به ایجاد تعادل بین تشویق نوآوری و دسترسی به موقع به اختراعات کمک کند. مدت کوتاه تر، انتقال سریع اطلاعات را تقویت می کند و در عین حال امکان اعمال انحصاری را محدود می کند.

موافقت نامه های مجوز و دسترسی: سازندگان و کسب و کارها می توانند از موافقت نامه های مجوز و دسترسی اخلاقی تر استفاده کنند که قیمت گذاری منصفانه و دسترسی گسترده را در اولویت قرار می دهند. ابتکاراتی مانند نرم افزار منبع باز و انتشار با دسترسی آزاد، تبادل دانش را تشویق می کند.

شیوه های تجاری اخلاقی: کسب و کارها باید از شیوه های تجاری اخلاقی استفاده کنند که رفاه اجتماعی را بر سود اولویت می دهد. شفافیت قیمت گذاری، بازاریابی مناسب و فعالیت های مسئولیت پذیر اجتماعی همگی می توانند به این امر کمک کنند.

همکاری جهانی: همکاری ها و توافق های بین المللی می تواند به رسیدگی به نگرانی های اخلاقی در مورد IPR کمک کند، به ویژه وقتی صحبت از کالاهای عمومی جهانی مانند واکسیناسیون و فناوری های آب و هوایی می شود. این توافق نامه ها می توانند پیشرفت های حیاتی را در دسترس تر کنند.

آموزش اخلاقی: ترویج IPR و آموزش ملاحظات اخلاقی می تواند به افراد، تولیدکنندگان و سازمان ها کمک کند تا تصمیمات بهتری بگیرند. درک مفاهیم اخلاقی حقوق مالکیت فکری می تواند منجر به رفتار مسئولانه تر شود.

۳- رابطه بین حقوق مالکیت فکری و اخلاق پژوهش^{۳۴}

مالکیت فکری در اخلاق تحقیق به اصول حقوقی و اخلاقی مربوط به حفاظت از ایده‌ها، اختراعات و آثار خلاقانه اشاره دارد. این شامل اشکال مختلف حقوق مالکیت معنوی، مانند حق ثبت اختراع، حق چاپ، علائم تجاری، و اسرار تجاری است. ملاحظات اخلاقی در مالکیت معنوی شامل ایجاد تعادل بین حقوق پدیدآورندگان و مبتکران با منافع عمومی و منافع اجتماعی است. بحث‌هایی در مورد دلایل حمایت از مالکیت معنوی، از جمله استدلال‌های سودمند و مبتنی بر حقوق وجود دارد. علاوه بر این، هجوم منابع مالی از سوی سرمایه‌گذاران شرکتی و خصوصی در زمینه مالکیت معنوی، نگرانی‌هایی را در مورد تضاد منافع احتمالی و نیاز به حفظ استقلال و یکپارچگی ایجاد می‌کند.

مالکیت فکری یک نهاد اصیل حقوق اسلامی نیست، بلکه نتیجه انتقال حقوقی از کشورهای خاستگاه مالکیت فکری است با وجود این دولت از قواعد اخلاقی برای سامان دادن به روابط حقوقی باید استفاده کند. قواعد اخلاقی محدوده کارایی دولت را مشخص میکند منظور این است که دولت بدون توجه به اخلاقیات نمیتواند قانونگذاری کند. در



قاعده دارا شدن ناعادلانه میتوان حقوق مادی پدید آورنده را اثبات کرد. در قانون مدنی این قاعده به صورت صریح نیامده اما از موارد دیگر میتوان

فهمید که استفاده بی سبب نفی شده برای مثال ماده ۳۰۱ پرداخت ناروا، ماده ۳۰۶ معامله فضولی، ماده ۳۰۷ غصب، ماده ۴۱۶ عین، ماده ۴۲۷ عیب. با توجه مواد بیان شده ضرورت های اقتصادی و اجتماعی ایجاب میکند که به هیچ کس اجازه داده نشود که با هزینه دیگران ثروتمند شود.

^{۳۴} Research ethics

و همچنین در تعالیم اسلامی عناوین فقهی-اخلاقی وجود دارد که میتواند توجیه کننده حقوق اخلاقی باشد مثل دروغ‌گویی، تدلیس و تعزیر، میتوان گفت که این ها بار اخلاقی دارند و برخی فقها با اینکه حقوق اقتصادی مالکیت فکری را با مبنای شرعی مطابق ندانسته اند برخی حقوق اخلاقی را تایید میکنند امام خمینی میفرماید: تحریف کتاب و استناد آن به مولف جایز نیست.

پس اگر مالکیت فکری محترم شمرده نشود منجر به استفاده بدون جهت جامعه از حاصل کار پدیدآورنده می شود. برای جلوگیری از چنین وضعی باید مالکیت فکری اعتبار لازم را به دست بیاورد. چرا که در دنیای کنونی پدیده های فکری نیازمند تلاش و هزینه فراوان است. البته دارا شدن شخص ازمال دیگری باید بدون مجوز قانونی باشد که منجر به زیان میشود. یعنی بدون دلیل مشروع مالی به دست آورد.

براین اساس پدید آورنده ای که با تلاش فکری خودش اثری را کشف یا خلق میکند این پدیده دارای منافع اقتصادی زیادی میتواند باشد. قانون از منافع اقتصادی و معنوی پدیدآورنده با وضع قوانین باید حمایت کند چرا که پدیدآورنده نسبت به منافع اثر خودش مستحق است. آثار و ابتکاراتی که توسط پدیدآورندگان و مخترعین ابداع میشود به محض خلق حقوق مادی و معنوی را برای دارنده ایجاد میکند. حقوق مالکیت فکری به عنوان یک مسئولیت اجتماعی و وظیفه اخلاقی برای احترام و کمک به میراث فرهنگی و فکری بشریت تلقی می شود. در زمینه قانون کپی رایت، اختراع و حق تبلیغات، ملاحظات اخلاقی در استفاده از آثار دارای حق اختراع حق چاپ و کنترل نام، تصویر یا شباهت یک شخص مطرح می شود.

اخلاق ثبت اختراع معمولاً به عنوان یک موضوع اجتماعی و سیاسی در نظر گرفته می شود. به عنوان مثال، حق ثبت اختراع به صراحت در دستورالعمل های اخلاقی برای تحقیق ذکر نشده است. با این حال، مسائل اخلاقی مربوط به اختراعات مربوط به گروه های تحقیقاتی خاصی است که فناوری هایی را توسعه می دهند که ممکن است برای درخواست های ثبت اختراع مرتبط باشد، به عنوان مثال از طریق همکاری با شرکت های خصوصی که ممکن است در تحقیق سرمایه گذاری کنند. با توجه به هنجارهای کلی در مورد اخلاق تحقیق، مانند مسئولیت اجتماعی کلی، آزادی و شفافیت تحقیق، آگاهی این محققان از مسائل مربوط به اخلاق ثبت اختراع ضروری است.

عناوینی چون رقابت غیر منصفانه، توهین، حق خلوت پایه اخلاقی قوی دارند. رقابت غیرمنصفانه^{۳۵} به وضعیتی اشاره دارد که در آن فرد یا شرکت به صورت نامنصفانه از ایده‌ها، اختراعات، یا آثار فکری دیگران بهره‌برداری می‌کند یا برای خود ترویج می‌دهد. این رقابت ناعادلانه می‌تواند شامل سرقت فکری، انتشار غیرقانونی اطلاعات محرمانه، تقلب در اظهارنامه‌ها یا دیگر روش‌های تقلبی باشد. این نوع رفتارهای غیر اخلاقی و غیر قانونی باعث آسیب به حقوق مالکیت فکری و مالی شخصی یا شرکت می‌شود. بخشی از حقوق اخلاقی را که میتوان ذیل عنوان رقابت غیر منصفانه قرار داد شامل حق حرمت نام و عنوان پدید آورنده میتواند باشد پس اگر دیگری اثر را به نام خود یا شخص ثالثی انتشار دهد از حقوق شخص مالک تجاوز کرده است.

توهین در آثار فکری که به صورت عمدی به حقوق مالکیت فکری یک فرد یا شرکت آسیب می‌رساند. این فعالیت ممکن است شامل سرقت ایده‌ها، اختراعات یا نوآوری‌های دیگر، نقل و انتقال آثار بدون اجازه صاحب اصلی، سوء استفاده از اطلاعات محرمانه یا استفاده غیرقانونی از نشان تجاری یا نام تجاری شخص یا شرکت است.

در حق خلوت^{۳۶} شخص تا هنگامی که اثر خود را افشا نکرده باشد آن را در اختیار انحصاری دارد و نمیتوان وی را ملزم به افشا کرد. این محدودیت در افشا به زمان حیات شخص منحصر نمیشود و حتی اگر وی رضایت به افشا نداشته باشد پس از مرگ وی ورثه نمیتوانند اقدام به افشا نمایند به عبارت دیگر، حق خلوت به افراد حق انتخاب و کنترل بر روی اطلاعات شخصی و خصوصی خود را می‌دهد. حقوق اخلاقی مالکیت فکری در ارتباط با این موضوع میتواند شامل افشای امور شخصی، دیگری را در گمراهی قرار دادن و تصاحب ناروای تصویر شخص باشد.

نتیجه

حقوق مالکیت فکری یکی از مهم‌ترین مباحث حقوقی در دنیای امروز است که اهمیت آن به‌خصوص در عصر دیجیتال و اطلاعاتی بیشتر شده است. این حقوق عمولاً شامل حقوق مالکیت صنعتی مانند حق اختراع، حق تجاری امتیاز و حق طرح‌های صنعتی؛ و حقوق مالکیت ادبی مانند حق تألیف و تصویر فرهنگی و هنری است. حقوق مالکیت فکری، برای

^{۳۵} Unfair competition

^{۳۶} right to privacy

توسعه فعالیت‌های صنعتی و اقتصادی و تشویق نوآوری و اندیشه، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. حقوق مالکیت فکری از آثار هنرمندان و مخترعان حمایت می‌کند، اما آنها اغلب ملاحظات اخلاقی را ارائه می‌دهند. برای ایجاد تعادل بین منافع سازندگان، جامعه و شرکت‌ها، ملاحظات اخلاقی باید به دقت مورد توجه قرار گیرند. برای دستیابی به این تعادل، بازنگری در طول مدت حمایت حقوق مالکیت فکری، ترویج شیوه‌های تجاری اخلاقی و اولویت‌بندی دسترسی به پیشرفت‌های حیاتی ضروری است. پیمایش پیامدهای اخلاقی IPR همچنان یک تلاش حیاتی برای تضمین یک جامعه عادلانه و نوآور در جهانی است که دانش و خلاقیت بیش از همیشه در دسترس است.

منابع

- حکمت نیا، م. معلی، م (۱۳۹۴). جایگاه مطالعات اخلاقی در نظام مالکیت فکری. فصلنامه حقوق اسلامی شماره ۴۵.
- حکمت نیا، محمود (۱۳۸۷) مبانی مالکیت فکری، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ دو.
- لنگ، ک. هوپ، ن. اندورنو، ر (۱۹۷۷) اخلاق و حقوق مالکیت فکری. ترجمه ارمغان عبیری (۱۳۹۳). نشر میزان
- قانون حمایت از مالکیت صنعتی مصوب ۱۴۰۳
- قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸
- قانون مدنی مصوب ۱۳۱۴
- Rajpurohit, NL Gurjar. Ethical and publication norms for protection of intellectual research: changing dimensions and challenges Research and Publication Ethics, ۱۲۷, ۲۰۲۴
- Suraj B Ade. Overview on Basic of Intellectual Property Rights Intellectual Property Rights, Start-up India and Indian Higher Education, ۱۵۹/۲۰۲۰.
- Radu Uszkai. Global Justice and Research Ethics: Linguistic Justice and Intellectual Property Public Reason V (۱-۲), ۱۳-۲۸, ۲۰۱۵
- Mark Alfino. Journal article Intellectual Property and Copyright Ethics Business & Professional Ethics Journal Vol. ۱۰, No. ۲ (Summer, ۱۹۹۱), pp. ۸۵-۱۰۹ (۲۵ pages) Published By: Philosophy Documentation Center

- Cristina Lazariuc, Ecaterina Lozovanu .Intellectual property in the context of global ethics Eastern European Journal for Regional Studies (EEJRS) V (١), ٢١٨-٢٢٩, ٢٠٢١
- Carolyn Whitbeck, Ethics in Engineering Practice and Research, Online publication, ٢٠١٢ , pp. ٢١١-٢٢٦
<https://brainiac.co.in>
<https://en.wikipedia.org>



تأملی در باب علم قاضی در امور کیفری

سید رضا احمدیان

دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه مازندران

اهمیت علم قاضی به عنوان یکی از ادله اثبات دعاوی کیفری بر کسی پوشیده نیست. این دلیل اثباتی از دیرباز در فقه و حقوق اسلامی و نیز در قوانین جزایی و آیین دادرسی کیفری ما مطرح بوده است و مباحث و سؤالات متعددی را هم در حوزه نظر و هم در ورطه عمل از سوی حقوقدانان و قضات موجب گشته است. در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، قانونگذار کیفری بخش پنجم از کتاب اول این قانون را به ادله اثبات در امور کیفری اختصاص داده است و پس از پرداختن به مواد عمومی در فصل اول این بخش، سایر فصل‌ها را به دلایلی همچون اقرار، شهادت و سوگند اختصاص داده است و در فصل پنجم این بخش به علم قاضی به عنوان یکی از دلایل اثباتی پرداخته است.

در نظام کیفری بعد از انقلاب ماده ۲۷ قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱ یکی از ادله اثبات قصاص را علم قاضی می‌دانست، بدون آنکه تعریفی از آن به عمل آورد و قید و شرطی برای آن مطرح کند.^{۳۷} همچنین در مواد ۱۲۰، ۱۵۱، ۱۵۸ و ۲۱۶ قانون مذکور، علم قاضی از ادله اثبات در جرائم حدود زنا و لواط و سرقت به شمار آمده است.^{۳۸} البته تعبیر قانون‌گذار در ماده ۱۲۰ قانون مذکور، عام بوده و شامل تمامی حدود اعم از حق الله و حق الناس می‌گردید و علم قاضی را در همه حدود، مثبت جرم می‌دانست.

نکته جالبی که در خصوص این مواد جلب توجه می‌کند این است که قانونگذار این ماده را در مبحث ادله اثبات حد زنا بیان نکرد و در آن مبحث فقط اقرار و شهادت را از ادله اثبات حد زنا دانست ولی در ذیل مبحث کیفیت اجرای حد، ماده ۱۲۰ را با تمام عمومیت آن ذکر

^{۳۷} ماده ۲۷ قانون حدود و قصاص : راههای ثبوت قتل در دادگاه عبارتند از: ۱- اقرار ۲- شهادت ۳- قسامه ۴- علم قاضی .
^{۳۸} ماده ۱۲۰ - حاکم شرع می‌تواند به علم خود در حق الله و حق الناس عمل کند و حد الهی را جاری نماید و لازم است مستند علم را ذکر کند و در حق الله متوقف به درخواست کسی نیست ولی در حق الناس اجراء حد موقوف به درخواست صاحب حق می باشد.
ماده ۱۵۱ - حاکم شرع می تواند طبق علم خود که از طریق متعارف حاصل شود، حکم کند.
ماده ۱۵۸ - راههای ثبوت مساحقه در دادگاه همان راههای ثبوت لواط است.

کرد. این نحوه بیان و ذکر علم قاضی و احکام آن در برخی از جرائم حدی و عدم ذکر آن در ابواب دیگر، ابهامات و اشکالات فراوانی را ایجاد کرد به نحوی که شورای عالی قضایی را نیز به اشتباه انداخت. لذا شورای عالی قضایی سابق علم قاضی را مستنداً به قانون حدود و قصاص و دیات فقط در جرائم قصاص، لواط، مساحقه، سرقت، مثبت جرم دانسته و مستنداً به تحریر الوسيله مرحوم امام در تمامی جرائم مثبت جرم دانسته است. نظر این شورا به شرح زیر است: سؤال : آیا قاضی مختار [در] عمل به علم خود در کلیه جرائم است و زنا با علم قاضی قابل اثبات است یا خیر؟



پاسخ: با توجه به اینکه در قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب شهریور و مهرماه ۱۳۶۱ کمیسیون امور قضائی مجلس شورای اسلامی طرق ثبوت جرائم منجزاً احصاء شده است و فقط در ۴ مورد به علم قاضی اشاره گردیده (قتل ماده ۲۷، لواط ماده ۱۵۱، مساحقه ماده ۱۵۸، معطوفاً به راه های ثبوت لواط، سرقت ماده (۲۱۶))

بنابراین اگر دلائل اثبات جرمی در قانون مصوب مجلس شورای اسلامی به قید حصر ذکر شده باشد و علم قاضی جزء ادله محصوره نباشد در آن جرم قاضی نمی تواند به علم خود مراجعه نماید و در غیر این صورت یعنی در مواردی که علم قاضی جزء ادله ثبوت جرم تعیین و یا راه های ثبوت جرمی در قانون احصاء نشده باشد قاضی مجاز به مراجعه به علم خود است و چون راه های ثبوت زنا در مواد ۸۵ و ۹۱ و ۹۲ قانون فوق منجزاً احصاء شده و علم قاضی جزء ادله محصوره نیست؛ بنابراین به حسب ظاهر قانون قاضی مجاز به مراجعه به علم حاصله خود نیست لیکن حضرت امام دام ظلّه در مسئله ۴ صفحه ۴۶۸ (تحریر الوسيله، کتاب الحدود) تجویز کرده اند که قاضی به علم خود در کلیه حقوق عمل و حکم کند ولی در قاضی منصوب باید علم از راه متعارف باشد. (پاسخ و سؤالات از کمیسیون استفتائات و مشاوران حقوقی شورای عالی قضایی، ۱۳۶۲: ۳۹ : سؤال ۱۳)

از سوی دیگر، شورای عالی قضایی در بخشنامه‌ای به قضات سراسر کشور متذکر گردیده بود: «... هرچند در برخی از جرایم طریق اثبات دعوی در قانون ذکر شده است، لیکن چون این امر از باب طریقت و حصول علم برای قاضی است و قاضی برای حصول قطع و یقین از هیچ نوع تحقیقی که علم را تحصیل کند منع نگردیده است، لذا در رسیدگی‌ها استفاده از طریق علمی کشف جرم را مورد غفلت قرار ندهند و از وسایلی که دانش بشری در این زمینه فراهم نموده است، استفاده نمایند»

متأسفانه همین روش غلط در تنظیم مواد مربوط به علم قاضی در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ عیناً تکرار شده بود و همه اشکالات مذکور، در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ نیز آمده بود؛ به عنوان مثال قانون گذار در فصل دوم باب اول (حد، زنا) راه‌های ثبوت زنا در دادگاه را فقط اقرار و شهادت بیان کرده است و سخنی از علم قاضی به میان نیاورده است، ولی در فصل چهارم همین باب در ذیل عنوان کیفیت اجرای حد ماده ۱۰۵ را اختصاص به علم قاضی داده و مقرر می‌دارد: «حاکم شرع می‌تواند در حق الله و حق الناس به علم خود عمل کند و حد الهی را جاری نماید و لازم است مستند علم را ذکر کند اجرای حد در حق الله متوقف به درخواست کسی نیست ولی در حق الناس اجراء حد موقوف به درخواست صاحب حق می باشد».

در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ روند سابق اصلاح شد و با رفع ابهامات موجود علم قاضی و احکام و شرایط آن در یک مبحث گردآوری شد. ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی در تعریف علم قاضی مقرر می‌دارد: «علم قاضی عبارت از یقین حاصل از مستندات بین در امری است که نزد وی مطرح می‌شود. در مواردی که مستند حکم، علم قاضی است وی موظف است قرائن و امارات بین مستند علم خود را به طور صریح در حکم قید کند. رویه قضایی تا قبل از تصویب قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، علم قاضی را به عنوان یک دلیل اثباتی به شکل گسترده پذیرفته بود؛ برای مثال رأی شماره ۱۳۹۳ - ۱۳۷۱/۱۵/۵ - شعبه ۲۶ دیوان عالی کشور، رأی ۱۰۷۴ - ۱۲/۱۱/۱۳۷۱ شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور رأی ۵۰۶ - ۲۵/۹/۱۳۷۱ شعبه ۱۹ دیوان عالی کشور لازم به ذکر است آراء صادره هم در جهت محکومیت بوده اند و هم در جهت برائت اما تمامی آراء متکی به علم بر پایه قرائن و امارات ظنیه صادر شده اند.

در فقه امامیه برای جواز عمل قاضی به علم خود نظریات گوناگونی ارائه شده است.

مطابق دیدگاه اول یا مشهور دیدگاه فقهای امامیه از جمله سیدمرتضی، شیخ طوسی، ابن زهره حلبی، ابن ادریس، محقق حلی، علامه حلی، فخر المحققین، شهید ثانی، صاحب ریاض، مولا احمد نراقی، شیخ انصاری، صاحب جوهر، آیت‌الله خویی و امام خمینی از قائلین به جواز استناد قاضی به علم خود به صورت مطلق (در حق الله و حق الناس) هستند.

مطابق دیدگاه دوم، عدم جواز به صورت مطلق برای قاضی به علم خود وجود دارد. سید مرتضی (رحمت‌الله علیه) این قول را به ابن جنید اسکافی نسبت داده است.^{۳۹}



مطابق دیدگاه سوم، جواز در حق الناس و عدم جواز در حق الله برای قاضی پیش بینی شده است. قائلین این نظر عبارت‌اند از: ابن حمزه و بالاخره مطابق دیدگاه چهارم جواز در حق الله و عدم جواز در حق الناس برای قاضی پیش بینی شده است. شهید ثانی این قول را به ابن جنید اسکافی نسبت داده است.^{۴۰} از سوی دیگر، در توجیه ارزش و اعتبار علم قاضی دلائل ذیل ارائه شده است.

^{۳۹} «أبو علي بن الجنيد ... يذهب إلى أنه لا يجوز للحاكم أن يحكم بعلمه في شيء من الحقوق و لا الحدود»
^{۴۰} و قال ابن إدريس يجوز في حقوق الناس دون حقوق الله و عكس ابن الجنيد في كتابه الأحمدی فقال: و يحكم الحاكم فيما كان من حدود الله عزّ و جلّ بعلمه و لا يحكم فيما كان من حقوق الناس إلا بالإقرار أو البيّنه ...»

اول) وقتی بینه، جرم را ثابت کند علم قاضی به طریق اولی آن را ثابت می‌کند؛ زیرا علم قوی تر از بینه است؛ چرا که بینه عموماً سبب ظن است ولی علم سبب قطع.

دوم) حصول علم برای قاضی در حدود سبب حصول انجام تکلیفی واجب در اجرای حد الهی است.

سوم) اگر قاضی طبق علم خود عمل نکند، وی یا فاسق است یا مستنکف از صدور حکم هر دو اینها جایز نیست.

چهارم) در آیه ۴۵ سوره مائده حکم به ما انزل الله واجب شمرده شده پس اگر قاضی حکم خدا را اجرا نکند به ما انزل الله عمل نکرده است.

با این وجود، در قانون مجازات اسلامی، علم قاضی به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا با چالش‌هایی همراه است که به آن اشاره می‌شود.

ابهام در واژه یقین

ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی در تعریف علم قاضی مقرر می‌دارد: «علم قاضی عبارت از یقین حاصل از مستندات بین در امری است که نزد وی مطرح می‌شود. در مواردی که مستند حکم، علم قاضی است وی موظف است قرائن و امارات بین مستند علم خود را به طور صریح در حکم قید کند».

سؤالی که در اینجا به ذهن متبادر می‌شود این است که مقصود از علم قاضی در کلام فقها و نیز در منظر قانونگذار کیفری، قطع و یقین صد درصدی بوده است و یا علم عادی؟ در واقع آیا مقصود از این یقین، قطع منطقی است به نحوی که هیچ احتمال خلافی در آن نباشد و امر برای قاضی کاملاً روشن و شفاف باشد یا مقصود از آن یقین عرفی به معنای اطمینان و اقناع وجدانی است؟

به نظر می‌رسد در این خصوص اختلاف نظر وجود دارد. به نحوی که دسته‌ای مقصود از علم را علم عادی و دسته دیگر علم یقینی می‌دانند.

دسته اول، قائلین به علم یقینی هستند. کسانی که به مسأله یقین و ظن و شک، از دیدگاه فلسفی نگاه می‌کنند... و اینان در مقام عمل با انبوهی از ظن روبه‌رو هستند و نمی‌توانند همه آنها را معتبر بشناسند، ناچار به دنبال قاعده‌ای می‌گردند که در پرتوی آن بتوانند قسمت محدودی از ظن‌ها را معتبر بدانند و به کمک آنها کارهای روزانه جامعه را حل و فصل کنند و در این راستا پس از قرن‌ها این قاعده را تأسیس کردند که

می‌گوید: هیچ ظنی اعتبار ندارد، مگر آنکه شرع به آن اعتبار داده باشد؛ و درباره یکایک آن‌ها نص خاص وارد شده است.

نتیجه اینکه، چون از دید این مکتب، علم عادی نوعی از ظنون است، پس در نظر این مکتب، اصل این است که علم عادی اعتبار ندارد، مگر به صورت استثناء؛ یعنی در موارد خاص که نص خاص بر اعتبار آن دلالت کند.

این گروه از فقها خود به سه دسته تقسیم می‌شوند. بعضی معتقد به موضوعیت ادله اثباتی (یعنی بینه، اقرار و سوگند) در قضاء هستند و در عین حالی که ملاک حجیت در کشف را در همه ابواب فقهی، اطمینان می‌دانند، در باب قضاء بهره‌مندی از اطمینان (علم عادی) را جایز نمی‌دانند: «به طور کلی، ملاک در عموم امور مربوط به انسان غیر از مقام قضا و فصل خصومت بین مردم، به دست آوردن اطمینان است و این اطمینان هیچ نیازی به بینه ندارد؛ چنان که

ملاک در مقام قضاوت و فصل خصومت بین مردم، قیام بینه می‌باشد، بدون آن که نیازی باشد که این بینه، افاده اطمینان بنماید یا نه!»^{۳۱}

برخی نیز علم قاضی را در دادرسی اصل و مقدم بر



همه ادله و با ماهیت یقینی می‌دانند؛ ولی برآنند که با توجه به عدم وجود زمینه تحقق آن، آنجایی که برای قاضی علم حاصل نمی‌گردد و یا این که شارع مصلحت اندیشی کرده و طرق دیگری را جهت تسهیل امور و حل و فصل دعاوی قرار داده است از اصل عدول می‌شود: «اصل در مسأله قضاوت این است که مثل سایر تکالیف اسلامی از روی علم و یقین انجام گیرد (حتی الامکان) نه از راهی دیگر، مگر در موردی که شارع مقدس صریحا بیان

^{۳۱} و بالجمله إنّ الملاك في عامه الامور الراجعة الي أنفسنا في غير مقام القضاء و الحكم بين الناس هو حصول الوثوق و الاطمینان من دون حاجة الي البینه اصلا كما أنّ الملاك في مقام القضاء و الحكم بين الناس هو قیام البینه من دون حاجة الي افادتها الوثوق و الاطمینان ابدا»

فرموده باشد که به راه خاص دیگری باید بسنده کرد؛ زیرا تکلیف با علم و یقین محقق می شود و زوال و اتمام و اسقاط آن هم یقین می طلبد، نه شك و ظن؛ زیرا اقوی به وسیله اضعف زایل نخواهد شد. از طرف دیگر، دلیل روشن و قطعی شرعی داریم بر روا بودن قضاوت بر طبق اصول و قواعدی که به هیچ وجه افاده علم و جزم نمی کند، از قبیل: اقرار، بینه، ید، استفاضه و استشهاد محلی. رمز این کار هم آسان کردن امور برای مردم بوده است؛ چون اگر راه قضاوت کردن بین مردم، منحصر و محدود به علم قاضی می شد، اصلاً باب قضاوت بسته و حقوق مردم تضییع می شد.

اما عده‌ای دیگر که به نظر می‌رسد قائل به موضوعیت ادله نباشند، علم قاضی را جزء علم یقینی منطقی نمی‌دانند؛ اما از نظر ایشان، طرقي که ایجاد کننده این علم هستند تنها طرق حسی اند؛ و طرق غیرحسی چون ظنی‌اند اعتباری ندارند: «درباره علم قاضی، صحیح این است که بین اقسام علم [از نظر طرق تحصیل آن] تفصیل قائل شویم؛ یعنی علم قاضی را آنجا که از طرق حسی و یا راه‌های نزدیک به حس، علم به وجود می‌آید، حجت بدانیم، اما در مواردی که پیدایش این علم، ناشی از اسباب حدسی بوده، چنین علمی را معتبر ندانیم ...؛ به این دلیل که اگر ما قائل به حجیت علم قاضی از هر راهی که باشد بشویم، نتیجه این خواهد شد که به هر سبب و طریقی که تولید ظن و گمان کند، در صورتی که از تراکم و تعدد آن طرق ظنی، سرانجام به یقین برسیم، باید اکتفا کنیم [در حالی که نباید چنین باشد]؛ مثل بسیاری از راه‌هایی که در زمان ما مرسوم گشته که قضات معمولاً برای کشف واقع و حقیقت موضوع، به سراغ کارشناسان (پلیس علمی، پزشک قانونی، و اداره تشخیص هویت) می‌روند و از آن راه‌ها، نوع جرم و مجرم را تشخیص می‌دهند و اگر مثلاً آن آثار با نوع اسلحه موجود در دست متهم به جنایت، موافقت داشت، گمان قوی پیدا می‌کنند که این جنایت توسط این شخص صورت گرفته است و یا اگر موافقت نداشت، زمینه را برای تبرئه متهم به قتل یا ... فراهم می‌کند و ظن قوی پیدا می‌شود که او جانی نباشد و یا از روی انواع خراش و جراحت موجود و مشهود در بدن فرد یا افراد طرف نزاع، گمان به وقوع درگیری بین آنان پیدا می‌کند و یا از حضور شخص بد سابقه و شرور در محل ارتکاب جرم، گمان به انتساب جرم به او پیدا می‌شود و یا از این راه که در مقابل سؤال‌های مستنطق و بازپرس و یا قاضی، پاسخ‌های متناقض بدهد، ظن غالب به توجه اتهام به او پیدا شود و یا از گفته و گواهی کودک و دیگر افراد غیر واجد شرایط ادای

شهادت علیه متهم، گواهی دهند؛ و یا این که در بین مردم شایع باشد که جرم و یا جنایت از چه کسی سرزده، ولی شاهد شرعی در بین نباشد و یا افراد فاسقی که معروف به راستگویی هستند، له یا علیه کسی گواهی بدهند و یا از روی فیلم و نوار بعد از انضمام چند امر از این امور، یقین حاصل شود و یا به کمک پلیس علمی و معاضدت کارشناسان تشخیص هویت، از راه انگشت نگاری و کشف اثری از تماس مجرم و یا متهم در محل وقوع جرم و یا به دست آمدن شیئی از اشیای متعلق به عامل جرم و جنایت، از قبیل مو یا لکه خون و یا بزاق و ترشحات مخاطی ... و ارسال آنها به آزمایشگاه و تحصیل نتیجه ظنی و یا در مسأله اثبات نسب، گمان پیدا کردن به ریشه نسبی شخصی از روی آزمایش و تعیین گروه خون اصحاب دعوی و فرد متنازع فیه و یا پی بردن به صحت و سقم سخنان شخص مدعی و یا متهم به وسیله دستگاه‌های خاصی [که در بعضی از نقاط دنیا مورد استفاده کارآگاهان و سرویس‌های امنیتی قرار می‌گیرد] که به نظر بعضی که نفس علم را معتبر می‌دانند، هرچند از هر راهی فراهم آید، از تراکم این امور هم اگر علم حاصل شد، حجیت و قابل استناد می‌باشد، ولی به نظر ما این چنین حدسی کفایت نمی‌کند؛ به هر درجه‌ای از یقین آوری که برسد، مگر این که از راه مبادی حسی و یا قریب به حس، که برای هر کسی که از آن منظر نگاه کند، برای او علم آور باشد، قطع و یقین حاصل شود که آن حجت خواهد بود، نه غیر آن».

آیت‌الله گلپایگانی نیز در پاسخ به سؤال در این خصوص گفتند: آن مقدار که مسلم است جواز قضا به علم است و حجت بودن اطمینان مشکل است. ایشان همچنین در پاسخ به این سؤال که علمی که قاضی می‌تواند طبق آن قضاوت کند آیا شامل اطمینان هم می‌شود یا منظور فقط قطع صد در صد است؟ فرمودند: «قدر متیقن، علم است»^{۳۲}

برخی دیگر از فقها در پاسخ به سؤال مذکور، اطمینان عرفی را کافی دانسته‌اند.^{۳۳}

بر اساس این دیدگاه، عملاً عرصه‌ای برای تحقق علم قاضی نمی‌ماند؛ مگر به ندرت. مضاف بر این که در این دیدگاه، توجیهی برای پذیرش ادله دیگر جز بر مبنای تعبد نمی‌ماند، چون غالباً ادله دیگر به نظر این فقها ظنی‌اند.

^{۳۲} برخی دیگر معاصران نیز بر همین نظرند، گنجینه استفتائات قضایی، سؤال ۶۷۵۵
^{۳۳} گنجینه استفتائات قضایی سؤال ۶۷۵۵: آیت‌الله بهجت: اطمینان هم حکم یقین را دارد.

از سوی دیگر، برخی از فقها در پاسخ به این سؤال که آیا اطمینان مطلقاً جایگزین علم می‌شود و اگر در برخی از موارد جایگزین علم می‌شود و در برخی دیگر از موارد جایگزین نمی‌شود، ملاک آن چیست، علم و اطمینان را در اینجا مساوی دانسته است.^{۳۴}

دسته دوم، قائلین به علم عادی هستند. از ظاهر کلمات بزرگانی نظیر ملا محمد امین استرآبادی (در الفوائد المدنیه) و محقق نراقی (در عوائد الایام) به دست می‌آید که هر گونه علم عادی را معتبر می‌دانند و سعی شان بر این است که اسم ظن را به هر درجه‌ای از قوت که باشد، روی این نوع از علم نگذارند و از نظر اینان، اصل اعتبار علم عادی است.

مرحوم نراقی در کتاب عوائد، قاطعانه بیان داشته است که در مسائل شریعت همین نوع علم و قطع حجت است. ایشان می‌نویسند: «علمی که در امور شرعی بدون احتیاج به دلیل و برهان دارای حجیت است، همین علم عادی است و آن علمی است که اهل عرف و اکثریت مردم توجه و التفاتی به احتمال خلاف آن ندارند و برای این احتمال خلاف در مطالب خود اعتباری قائل نمی‌باشند و در مقاصد خود به این احتمال اعتنایی ندارند».

فیلسوف معروف الشعرانی نیز در این خصوص می‌نویسد: «علمای علم اصول فقه، بعضی از علوم را علم عادی می‌نامند و آن عبارت است از علمی که احتمال خلاف آن عادی باشد، مثل پرواز کردن انسان در آسمان، اگرچه عقلاً محال باشد ولی عادتاً ممکن نیست. در مقابل علم عادی، علم فلسفی یا یقین منطقی وجود دارد که احتمال خلاف در آن محال عقلی است، مثل اجتماع نقیضین. به هر حال شکی نیست که علم عادی حقیقتاً علم است؛ چه این که عادتاً احتمال خلاف در آن نیست.

یکی از قدیمی‌ترین تعبیری که در مورد علم عادی به کار رفته است، عبارت «سکون نفس» است؛ شیخ طوسی در تعریف علم عادی آورده است: «العلم ما اقتضی سکون النفس» بدین معنا که علم آن است که آرامش وجدان در باورها به آدمی ببخشد. بعدها از این سکون نفس با واژه «اطمینان» یاد گردید.

^{۳۴} سؤال: هل الاطمئنان يقوم مقام العلم مطلقاً، وإذا كان يقوم مقام العلم في بعض المسائل دون بعض، فما هو الضابط في ذلك؟ الخوئی هما سیان مطلقاً. التبریزی: نعم يقوم مقامه الا في مقام القضاء والحدود والشهادات فانه يعتبر العلم دون الاطمئنان، ولا يبعد أن يكون الأمر كذلك في الفحص عن مجهول المالك و نحوه.

برخی از حقوقدانان نیز هم عقیده با این نظر چنین نگاشته‌اند که: «روح مشترك ادله اثبات دعوی و پایه همگی آنها علم عادی است که نام اطمینان هم به خود گرفته است». ایشان معتقدند که علم قاضی، مترادف با اطمینان و علم عرفی اوست و در فقه اسلامی قاضی آزاد است که با استفاده از هر دلیلی به اقناع وجدان و اطمینان دست یابد و مجبور نیست که به خاطر احتمالات ضعیف، از ظن غالب و نزدیک به یقین قطعی خود دست بکشد.



در مقام جمع بندی می‌توان بیان داشت که نگارنده پس از بررسی دقیق نظرات این دو دسته از فقها و حقوقدانان، لحاظ علم قاضی به صورت علم عرفی و نه یقینی را مرجح می‌داند. بر این اساس که هم از نظر حقوق عرفی و هم حقوق اسلامی، دادرسی بر اساس علم صددرصدی اگر عقلاً محال نباشد، عادتاً محال است، ضمن اینکه ضرورت‌های مربوط به حل و فصل دعاوی مردم اقتضا می‌کند که مقصود از علم قاضی در کلام فقها را علم عرفی بدانیم.

یکی از نویسندگان حقوقی در این خصوص چنین نگاشته است: «... مصلحت مقتضی این است که به علم عادی و نفوذ آن تن در دهیم و از مطابقت این گونه علم و یقین با

واقع گفتگو نکنیم. اگر این مصلحت اندیشی را نادیده بگیریم، اساساً نباید عدالت‌خانه باز کرد و بار عام داد که مردم دعاوی خود را در آنجا طرح کنند، چون در عدالت‌خانه، علم عادی حکومت می‌کند و بس. برای اینکه یقین فلسفی به قدر کافی در دسترس انسان نیست، اگر از علم عادی چشم‌پوشند، روزانه یک پرونده هم فیصله پیدا نمی‌کند. علاوه بر این، در زندگی قضایی، کشف واقع به آن معنی که در حل مجهولات طبیعی مورد نظر است، مورد توجه نمی‌باشد؛ زیرا مجهولات در زندگی قضایی، بی حد و شمار است و منتظر حل مجهول ماندن، چرخ زندگی را مختل می‌کند. ناگزیر باید در علم حقوق و فن قضا راه‌های دیگری را برای حل مجهولات جست و جو کرد...».

بنابراین مصالح جامعه و انسجام اجتماع و تحقق عدالت و جلوگیری از بروز اختلال ایجاب می‌کند که به علم عادی تن داده شود و این یک رویه عقلایی محسوب می‌گردد؛ دیدگاهی که مورد پذیرش برخی از معاصرین نیز قرار گرفته است.^{۳۵}

نارسایی تقنینی در بیان تفوق علم قاضی بر سایر ادله

ماده ۲۱۲ قانون در مقام بیان تفوق و برتری علم قاضی بر سایر ادله قانونی مقرر نموده است: «در صورتی که علم قاضی با ادله قانونی دیگر در تعارض باشد، اگر علم بین باقی بماند، آن ادله برای قاضی معتبر نیست و قاضی با ذکر مستندات علم خود و جهات رد ادله دیگر رأی صادر می‌کند. چنانچه برای قاضی علم حاصل نشود، ادله قانونی معتبر است و بر اساس آنها رأی صادر می‌شود.»

به نظر می‌رسد آنچه می‌بایست در این مقام به صراحت بیان می‌شد، مقدم بودن علم قاضی در مقام تعارض آن با سایر ادله قانونی است. به تعبیر دیگر هیچ یک از ادله قانونی اعم از اقرار شهادت و سوگند تاب مقاومت در برابر علم قاضی را ندارد، اما آنچه در این ماده با بیانی نادرست ذکر شده است، این است که هرگاه در برابر مستندات علم قاضی که موجب علم او شده است، دلیلی قانونی وجود دارد یکی از این دو صورت تحقق خواهد یافت یا دلیل قانونی علم قاضی را متزلزل می‌کند و یا علم وی همچنان بین باقی می‌ماند. در صورت اول قاضی ملزم است به دلیل قانونی عمل کند و در صورت دوم به علم خود واضح است که صورت دوم به معنای برتری علم قاضی بر سایر ادله قانونی است، ولی در

^{۳۵} فلو لا الاطمئنان لتوقف العقلاء بل غیرهم فی اغلب امورهم العملیه اذ لا طریق لدیهم الی حصول القطع و.....

صورت اول اساساً تعارضی در بین نیست؛ چه آنکه با ظهور دلیل قانونی، قاضی در علم خود تردید می‌کند.

ذیل ماده که می‌گوید چنانچه برای قاضی علم حاصل نشود، ادله قانونی معتبر است و بر اساس آن رأی صادر می‌شود.... قدری شگفت انگیز است؛ چه آنکه اولاً این حکم بسیار واضح است و نیازمند بیان نیست. ثانیاً صدر ماده از تعارض علم قاضی با سایر ادله سخن می‌گوید و معنای آن این است که علم قاضی وجود دارد. اگر برای قاضی علم حاصل نشود معنایش این است که تعارضی در میان نیست.

بر پایه توضیحی که در سطور فوق ارائه شده است، محتمل است مراد این باشد که هرگاه اقامه دلیل یا ادله قانونی موجب تزلزل در علم قاضی شود، در این صورت ادله قانونی معتبر بوده و قاضی ملزم است بر اساس آن به صدور رأی مبادرت نماید. این توجیه گرچه معقول است اما واضح است که در این مقام نباید گفته شود چنانچه برای قاضی علم حاصل نشود چه قبلاً علم حاصل شده است و گرنه محلی برای تعارض نیست. در واقع، از محتوای ماده مذکور چنین بر می‌آید که مقنن جدید اهمیت فوق العاده‌ای را برای علم و اقناع وجدانی قاضی قائل شده است؛ به نحوی که در صورت وجود تعارض میان علم قاضی با سایر ادله قانونی، علم قاضی را ملاک صدور رأی دانسته است و البته این مسأله را منوط به این دانسته که علم قاضی بین بماند. به نظر می‌رسد، منظور قانونگذار این بوده است که برای صدور حکم به استناد علم قاضی، ادله معارض نباید به میزان یا کیفیتی باشند که قناعت وجدانی قاضی را خدشه دار نمایند، چرا که در صورت وقوع این مسئله دیگر علمی وجود ندارد که دادرس بخواهد بر اساس آن حکم دهد.

منابع

- ابن حمزه طوسی، (۱۴۰۸)، *الوسیله*، قم، انتشارات کتابخانه آیت اله مرعشی نجفی.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۷۰)، *ترمینولوژی حقوق*، جلد ۵، تهران، انتشارات گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۷۵)، *دانشنامه حقوقی*، جلد ۴، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- خویی، ابوالقاسم، (۱۴۱۶)، *الصراط النجاه*، قم، مکتب نشر المنتخب.
- سید مرتضی، علی بن حسین، (۱۴۱۵)، *الانتصار*، قم، نشر اسلامی.
- شعرانی، ابوالحسن، (۱۳۷۳)، *مدخل الی عذب المنهل*، کنگره جهانی تشیع، قم.

- شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی، (۱۴۲۰)، *مسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام*، قم: موسسه معارف اسلامی، چاپ اول.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۱۷)، *الخلاف*، قم، نشر جامعه مدرسین
- روحانی، سید محمد، (۱۴۲۱)، *منتفی الاصول*، ج ۴، قم، انتشارات چاپخانه امیر.
- فیروزآبادی، مرتضی، (۱۴۰۰)، *عنايه الاصول*، ج ۳، قم، انتشارات فیروزآبادی.
- قربان‌نیا، ناصر، (۱۳۹۳)، *ملاحظاتى درباره قانون مجازات اسلامى ۱۳۹۲* (نقد و بررسی فقهی و حقوقی)، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- گلریز، امین، (۱۳۹۵)، *شرح قانون مجازات* (جلد دوم، ادله اثبات و حدود)، تهران، انتشارات مجد.
- مغنیه، محمد جواد، (۱۴۲۱)، *فقه الامام جعفر الصادق*، ج ۶، قم، انتشارات موسسه انصاریان.
- محقق حلی، ابوالقاسم جعفر بن محمد، *شرایع الاسلام فی المسایل الحلال و الحرام*، (۱۴۰۹)، تهران، انتشارات استقلال.
- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۱۸)، *انوارالفقاهه کتاب الحدود والتعزیرات*، قم، انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- موسوی خمینی، سید روح اله، (۱۴۰۴)، *تحریر الوسیله*، قم، موسسه مطبوعات دارالعلم.
- میرزای نایینی، محمد حسین، (۱۳۸۸)، *تنبيه الامه و تنزيه المله*، قم، انتشارات بوستان کتاب.
- نجفی، محمد حسن، (۱۹۸۱)، *جواهر الکلام*، جلد ۸۱، بیروت، داراحیا التراث العربی، چاپ هفتم.
- نراقی، احمد، (۱۴۱۷)، *عوايد الايام*، قم، مکتب اعلام اسلامی.

ترجمه

احیاء داستان ندیمه: قدرت بخشی به حقوق زنان در قرن بیست و یکم

ای آزادی! بگذار دیگران به تو ایمان نداشته باشند، اما من تا واپسین دم به تو مومن خواهم ماند.

برگردان از زهرا هدایتی

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه مازندران

پیشگفتار مترجم:

هرگز از مرگ نهراسیده‌ام اگرچه دستانش از ابتدال شکننده‌تر بود،

هراس من، باری، همه از مردن در سرزمینی ست که مزد گورگن از بهای آزادی آدمی افزون باشد.

احمد شاملو، ازدفتر: آیدا در آینه، دی ۱۳۴۱.

هدف از پیوند حقوق و ادبیات، بازیابی زمانی است که عدالت، شاعرانه بود. زمانی که بحث‌های آکادمیک و اجتماعی در محیط پر از شور و اشتیاق دانشگاه‌ها رخ می‌داد.

متأسفانه امروزه، این امر به دلیل نگاه متعصبانه برخی از

اساتید که حقوق را ماهیتی بین رشته‌ای نمی‌دانند، مورد

اقبال قرار نمی‌گیرد. لئونور سوارز لیانوس^{۳۶} بیان می‌کند:

«قانون، روایت است.» به همین دلیل، ادبیات یکی از

دموکراتیک‌ترین شکل‌های بیان افکار عمومی و

مناسب‌ترین راه برای بازسازی هنجارهای حقوقی موجود در

جامعه است. نویسندگان و شاعران با استفاده از

خلاقیت‌های ادبی، صدای قربانیان را به گوش قانونگذاران

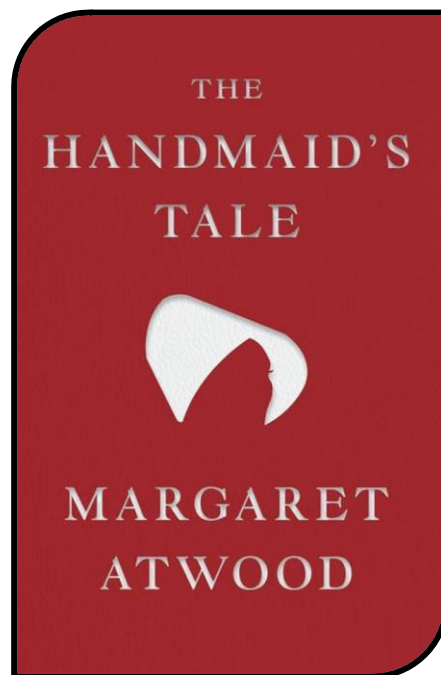
و دستگاه‌های قضایی می‌رسانند تا آن‌ها با نگاه

منعطفانه‌تری، قوانین را بازبینی و تفسیر کنند. بنابراین با

پیوند ادبیات و حقوق می‌توان مشکلاتی را حل کرد که هر یک از آن‌ها به تنهایی

نمی‌توانند. نوربرتو بابیو^{۳۷} بیان می‌کند: «بازگشت به مضامین قدیمی، نبش قبر و تکرار

نیست. در شرایط تاریخی معینی، مشکلات به وجود می‌آیند و در زمان‌های مختلف،



^{۳۶} Leonor Suárez Llanos.

^{۳۷} Norberto Bobbio.

شکل‌های متفاوتی به خود می‌گیرند». اگرچه رمان دیستوپایی سرگذشت ندیمه در چشم انداز دهه‌ی ۱۹۸۰ وجود دارد، اما به خوبی آینده‌ای نه چندان دور را به تصویر می‌کشد. تصویری از برده‌داری، تجاوز جنسی، خشونت علیه زنان و نسل‌کشی که در قرن بیست و یکم، شاهد آن هستیم.

با احیای داستان ندیمه به صورت سریال توسط بروس میلر^{۳۸}، جنبش‌هایی در رسانه‌های اجتماعی با هشتگ‌هایی مانند زمان آن پایان رسیده^{۳۹} و می تو^{۴۰} گسترش یافت که هدف آن‌ها، پایان دادن به فرهنگ‌های گسترده زن ستیزی، آزار و سوءاستفاده جنسی علیه زنان است. سریال در تمام جزئیات، رمان اتوود را دنبال نمی‌کند، بلکه صحنه‌ها و جزئیاتی را به داستان اضافه می‌کند. رمان و سریال در انتخاب راوی با یکدیگر تفاوت دارند. همچنین ساختار زمانی آن‌ها شامل چندین فلاش بک است که در سریال، نه تنها در ارتباط با دنیای قدیم، بلکه راجع به سایر شخصیت‌ها نیز وجود دارد. استفاده از تکنیک‌های دوربین، موسیقی و جلوه‌های صوتی، حالات درونی شخصیت‌ها را به خوبی نشان می‌دهد. با وجود تفاوت‌های جزئی، سریال در محتوا به رمان پای‌بند است.

سرگذشت ندیمه، اگرچه داستانی خیالی است، اما ارتباط عمیقی با جامعه‌ای دارد که به انسان‌ها به عنوان ابزار قدرت نگاه می‌کند. آزادی، کرامت و تمام آنچه لازمه‌ی حق حیات است را از او می‌گیرد. سرگذشت ندیمه، سرگذشت تمام کسانی است که در چرخه بی‌رحم قدرت، قربانی می‌شوند. سرگذشت کسانی که آزادی و عدالت را فریاد می‌زنند، اما صدایشان را قطع می‌کنند. در این میان، ترس از آزادی جنسیتی خاص، بهانه خوبی می‌شود برای ایجاد قفلی مهار نشدنی بر این قفس. تو اسیر می‌شوی و برده صدایت می‌کنند. فرزندان به رسمیت می‌شناسند، اما تو را هرگز چون «زن» هستی. از تو و فریادت می‌ترسند، بنابراین همه چیز را ازت می‌گیرند که مهم‌ترینشان آزادی است.

دیکشنری قدیمی چمبرز^{۴۱}، آزادی را در طیف وسیعی تعریف می‌کند: آزادی: صراحت: جسارت بدون مانع: جدایی: امتیازات مرتبط با یک شهر و مجوز. مرتبط ترین تعاریف، عبارتند از: «جسارت بدون مانع»، «امتیازات مرتبط با شهر» و «مجوز». این توصیفات از آزادی به

^{۳۸} Bruce Miller.

^{۳۹} Time's Up.

^{۴۰} Me Too.

^{۴۱} Chambers Dictionary.

معنای «اجازه داشتن برای انجام کارهایی است که فرد می‌خواهد انجام دهد». از سوی دیگر، فرهنگ لغت انگلیسی-چینی پیشرفته‌ی آکسفورد^{۴۲}، دارای چهار مدخل برای کلمه‌ی «آزادی» است. در مدخل اول، آزادی را به عنوان «حق انجام دادن یا گفتن آنچه می‌خواهید، بدون این که کسی مانع شما شود»، در مدخل دوم «توانایی انجام آنچه را که می‌خواهید، بدون این که چیزی مانع شما شود» و در مدخل سوم و چهارم به ترتیب «وضعیت اسیر یا برده نبودن» و «تحت تأثیر قرار نگرفتن» توصیف می‌کند. با مقایسه مدخل‌های چمبرزهای قدیمی‌تر و فرهنگ‌های به روزتر آکسفورد، به وضوح متوجه می‌شویم که درک جامعه از آزادی، تغییر چندانی نکرده است. همانطور که در اینجا تعریف شد، آزادی یک مفهوم تک بعدی است که تنها یک معنی دارد: اجازه انجام کارها، آن گونه که فرد می‌خواهد.

آیزیا برلین^{۴۳} با ارائه این ایده که آزادی یک مفهوم تک بعدی نیست، در مقاله معروف خود به نام «دو مفهوم آزادی»^{۴۴} که برای نخستین بار در سال ۱۹۸۵ منتشر شد، نظریه آزادی منفی و مثبت را مطرح می‌کند. برلین بیان می‌کند که آزادی منفی، آزاد بودن از قید و بندهایی است که



خارج از وجود شخص می‌باشد یا در نداشتن زنجیرهایی است که دیگران به پایت می‌بندد و نمی‌گذارند شکوفا شوی. همچنین آزادی مثبت، آزادی است که چیزی باید باشد تا آن را داشته باشی، مانند این که اختیارت دست خودت باشد، یعنی بتوانی سرنوشتت را خودت تعیین کنی. این در در حالی است که ما در یک بافت اجتماعی بزرگ‌تر مانند جامعه با

^{۴۲} Oxford Advanced Learner's English-Chinese Dictionary.

^{۴۳} Isaiah Berlin.

^{۴۴} Two Concepts of Liberty.

دوگانگی خودهای «بالتر» و «پایین‌تر» روبه‌رو هستیم. بنابراین در یک جامعه، افرادی به عنوان «خود برتر» وجود خواهند داشت، در حالی که دیگران «خود پایین‌تر» باقی می‌مانند. افراد خود برتر برای به دست آوردن آزادی مثبت باید وظیفه انضباط، آموزش و راهنمایی افراد خود پایین را برعهده بگیرند. آن‌ها باید اراده جمعی ارگانیک خود را بر افراد فرودست و پایین‌تر تحمیل کنند، یعنی به آن‌ها دیکته کنند که چه کاری باید یا نباید انجام بدهند.

اتوود، جامعه‌ای مردسالارانه، پدرسالارانه و شوونیستی^{۴۵} را به تصویر می‌کشد که در آن، واژه "زن" بی‌ارزش است. آن‌ها از نظر جسمی و روحی، تحت سلطه و استثمار مردان هستند. مشاغل مردانه بر آن‌ها حرام شده است، از شهادت دادن در دادگاه‌ها منع شده‌اند، حقوق و آزادی ابتدایی آن‌ها انکار می‌شود و به عنوان ابژه‌ی^{۴۶} جنسی مردان، ارزششان به اندام جنسی که تولید مثل می‌کند، تقلیل می‌یابد. گیلیاد^{۴۷} به عنوان خود برتر، خواندن و نوشتن را در میان زنان، ممنوع اعلام کرد، هویت فردی‌شان را ربود و آن‌ها را به ابزاری در اقتصاد فالوسنتریک، تبدیل کرد. همچنین در گیلیاد، سقط جنین، لقاح مصنوعی و تولیدمثل آزمایشگاهی، ممنوع اعلام شده است. لوئیس روبرتو باروسو^{۴۸} در ارتباط سقط جنین با کرامت انسانی بیان می‌کند: «اگر زن، مجبور به نگه داشتن جنین باشد، وسیله ارضای اراده دیگری می‌شود. بنابراین با او به عنوان غایت رفتار نمی‌شود».

بووار^{۴۹} در کتاب «جنس دوم»^{۵۰} بیان می‌کند: «زنان در جامعه مردسالار به عنوان «دیگری» تعریف می‌شوند، نقش آن‌ها صرفاً محدود به «همسری» و «مادری» است و بر همین اساس در جایگاه ثانویه جامعه قرار می‌گیرند». بووار، مفهوم «جنس» به عنوان تفاوت بیولوژیکی بین زن و مرد را از مفهوم «جنسیت» به عنوان تفاوت اجتماعی و فرهنگی، متمایز می‌کند. او معتقد است که این تفاوت‌ها نباید عاملی برای سرکوب زنان شوند. این در حالی است که زنان، در جامعه گیلیاد از نام واقعی خود، محروم هستند. آفرد^{۵۱} می‌گوید:

^{۴۵} Chauvinisme.

^{۴۶} objet.

^{۴۷} Gilead.

^{۴۸} Luís Roberto Barroso.

^{۴۹} Simone de Beauvoir.

^{۵۰} Le Deuxième Sexe.

^{۵۱} Offrod

«اسم من آفرد نیست. من، نام دیگری دارم که اکنون هیچ کس نمی‌تواند از آن استفاده کند، زیرا ممنوع است». همچنین نام‌های هندمیز^{۵۲}، ابزاری برای سلب هویت زنان می‌باشد که نشان می‌دهد آن‌ها به چه کسی تعلق دارند. کانت^{۵۳} معتقد است در چنین جامعه‌ای، افراد هدف نیستند، بلکه ابزاری در اختیار حکومت هستند و باید طوری زندگی کنند که حکومت از آن‌ها می‌خواهد. به گفته‌ی توماس آکویناس^{۵۴}، کرامت انسانی در قابلیت تعیین سرنوشت او نهفته است، به گونه‌ای که او ذاتاً آزاد است. بنابراین نقض کرامت انسانی صرفاً نقض اخلاقیات نخواهد بود، بلکه نقض حقوق اساسی اوست.

رابرت سی سولومون^{۵۵}، استاد فلسفه دانشگاه تگزاس در آستین، بیان می‌کند که احساسات مجموعه‌ای از قضاوت‌ها هستند که در آن‌ها می‌توانیم الگوهای خاصی را شناسایی کنیم و در نهایت، آن‌ها را به عنوان احساسات فردی نام ببریم. در واقع، همه احساسات، قضاوتی هستند و ارزش‌ها و انتظارات ما از جهان را نشان می‌دهند. بر این اساس، نسبت به افراد با موقعیت بالاتر، کینه، نسبت به افراد با موقعیت برابر، خشم و نسبت به افراد با موقعیت پایین‌تر، تحقیر معطوف است. پشیمانی نیز یک احساس درونی است که با احساس گناه، همراه است. اتوود نشان می‌دهد که چگونه خشم، رنجش و پشیمانی در زنی که مورد تبعیض اجتماعی قرار گرفته، منجر به قیام او برای خروج از سیستم سرکوبگر می‌شود. اتوود یادآوری می‌کند که استبداد می‌تواند کنترل کامل هر چیزی را در دست بگیرد، اما تا زمانی که قربانیان با آن همکاری نداشته باشند، هنوز آزادی اندکی در دست است.

پیام معروف مارتین نئومولر^{۵۶} در مورد نازی‌ها و شاهدان منفعل، یادآور همان چیزی است که اتوود از ما می‌خواهد، این که هرگز در برابر تبعیض، بی‌عدالتی و نقض کرامت انسانی، سکوت نکنیم. از همین رو، ترجمه‌ای که در نظر خواهد رفت، تقدیم می‌شود به تمام کسانی که راه گرامی آزادی را می‌شناسند و آن را هر روز با خود تمرین می‌کنند.

- اول به دنبال کمونیست‌ها آمدند و من صحبتی نکردم،

^{۵۲} Handmaids.

^{۵۳} Immanuel Kant.

^{۵۴} Tommaso d'Aquino.

^{۵۵} Robert C. Solomon.

^{۵۶} Martin Niemöller.

چون من کمونیست نبودم.

- سپس آن‌ها به دنبال سوسیالیست‌ها آمدند و من صحبتی نکردم،

چون من سوسیالیست نبودم.

- سپس آن‌ها به دنبال اتحادیه‌های کارگری آمدند و من صحبتی نکردم،

چون من یک اتحادیه کارگری نبودم.

- سپس آن‌ها به دنبال یهودیان آمدند و من صحبتی نکردم،

چون من یهودی نبودم.

- سپس آن‌ها به دنبال من آمدند،

و دیگر کسی نبود تا به جای من صحبت کند.

ترجمه مقاله:

چکیده

فمینیست‌ها برای عدالت و برابری جنگیدند و مسیر را برای بسیاری از زنان، هموار کردند تا به قدرت درونی و توانایی خود برای ایجاد تغییر، ایمان داشته باشند، اما با شروع قرن بیست و یکم، هنوز بسیاری از قربانیان تجاوز و آزار جنسی ترجیح می‌دهند که ساکت بمانند. تنها راه ممکن برای پیشروی، یافتن حقیقت است، اما صدای قربانیان در مواجهه با جوامع مردسالار افراطی سرکوبگر، نادیده گرفته می‌شود. صنعت سرگرمی و رسانه‌های اجتماعی، دو ابزار قدرتمندی هستند که زنان می‌توانند از آن‌ها برای رساندن صدای خود، استفاده کنند. همچنین افراد مشهور برای بیان مسائلی که زنان در سطح ملی و بین‌المللی با آن روبه‌رو هستند، پشت تریبون رفته‌اند. متأسفانه، با افزایش تعداد زنانی که معتقدند زیبایی و ثروت تمام آن چیزی است که یک زن باید برای آن تلاش کند، آن‌ها را در دورانی گرفتار می‌کند که فمینیست‌هایی مانند بتی فریدان^{۵۷} و جو فریمن^{۵۸} در آغاز جنبش موج دوم از آن می‌ترسیدند. داستان ندیمه، بار دیگر در تلویزیون و با ایجاد جنبش‌هایی در رسانه‌های اجتماعی مانند زمان آن پایان رسیده و می‌تو، احیا و گسترش یافته است. این مقاله، تئوری‌ها و ایده‌های فمینیسم موج دوم را در رابطه با زنان قرن بیست و یکم بررسی

^{۵۷} Betty Friedan.

^{۵۸} Jo Freeman.

می‌کند و به تأثیر قدرتمند «احیای داستان ندیمه» بر لرزاندن سکوت طولانی که در میان زنان وجود داشت، می‌پردازد.

کلیدواژگان: موج دوم فمینیسم، مارگارت اتوود، داستان ندیمه، حقوق زنان، حقیقت، صداها، #می-تو، #زمان-آن-پایان-رسیده.

مقدمه

در اوایل دهه ۱۹۶۰، موج دوم فمینیسم آغاز شد و تا اواخر دهه ۱۹۸۰ ادامه یافت. تغییرات و رویدادهای مختلفی که در این دوره رخ داد، مانند جنگ ویتنام، جنگ خلیج



فارس، مبارزه در یوگسلاوی سابق و انحلال اتحاد جماهیر شوروی، افراد را برای مخالفت با بی‌عدالتی‌های

عده‌ای از زنان در اسرائیل با لباس‌های قرمز و کلاه‌های سفید، سرهای خمیده و دست‌های به هم چسبیده، به تظاهرات علیه رژیم اسرائیل پرداختند.

سیاسی بیدار کرد. این رویدادها از فمینیست‌های سراسر جهان می‌خواستند تا از نابرابری پایان ناپذیری که در بطن چنین شرایطی با آن مواجه بودند، صحبت کنند. بنابراین این سوال مطرح شد که چرا با وجود موفقیت موج اول فمینیسم، نابرابری ادامه یافت؟ زنان توانستند رأی دهند، تحصیل کنند، کار کنند و به استقلال دست یابند. با این حال،

مسائل، آن طور که نیکانشان تصور می‌کردند، نبود. برخی از زنان در طول این دوره به دلیل بقای نقش‌های جنسیتی که توسط جوامع مردسالار در جامعه وجود دارد، هنوز معتقدند که یک زن باید در قالب الگوی زنان خانه‌دار مطیع (اغلب در حالی که مشغول کار خارج از خانه هستند) قرار گیرد. بسیاری از زنان تلاش کردند تا شرایط خود را تغییر دهند. برخی موفق شدند، در حالی که برخی دیگر در این راه، جان باختند. (مانند جنایات ناموسی در جوامع محافظه‌کار). فرهنگ، نقش اساسی در حک کردن جنسیت در ذهن کودکان داشته است. با این حال، با ظهور اینترنت و گسترش رسانه‌های اجتماعی، زنان برای برابری حقوق خود مبارزه می‌کنند. قبل از موج اول فمینیسم، رسانه‌ها در ایالات متحده، زنان سفیدپوست را مطیع، ساکت و دارای وسواس فکری برای جلب رضایت شوهر و انجام به موقع کارهای خانه، به تصویر می‌کشیدند. بر اساس همین کلیشه، زنان آفریقایی-آمریکایی به دلیل رنگ پوست خود با شکل‌های خشن‌تری از ستم مردسالارانه مواجه شدند. آن‌ها مجبور شدند تنها شغل موجود یعنی خدمتکاری را بپذیرند. فشاری که زنان در آن زمان با آن روبه‌رو بودند، آن‌ها را وادار به پذیرفتن نقش‌هایی کرد که تصویر مردسالارانه‌ای را که یک زن باید باشد، برآورده می‌کرد. این همان چیزی است که بتی فریدان در کتاب «عرفان زنانه»^{۵۹} از آن انتقاد می‌کند. این یک توهم برای زنان است که باور کنند بزرگترین دستاورد یک زن، پیروی از سیستمی است که جامعه مردسالار، آن را دیکته می‌کند. این که یک زن با ماندن در خانه و رفتار مناسب و شایسته، خود را به عنوان یک زن خانه‌دار می‌بیند. بسیاری از زنان، تحت تأثیر این «عرفان» قرار گرفتند و بالاترین هدف زندگی را در آشپزخانه بودن و مراقبت از فرزندان می‌دیدند. فریدان در کتاب جنجالی خود به نام «عرفان زنانه» به بهترین شکل به این موضوع پرداخت و آن را با نامیدن «مشکل بدون نام»^{۶۰} تحلیل کرد. فریدان بیان می‌کند که اگر زنان از خود دفاع نکنند، تنها ساختارهای جنسیتی موجود در جامعه را تقویت می‌کنند. ساختارهایی که زنان را وادار می‌کند از داروهای درمان سرطان امتناع کنند تا برای شوهران خود، زیبا بمانند. اگر زنی بخواهد تحصیل کند، تنها هدفش یافتن شوهر خواهد بود، زیرا ازدواج تنها قانونی بود که زن می‌توانست به آن اعتقاد داشته باشد. در دهه‌ی شصت، راضی بودن از ازدواج به یک امر عادی تبدیل شده بود، زیرا

^{۵۹} Feminine Mystique.

^{۶۰} The Problem that Has No Name.

به او تعلیم می‌داد که چگونه فکر و احساس کند و بینش خود را در تصویر یک زن خانه‌دار آمریکایی ایده‌آل، برنامه‌ریزی کند. خانه‌دار بودن، زیبا بودن و داشتن خانواده، چیزهایی بودند که هر زنی باید رویا و هدفش را در سر داشته باشد. علاوه بر انتقاد فریدان به قشر اجتماعی، رابین لاکوف^{۷۱} استدلال می‌کند که چگونه جامعه، نه تنها زن را از نظر ظاهر و موقعیت، بلکه در نحوه‌ی صحبت کردن، به بند می‌کشد. مطالعه زبان‌شناختی در مورد نحوه استفاده زنان از گفتار برای صحبت با مردان، نشان می‌دهد که چگونه صحبت کردن مردان با زنان متفاوت است. از زمانی که زنان، کوچک بودند به آن‌ها آموزش داده شده بود که از شکلی مودبانه در گفتار استفاده کنند. در واقع، نحوه صحبت کردن، مقدم بر سایر جنبه‌های آموزش و پرورش بود. نقد لاکوف در موج دوم ضروری است، زیرا از همان آغاز بر نقش‌های جنسیتی تمرکز دارد. به دختران آموزش داده می‌شود که چگونه مودب و خوش بیان باشند و هرگز پسران اجازه ندارند شیوه صحبت کردن آن‌ها را اتخاذ کنند. بنابراین، یک دختر با دو شکل زبان به اصطلاح زبان «خنثی» و زبان «زنانه» باقی می‌ماند. زبان زنان بسیار مهم است، زیرا در حالی که سکوت را می‌شکند، حقیقت را به خوبی بیان می‌کند. مطالعه لاکوف، ریشه اصلی این مشکل را که از سنین پایین در خانواده شروع می‌شود و حقارت را در برخورد تبعیض آمیز با او نسبت به همسالان مرد خود در مدرسه احساس می‌کند، مشخص می‌کند. با انتقادات فریدان و لاکوف می‌توان دریافت که چرا زنان نمی‌توانند در موج دوم ساکت بمانند، زیرا بسیاری از آن‌ها نتوانستند برای احساس ناقص بودن، درمانی بیابند. آن‌ها با مراجعه به پزشکان مختلف و حتی مصرف داروهای ضدافسردگی کوشیدند تا از این فکر که واقعاً هیچ قدرتی در صدایشان نیست، دوری کنند. بار دیگر، مشکلات مشابه دهه‌ی شصت و هشتاد در قرن بیست و یکم ظاهر می‌شود، زیرا نقش‌های جنسیتی راه خود را در ساختارهایی جدید ادامه می‌دهند و صدای موج دوم را به گوش هر رنگ و نژادی می‌رساند تا به زنان یادآوری کند که آن‌ها می‌توانند با قدرت شبکه‌های اجتماعی و صفحه‌ی نقره‌ای به بیان مشکلات موجود بپردازند.

^{۷۱} Robin Lakoff.

داستان ندیمه:

مارگارت اتوود^{۶۲}، داستان ندیمه را در دنیای دیستوپیایی خلق کرد که در آن زنان در گردابی مشابه دهه ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۰ فرو می‌روند. با این حال، دنیای او آنقدر تکان دهنده است که آرزوی بیداری زنانی را دارد که تمایل دارند فقط زنانه باشند و اجازه می‌دهند نظم مردسالارانه، سرنوشتشان را تعیین کنند. در گیلیاد، نرخ باروری کاهش و نرخ مرگ و میر کودکان، افزایش یافته است و سلب حقوق زنان، تنها راه برای تضمین بقای بشریت است. زنان بارور دائماً توسط مردان خانواده در حضور همسران فرماندهان، مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند. هویت و اعتماد به نفس کنیزان، سلب شده است و اگر آن‌ها از دستورات پیروی نکنند با مجازات شدید یا حتی مرگ روبه‌رو خواهند شد. دنیایی که اتوود خلق کرده است، واقعیت را لمس می‌کند و نشانه‌های هشداردهنده‌ای برای زنانی است که مبارزه را رها کرده‌اند و اسیر افرادی شده‌اند که سرنوشت آن‌ها را تعیین می‌کنند.

در قرن بیست و یکم، کشورهای در حال توسعه، شاهد بحران‌های سیاسی مانند بهار عربی، داعش و بحران روهینگیا در برمه بوده‌اند. این رویدادها، داستان زنانی که مورد آزار، تجاوز جنسی و سلاخی قرار گرفته‌اند را روایت می‌کنند. منی الطحاوی^{۶۳} در نیویورک تایمز، اشاره می‌کند که «جریان بی‌پایان گزارش‌های آزار، اذیت و تجاوز جنسی توسط مردان، یادآور



زنانی که با الهام از سریال سرگذشت ندیمه، لباس خدمتکار پوشیده بودند، علیه کاهش بودجه برنامه‌ریزی شده برای والدین، در خارج از ساختمان کنگره ملی واشنگتن، تظاهرات کردند.

خشونت جنسی است که زنان در سراسر جهان، آن را به خوبی می‌شناسند و مردان در برخی موارد هرچند با اکراه، آن را تصدیق می‌کنند». از این رو، برخی از زنان در مناصب رهبری

^{۶۲} Margaret Atwood.

^{۶۳} Mona Eltahawy.

احساس کردند که باید از زنان آزار دیده در سراسر جهان، دفاع کنند. اپرا وینفری^{۶۴} در مراسم گلدن گلوب ۲۰۱۸، به محض دریافت جایزه سیسیل بی. دمیل می‌گوید: «گفتن حقیقت، قوی‌ترین ابزار است. برای مدت طولانی، زنانی که با جسارت به بیان حقیقت پرداختند، شنیده یا باور نمی‌شدند». او که اولین زن آمریکایی-آفریقایی تباری است که چنین جایزه‌ای را دریافت می‌کند، با استفاده از موقعیت خود در صنعت سرگرمی به مهمترین موضوع تمام دوران یعنی سکوت رسانه‌ها در مورد زنان در سراسر جهان می‌پردازد.

با نگاهی به گذشته، فمینیست‌های موج دوم با خشم و عصبانیت به پا خواستند و متوجه شدند که از طریق زنجیره‌های روان‌شناختی که زنان را به این فکر می‌اندازد که پست، درمانده و احمق هستند، یک بار دیگر، رنج به شکلی دیگر ظاهر می‌شود. فریدان، راهبردی برای این درمان ارائه کرد و با درخواست از زنان برای بازیابی صدای خود، می‌گوید: «من چیزی بیشتر از شوهر، فرزندان و خانه‌ام می‌خواهم». این مبارزه برای بازیابی صدای زنان با مقاله‌ی جو فریمن به نام «مانیفست سلیطه^{۶۵}»، قوی‌تر شد. در این مقاله، او توضیح می‌دهد که یک زن قوی و قدرتمند را «سلیطه» می‌نامند، زیرا او به معیارهای زنانه‌ای که جامعه از او انتظار دارد، توجه نمی‌کند. فریمن با فریدان هم‌عقیده است و به موضوع صدای سرکوب شده‌ی درونی نیز اشاره می‌کند و از آن به عنوان صدای سلیطه، «صدای یک زن قوی» یاد می‌کند. سلیطه، در تضاد با زنی است که می‌ترسد و همچنان در نقش خود به عنوان یک زن خانه دار خوب، از اضطراب و افسردگی رنج می‌برد. فریمن، این زن مطیع را «زن واقعی» می‌نامد که «با جامعه‌ای که انسانیت را مرد و زن را چیزی غیر از مرد تعریف کرده است»، مطابقت دارد. فریدان در مطالعه‌اش اثبات می‌کند که زنان می‌خواهند از زنجیره‌های خود، رها شوند. فریمن از زنان می‌خواهد که مانند یک سلطیه، شجاع و سرشار از فریاد باشند، زیرا با توضیح بیشتر واژه‌ی سلیطه، می‌توان دریافت که چگونه یک زن با برآورده کردن رویاهایش و زندگی کردن به روشی که می‌خواهد، می‌تواند خود واقعی‌اش باشد. یک سلیطه، تفکر خودش را دارد و می‌خواهد از آن استفاده کند. او می‌خواهد اوج بگیرد، خلاق و مسئولیت پذیر باشد. زنان به عنوان چنین افرادی، بیشترین آسیب را در مورد پذیرفته شدن در جامعه می‌بینند، زیرا حتی اگر یک «زن واقعی» یا «زن» به دنبال

^{۶۴} Oprah Winfrey.

^{۶۵} The Bitch Manifesto.

«زندگی در سایه مرد» باشد، باز هم به دلیل منفعل بودن، مورد آزار کلامی، عاطفی و فیزیکی قرار می‌گیرد. احیای داستان ندیمه به صورت سریال در سال ۲۰۱۷، یک واقعیت دیستوپایی را برای زنان امروز به ارمغان آورده است و باعث می‌شود کسانی که ساکت می‌مانند، حقیقت تلخ آن چیزی را که ممکن است در آینده‌ای نه چندان دور اتفاق بیافتد، مشاهده کنند. داستان ندیمه در فضایی از کنش رادیکالیزه رخ داد و با جنبش‌های می‌تو و زمان آن پایان رسیده، خواستار پایان دادن به فرهنگ‌های گسترده زن ستیزی، آزار، اذیت و سوءاستفاده جنسی علیه زنان می‌باشد.

دنیای دیکتاتوری سرگذشت ندیمه، مبارزه دو شخصیت اصلی را مهم کرده است. سرنا جوی^{۶۶}، همسر قدرتمند فرمانده است که به صورت کلامی و در مواقعی فیزیکی، چون



زنان ایرلندی با شل‌های قرمز در اعتراض به هشتمین متمم قانون اساسی ایرلند که سقط جنین را غیرقانونی می‌داند، در مقابل ساختمان‌های دولتی این کشور، تجمع کردند.

آزبورن^{۶۷}، خدمتکار اسیر شده را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد. سرنا، جنگ داخلی را تحمل می‌کند، در رژیم شوهرش شرکت می‌کند و به شوهرش اجازه می‌دهد که به خاطر بچه‌دار شدن، تحت قوانینی که گیلیاد، همه آن‌ها را قوانین خدا می‌نامد، دائماً به کنیز تجاوز کند. خدمتکار از هویت خود سلب می‌شود و نام او را در خانه، فرمانده «فرد»^{۶۸} به «آفرد» تغییر می‌دهد.

خانواده و گیلیاد با او مانند یک برده رفتار می‌کنند و او را به خاطر اظهارنظرش مجازات می‌کنند. کنیز دارای اراده‌ای آزاد نیست و بچه‌ای که به دنیا می‌آورد، متعلق به او نیست. همچنین خاله‌هایی که کنیزان را آموزش می‌دهند، آگاهانه از روش‌های شکنجه‌ی فیزیکی

^{۶۶} Serena Joy.

^{۶۷} June Osborne.

^{۶۸} Fred.

برای تنبیه کنیزانی که سرپیچی می‌کنند، استفاده می‌کنند. این موضوع نشان دهنده‌ی این است که نه تنها مردان، بلکه خود زنان نیز می‌توانند به ظلم و ستم علیه زنان ادامه دهند. این سریال، زنگ خطر را برای زنانی که مورد ظلم و ستم واقع می‌شوند و از آن ناآگاه هستند به صدا در می‌آورد. بسیاری از زنان به علت ترس و تردید، منفعل بودن را انتخاب می‌کنند. منفعل بودن برای بسیاری از زنان منجر به افسردگی شده است. برخی به اندازه‌ی کافی خوش شانس هستند که زنانه رفتار می‌کنند تا پذیرفته شوند. برخی دیگر نیز برای پنهان کردن رنج خود، در پشت شخصیت‌های سخت و خشن خویش، پنهان شده‌اند. با این حال، فریمن، قدرت و اراده‌ی کسانی را که برای ایجاد مسیر خود در جامعه تلاش می‌کنند و او آن‌ها را سلیطه می‌نامد، تحسین می‌کند، مانند جون که حاضر نیست تسلیم حکومت گیلیاد شود. فریمن برای کمک به زنان آسیب‌پذیری که آرزوی رهایی از قید و بند زنانگی را دارند، از زنان قدرتمند درخواست می‌کند تا صدای آن‌ها باشند، زیرا زنان قوی قادرند کاری را انجام دهند که زنانی با تحصیلات، دارای شغل و رهبران بزرگ نمی‌توانند انجام دهند.

داستان ندیمه، یادآور این امر است که اگر زنان به سکوت و حمایت از ستمگران ادامه دهند، جهان چگونه می‌شود. مبارزاتی که امروزه، زنان با آن روبه‌رو هستند، مشابه دهه‌ی ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۵ است. زنان در برابر نابرابری مقاومت کردند، زیرا فمینیست‌ها در تلاش برای رهایی ذهن زنانی که خود را بدون مردان ناقص می‌دانستند، جسورتر شدند و با افکار خود شکفتند. آن دهه را دهه‌ی زنان نامیدند، چرا که زنان بر جریان‌های سیاسی، اجتماعی و فکری تسلط یافتند. تئوری‌های مختلفی در طول آن دهه ظهور کرد، زیرا مردسالاری بر زنان در تمام عرصه‌های زندگی اعم از تحصیل، سیاست، پزشکی و سایر علوم، سلطه یافته بود. به گفته ایریگاری^{۶۹}، زنان، در تلاش برای تضمین تحصیل، شغل و خانواده، آنقدر غرق می‌شوند که فراموش می‌کنند چگونه مردان، آن‌ها را در این فرآیند می‌بلعند. یک زن فکر می‌کند که نمی‌تواند نیازهای خود را بدون داشتن یک مرد در زندگی برآورده کند. همانطور که بسیاری از دختران جوان به خوشبختی همیشگی که در کارتون‌های دیزنی نشان داده شده است، اعتقاد دارند. برای سال‌های متوالی، دیزنی، پرنسس‌های شکننده‌ای را به تصویر می‌کشید که به عنوان دخترانی در مضیقه و خواهان نجات در نظر گرفته می‌شدند.

^{۶۹} Luce Irigaray.

داستان ندیمه نشان می‌دهد که چگونه در گیلیاد، فرزندآوری ارزشمند است، به طوری که همسران فرماندهان می‌کوشند تا از طریق تجاوز، آدم ربایی و قتل، صاحب فرزند شوند. همچنین خاله‌ها، هر کاری که برای محافظت از نوزادان و کودکان لازم باشد، انجام می‌دهند. با این حال، این تمایل زیاد برای داشتن فرزند در میان طبقه نخبگان حاکم، شبیه به آن چیزی است که ایریگاری درباره آن بحث می‌کند. همسران از این که رویاها و اهداف خود را قربانی می‌کنند تا در خانه بنشینند و به خانواده‌ای فاقد فرزند، فرمان برانند، ناراحت هستند. سرنا در قسمت‌های هشتم و نهم فصل دوم نشان می‌دهد که چگونه می‌تواند کنترل کار فرد را در حالی که در بیمارستان است، به دست بگیرد. او حتی از جون، درخواست کمک می‌کند، زیرا آن‌ها اسناد مورد نیاز برای حکومت گیلیاد را می‌نویسند و ویرایش می‌کنند. سرنا تا حدی پیش می‌رود که مخفیانه، امضای فرد را جعل می‌کند و مارتا، بهترین پزشک اطفال در گیلیاد را برای بررسی یک نوزاد در حال مرگ به بیمارستان می‌آورد. در یک نگاه اجمالی، این همکاری به انسان یادآوری می‌کند که چگونه زنان می‌توانند در شرایط مشابه، پیوندی به عنوان تیم ایجاد کنند. این موضوع، همان چیزی که ایریگاری درباره آن بحث کرده است را اثبات می‌کند. زنان ذاتاً از نظر بیولوژیکی و فکری قوی هستند. آرزوها و رویاهایشان بدون کمک یک مرد نیز قابل تحقق است.

آنچه آتوود در رمانش خلق کرده و به صورت سریال توسط بروس میلر روی پرده نقره‌ای جان بخشیده شده است، احساس تغییر ضروری را به وجود می‌آورد. به همین دلیل، داستان ندیمه، همان چیزی است که کارگردان، رید مورانو^{۷۰} می‌گوید: «طنین گذشته و حال»^{۷۱}. بیش از یک میلیون دختر در افغانستان هیچ نوع تحصیلی نمی‌بینند و رژیم‌های سرکوبگر، مانند طالبان و داعش، زنگ هشدار را در گوش زنان امروز به صدا در می‌آورند. از گذشته تا به حال، این نمونه‌های جهانی به عنوان حقیقتی در مورد زنان وجود دارد. دستیابی به حقیقت، غیرممکن است. با این حال، بیان حقیقت می‌تواند زنان تحت ستم را از نظر اجتماعی رهایی بخشد. در نهایت، تفاوت‌های جنسیتی، تاریخی، نژادی و طبقاتی به جای متحد کردن دو جنس، آن‌ها را تقسیم کرده است. زنان در جستجوی تبدیل شدن به یک زن مسلط با یکدیگر بیگانه شده‌اند و تنها هنگامی دیده می‌شوند که برای بچه‌دار

^{۷۰} Reed Morano.

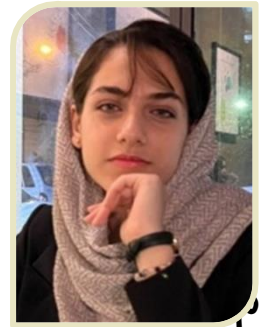
^{۷۱} The resonance of the past and the present.

شدن یا پر کردن شکاف عاطفی خود تلاش می‌کنند. اگر زنی تصمیم بگیرد که از اهداف و رویاهای خود دست بکشد و خود را به مکانی محدود کند که توسط یک جامعه‌ی ستمگر مردسالار برای او در نظر گرفته شده است، متأسفانه به جامعه فرصت انحراف می‌دهد. در قرن بیست و یکم، زنان می‌توانند شیوه‌های جدیدی از زندگی را متصور شوند و به ترس خود از ناقص بودن و ناسازگاری با مردان پایان بخشند، زیرا ترس به خودی خود باعث ایجاد نابرابری ابدی که فریمن و ایریگاری علیه آن استدلال کرده‌اند، می‌شود. فریمن از زنان می‌خواهد که صدای درونی خود را در آغوش بگیرند، قدرت و شجاعت یک سلیطه‌ای که در اختیار دارند را بپذیرند. ایریگاری، ترس زنانی را که فکر می‌کنند برای رسیدن به خواسته‌هایشان هنوز از نظر جسمی به مردان وابسته‌اند را درهم می‌شکند. داستان ندیمه، داستانی است که زنان را تشویق می‌کند تا حقایق را بیان کنند و قدرت خود را به حقوق زنان ببخشند، حقوقی که زنان جنبش دوم برای تحقق آن، سخت مبارزه کرده‌اند.

منابع:

- Atwood, M. (۱۹۸۵). *The Handmaid's Tale*. Anchor Books.
- Chin Yi, Chung. (۲۰۱۵). *Femenist Dystopia In The Handmaid's Tale*. International Journal of English Language, Literature and Literary Theory, Vol. IV, Issue, III.
- Costa Sohngen, Clarice. (۲۰۱۹). *The Handmaid'S Tale: A Legal Literay Essay*. Revista Internacional de Direito e Literatura, V. ۵, N. ۱, ۱۲۷-۱۴۷.
- Cykman, G. (۲۰۱۳). *The Handmaid's Anger: Anger in Margaret Atwood's novel The Handmaid's Tale*.
- Falcon, G. (۲۰۱۸). *Women'S Rights:The Handmaid's Tale-Inspired Protest*. Communication for Development Media, Globalization, and Development Social Movements and Communication Practices.
- Johnson, B. (۲۰۰۱). *Power and Control in Atwood's Dystopian World*. Modern Literature Quarterly, ۲۵(۴), ۵۶۷-۵۸۳.
- Pui Yin, Cheong. (۲۰۱۳). *Freedom in Margaret Atwood's Novel the Handmaid's Tale*. Scottish Journal of Arts, Social Sciences and Scientific Studies, V.۱۵, Issue. II. P. ۱۴-۲۵.
- Smith, J. (۲۰۰۷). *Unveiling Gilead: A Feminist Reading of "The Handmaid's Tale"*. Journal of Gender Studies, ۱۰(۲), ۱۴۵-۱۶۰.

- Wendy, Kolmar K. Bartkowski, Frances. (۲۰۰۵). *Feminist Theory: A Reader*. ۲nd Ed. New York: McGraw-Hill.
- Williamson, E. (۲۰۱۷). *The Handmaid's Tale*. Journal of Gender-Based Violence, ۱(۲), ۲۶۱- ۲۶۹.
Yang, Rui. (۲۰۲۳). *Gender Role Subversion and Self-Liberation in "The Handmaid's Tale"*. Advances in Social Science, Education and Humanities Research.
- Zarrinjooee, Bahman. (۲۰۱۷). *Women's Oppressed and Disfigured Life in Margaret Atwood's The Handmaid's Tale*. Advances in Language and Literary Studies, Vol. ۸ No. ۱. ۶۶-۷۱.



ترجمه پرونده گراس علیه سوئیس

حنانه ذاکری

دانشجوی کارشناسی حقوق دانشگاه مازندران

کنوانسیون تحت عنوان حفاظت از حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین، در سال ۱۹۵۰ در رم به تصویب ۴۷ کشور عضو شورای اروپا (تمامی کشور های عضو شورای اروپا) رسید که از مسئولیت‌های این کنوانسیون، تاسیس دیوان اروپایی حقوق بشر بود.

بنابراین دیوان اروپایی حقوق بشر، قدرت گرفته از کنوانسیون، در سال ۱۹۵۹ میلادی در استراسبورگ، از شهر های فرانسه، پایه گذاری شد. دولت های عضو، طبق این کنوانسیون، متعهد شده اند که در تضمین حقوق ملت های خود (حقوق شهروندان اروپایی) بکوشند.

هر شخصی خود را قربانی نقض حقوقی بداند

که به موجب این کنوانسیون برایش محرز

است، می تواند در دیوان اروپایی حقوق



EUROPEAN COURT OF HUMAN RIGHTS

COUR EUROPÉENNE DES DROITS DE L'HOMME

بشر طرح دعوا کند. مشروط بر اینکه نقض حق، توسط دولت عضو این کنوانسیون، یعنی اعضای شورای اروپا محقق شده باشد. از جمله حقوقی که در این کنوانسیون به آن پرداخته شده، می توان به حق حیات، حق آزادی و امنیت، حق برخورداری از محاکمه عادلانه، حق احترام به زندگی خصوصی و خانوادگی افراد و غیره، پرداخت.

لازم به ذکر است که طرح دعوا توسط دولت های عضو، علیه هم دیگر در این دیوان امکان پذیر است هرچند این مورد به ندرت ممکن است مطرح شود.

در ادامه به صورت خلاصه، به ترجمه یکی از پرونده هایی که در این دیوان مطرح شد می‌پردازیم.

پرونده گراس علیه سوئیس / Case of gross v. switzerland

دادخواست شماره ۶۷۸۱۰/۱۰

تاریخ صدور رای : ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۴

این رای، نهایی است. (قابل اعتراض نیست).

شیوه شکلی (ایین دادرسی)

۱. پرونده مورد بحث به شماره ۶۷۸۱۰/۱۰ علیه کنفدراسیون سوییس به موجب ماده ۳۴ معاهده حفاظت از حقوق بشر و آزادی های بنیادین ، توسط خانم الدا گراس ، شهروند سوییس، در تاریخ ۱۰ نوامبر ۲۰۱۰ شروع شد. (خلاصه ماده ۳۴ کنوانسیون : درخواست های شخصی)

۲. با اتکا به ماده ۸ کنوانسیون ، شاکی به صورت به خصوص اظهار داشت که حق وی مبنی بر اینکه ، به چه کیفیتی و چه زمانی تصمیم به پایان دادن به زندگی خود خواهد گرفت ، نقض شده.(ماده ۸ : حق احترام به زندگی خصوصی و خانوادگی)

وقایع پرونده

۱. شاکی در سال ۱۹۳۱ به دنیا آمد و در ۱۰ نوامبر سال ۲۰۱۱ از دنیا رفت.

۲. برای سال های زیادی ، شاکی تمایلش را مبنی بر پایان دادن به زندگی اش ابراز کرده بود. او توضیح داد که با گذشت زمان و عدم تمایل او برای ادامه دادن به رنج بردن از زوال قوای جسمی و روحی اش ، بطور فزاینده ای در حال ضعیف شدن بود. او تصمیم گرفت که با دریافت دوز کشنده از سدیم پنتوباربیتال ، به زندگی خود خاتمه دهد. او به منظور کمک ، با یک موسسه یاری گر در خودکشی ، موسوم به EXIT (خروج) ، ارتباط گرفت. موسسه مذکور اعلام داشت که یافتن یک کارورز پزشکی که آماده تامین وی با نسخه پزشکی برای داروی کشنده باشد ، دشوار است.

۳. در تاریخ ۲۰ اکتبر ۲۰۰۸ ، یک روانپزشک بنام DR.T ، نظر تخصصی خود را ابلاغ کرد . از دید روان پزشکی دکتر T ، هیچ اعتراضی به اینکه برای شاکی ، دوز کشنده ای از سدیم پنتوباربیتال ، تجویز شود ، نداشت. هرچند ایشان از اینکه شخصا خودش نسخه را صادر کند ، به دلیل اینکه تمایل نداشت نقش متخصص پزشکی و طبیب درمانگر را مغشوش سازد، خودداری کرد.

۴. در تاریخ ۵ نوامبر و ۱ دسامبر ۲۰۰۸ و ۴ می ۲۰۰۹ ، نماینده خانم الدا ، از طرف او ، درخواستی مبنی بر اینکه نسخه ای از داروی سدیم پنتوباربیتال ، به او ارائه شود، به ۳ کارورز پزشکی دیگر ارسال کرد.

همه موسسات مذکور ، از صدور نسخه درخواستی امتناع نمودند.

۵. در ۱۶ دسامبر ۲۰۰۸ ، خانم الدا درخواستی را به انجمن بهداشت ایالت زوریخ (از ایالت های شمال شرقی سوئیس) ، ارسال داشت تا وی را با ۱۵ گرم داروی سدیم پنتو باربیتال ، به منظور اینکه مرتکب خودکشی بشود ، تامین کنند. انجمن مذکور، درخواست را در ۲۹ اپریل ۲۰۰۹ رد کرد.



۶. در ۲۹ می ۲۰۰۹ ، خانم الدا دادخواستی در دادگاه اداری زوریخ طرح کرد و دادگاه دادخواست را رد کرد. دادگاه بصورت بخصوص این را مطرح کرد که پیش نیاز دریافت نسخه‌ای پزشکی برای داروی سدیم پنتوباربیتال ، در تطابق با ماده ۸ کنوانسیون بود . الزام

به دریافت نسخه پزشکی ، به این هدف که از تصمیمات نا بهنگام جلوگیری بشود ، خدمت کرده و تضمین میکند که آن اقدام عامدانه ، به لحاظ پزشکی توجیه شده است. الزام مذکور همچنین ، این اطمینان را واقع می سازد که تصمیم اتخاذ شده (خودکشی) ، بر اساس یکارگیری سنجیده و بدون شتاب اراده آزاد شخص مربوطه بوده. دادگاه اداری اظهار داشت که دکتر T. ، در نظر تخصصی خود درنظر نگرفت که آیا شاکی در حال رنج بردن از هر نوع بیماری ، که بخواهد این فرض ، که پایان زندگی او نزدیک است را توجیه کند ، می باشد یا خیر. صرف آرزو برای مردن حتی اگر به خوبی در مورد آن تفکر شده باشد ، برای توجیه صدور یک نسخه پزشکی کافی نیست.

از این رو محتوای پرونده روشن نمی کند که پیش‌نیازهای لازم برای صدور یک نسخه پزشکی در پرونده کنونی برآورده شده است. لذا نیاز به انجام آزمایش‌های پزشکی بیشتری بود.

۷. در ۱۲ اپریل ۲۰۱۰ ، دادگاه عالی فدرال دادخواست شاکی را رد کرد. دادگاه اظهارداشت ضمن اینکه شاکی بصورت بی چون و چرا پیش‌نیازهای مقرر در راهنمای پزشکی-اخلاقی مراقبت از بیماران در پایان زندگی ، (برگرفته از آکادمی علوم پزشکی سوئیس) ، را تکمیل نکرد ، وی همچنین از بیماری صعب‌العلاج رنج نمی برد. بلکه او فقط آرزوی مرگ خود را به دلیل سن بالا و ضعف و سستی روزافزون اش ، ابراز کرد.

با وجود اینکه دادگاه عالی فدرال قبلاً اظهار داشت که صدور نسخه پزشکی برای داروی سدیم پنتوباربیتال ، برای شخصی که از یک بیماری لاعلاج ، مزمن و جدی روانی رنج می برد ، لزوماً به مثابه تخطی یک پزشک از وظایف حرفه‌ای خود نیست ، اما این استثنا (منظورش صدور نسخه داروی کشنده برای مبتلایان به بیماری مزمن و درمان ناپذیر روانی ،

(و نه جسمی) است.)، باید با حداکثر محدودیت اعمال می شد و حرفه پزشکی و دولت را به تامین شاکی با دوز درخواستی مقرر نمی دارد.

۸. در ۱۰ نوامبر ۲۰۱۰، وکیل شاکی، دادخواست موکلش را در دادگاه مطرح کرد. (منظور از دادگاه در این مرحله، دیوان اروپایی حقوق بشر می باشد. وفق بند ۱ ماده ۳۵ کنوانسیون حفاظت از حقوق بشر و آزادی های اساسی: دادگاه در صورتی به شکایت رسیدگی می کند که همه طرق دادخواهی را در دادگاه های داخلی، طی کرده باشد.)

۹. در تاریخ ۱۰ نوامبر ۲۰۱۱، شاکی با جذب ماده تجویز شده، به زندگیش پایان داد. به گزارش پلیس، در تاریخ ۱۴ نوامبر ۲۰۱۱، هیچ یک از اقوام مرحومه، قابل شناسایی نبودند. از نتیجه این گزارش چنین بر می آید که شاکی با کمک EXIT (موسسه ای یاری گر در خودکشی)، مرتکب خودکشی شده و هیچ شخص ثالثی که بطور مجرمانه در این زمینه مسئول باشد، یافت نشد.

۱۰. دادگاه تا تاریخ ۷ ژانویه ۲۰۱۴ از مرگ شاکی مطلع نشد.

قانون

(الف) (لوايح دولت) (سوئیس)، به شعبه عالی (GRAND CHAMBER)

۱. دولت در لوايح خود به دادگاه، اظهارداشت که دادگاه در ۷ ژانویه ۲۰۱۴، متوجه شده که شاکی فوت شده، در حالی که شاکی از ۱۰ نوامبر ۲۰۱۱، در قید حیات نبوده. لذا دادگاه زمانی که کار قضاوت خود را در این پرونده شروع کرد، شاکی برای حداقل یک سال و نیم، فوت شده بود. دولت با اتکا به رای دادگاه در پرونده v. predescu romania، وفق بند ۳، شق الف و بند ۴ از ماده ۳۵ کنوانسیون، به دلیل سوء استفاده از حق دادخواهی، از دادگاه در خواست کرد که دادخواست را رد کند.

(توضیح بیشتر: ماده ۳۵: معیار قابلیت طرح (استماع درخواستها) - بند ۳ شق الف: دادگاه می بایست هر گونه درخواست تقدیمی به موجب ماده ۳۴ را غیر قابل استماع اعلام کند، چنانچه تشخیص دهد: الف < درخواست، مغایر با مفاد کنوانسیون یا پروتکل های الحاقی، آشکارا بی اساس یا سوء استفاده از حق درخواست شخصی می باشد)

۲. دولت اظهار داشت که وکیل مدافع شاکی نه تنها در آگاه ساختن دادگاه از مرگ موکلش - کاری که ملزم به انجام آن بود، آن هم وقتی که دفتر دادگاه با فرض زنده بودن شاکی، شرح وقایع پرونده را به او ارائه کرده بود - با شکست مواجه شد، بلکه در لوايح خود، دادگاه را با ایجاد این تاثیر که شاکی همچنان در قید حیات است، فریب داده.

۳. در دید دولت، رفتار وکیل مدافع با توجه به جنبه ضروری ای که بررسی دادخواستش داشته، به عنوان نمونه ای از فریب دادگاه بوده است.

(ب) (لوايح وکیل مدافع شاکی، به شعبه عالی)

۱. وکیل شاکی پاسخ داد ، که او از تاریخ ۷ ژانویه ۲۰۱۰ ، بصورت شخصی ، هیچ ارتباطی با موکلش نداشته و در تاریخ ۹ ژانویه ۲۰۱۴ با دریافت نسخه‌ای رونوشت از لایحه ۷ ژانویه ۲۰۱۴ که دولت به دادگاه ارسال داشت، از مرگ موکلش مطلع شد.

۲. ایشان اظهار داشت که خواسته خانم الدا (موکلش)، این بود که مراسلات و مکاتبات بعدی ، به آقای F. ، یک کشیش بازنشسته که بطور داوطلبانه در یک موسسه خودکشی‌همکاری شده بنام EXIT ، مشغول به کار بود ارسال شود. دلیل این امر این بود که دریافت نامه ها از وکلش ، به او اضطراب وارد می کرد و او به شخص مورد اعتمادش در این زمینه نیاز داشت.

۳. به محض ابلاغ لایحه دولت در تاریخ ۹ ژانویه ۲۰۱۴ ، وکیل شاکی با آقای F.



تماس گرفت و ایشان به وکیل توضیح داد که به درخواست صریح شاکی (خانم الدا) ، از مطلع کردن وکیل ، در مورد مرگ این خانم خودداری کرده است ، زیرا شاکی می‌ترسیده که در غیر این صورت روند در حال جریان پرونده، متوقف شود. در تابستان ۲۰۱۱ ، وقتی مشخص شد که شاکی ، قرار است به زندگی‌اش خاتمه دهد ، آقای F. را مطلع کرد که وکلش به او گفته اگر در جریان پرونده ، شاکی فوت کند ، پرونده مختومه می شود. خانم الدا خواستار چنین اتفاقی نبود، زیرا تمایل داشت راه را برای سایر کسانی که در وضعیت او هستند باز نگه دارد. آقای F. عقیده داشت که وظیفه حرفه‌ای یک مشاور معنوی(راهنمای معنوی)، اجازه فاش کردن ، برخلاف خواسته صریح شاکی را نمی دهد. وکیل مدافع در اظهارات بعدی خود بیان داشت که بسیار برایش مایه تاسف است که آقای F. ، ایشان را فوراً از مرگ شاکی

مطلع نکرد. که اگر چنین می کرد ، وکیل حسب وظیفه ، دادگاه را مطلع می کرد و با این حال دادخواستی به منظور ادامه روند پرونده تنظیم می کرد.

۴. وکیل مدافع بیان داشت که این با دادگاه است که تصمیم بگیرد آیا روند پرونده ادامه یابد یا خیر. عامل سرنوشت ساز در این رابطه ، این بود که آیا در نظر دادگاه ، پرونده مذکور ، سوال های فراگیری را در راستای منفعت عمومی به وجود آورده است ، که نیازمند رسیدگی بیشتر باشد یا خیر.

۵. در پرونده حاضر، وکیل از دادگاه ، دعوت به عمل آورد که پرونده را به دلیل اینکه ، سوال های ملموسی را در رابطه با تطابق با کنوانسیون ، به وجود آورده ، که نیازمند رسیدگی بیشتر در زمینه منفعت عمومی می باشد، ادامه دهد. اتانازی، موضوع پر بحث و ماندگاری در بسیاری از کشور های اروپایی بوده.

پرونده هایی با این طبع ، عموماً توسط اشخاص مسن و بیمار به دادگاه کشیده شده است.

اگر زمانی که شخص فوت می کند ، دادرسی بطور سیستماتیک رها شود ، سوال های برخاسته از چنین پرونده هایی، هرگز توسط دادگاه تصمیم گیری نخواهند شد.

ج) ارزیابی دادگاه

۱. بند ۳ از ماده ۳۵ کنوانسیون ، مقرر می دارد :

«دادگاه می بایست هر گونه درخواست شخصی تقدیمی به موجب ماده ۳۴ را غیر قابل استماع اعلام کند ، چنانچه تشخیص دهد که :

الف) درخواست مغایر با مفاد کنوانسیون یا پروتکل های الحاقی آن ، آشکارا بی اساس یا سوء استفاده از حق درخواست شخصی می باشد »

۲. دادگاه تصریح کرد که به موجب این ماده ، اگر (دادخواست مذکور) ، عالماً ، بر اساس حقایق نادرست بوده ، ممکن است به عنوان سوء استفاده از حق درخواست شخصی قلمداد بشود. ابلاغ اطلاعات ناکافی و بنابراین گمراه کننده ، ممکن است به عنوان یک سوء استفاده از حق دادخواهی به شمار آید. مخصوصاً اگر آن اطلاعات بر بخش اصلی پرونده تمرکز دارند و هیچ توضیح کافی مبنی بر عدم افشای آن اطلاعات ، ارائه نشده باشد.

این حکم همچنین در مواردی اعمال می شود که پیشرفت جدید حائز اهمیتی در جریان دادرسی رخ داده باشد و بطور صریح (مطلع کردن دادگاه) ، خواسته شده باشد و شاکی در افشای آن اطلاعات به دادگاه همکاری نکرده باشد.

۳. با برگشت به اوضاع و احوال پرونده کنونی ، دادگاه به این نکته توجه کرد که در ابتدا شاکی در دادخواست خود در تاریخ ۱۰ نوامبر ۲۰۱۰ ، با اتکا به ماده ۸ کنوانسیون از مقامات سوئیس به دلیل نقض حق او مبنی بر اینکه چگونه و در چه نقطه ای به

زندگی خود پایان دهد با محروم کردن او از دریافت دوزی کشنده از سدیم پنتوباربیتال ، شکایت کرده بود. اعلان این دادخواست در ۵ ژانویه ۲۰۱۲ برای دولت خوانده ارسال شده و در تاریخ ۱۴ مه ۲۰۱۳ ، شعبه مذکور رای خود را که در آن نقض ماده ۸ کنوانسیون شناسایی شده بود- حکمی که بر اساس فرض در قید حیات بودن شاکی صادر شده است-را مقرر داشت.

۴. هرچند بعداً آشکار شد که در این اثنا ، در ۲۴ اکتبر ۲۰۱۱ ، شاکی نسخه ای پزشکی برای دوزی کشنده از سدیم پنتوباربیتال را بدست آورده و در ۱۰ نوامبر ۲۰۱۱ ، با اخذ ماده تجویز شده ، به زندگی خود پایان داد.

۵. این سیر نه توسط شاکی ، و نه توسط وکیل او ، بلکه در لایحه ۷ ژانویه ۲۰۱۴ ، بعد از اینکه پرونده به شعبه عالی ارجاع شد ، توسط دولت مطرح شد . دولت در تنظیم لایحه در باره وضعیت شاکی تحقیق به عمل آورد و متوجه واقعیت فوت وی شد.

۶. دولت به توضیحات وکیل شاکی در پاسخ به لایحه دولت ، توجه نشان داد. وکیل شاکی بیان داشت که به دلیل اینکه با یک واسطه بنام آقای F. با موکلش در ارتباط بوده، از مرگ او با خبر نشده.

بر اساس گفته های آقای F.، این اقدام به علت ترس شاکی از این بوده که با آشکار شدن چنین حقیقتی، دادگاه نسبت به عدم ادامه جریان دادرسی ، برانگیخته شود. هرچند در دید دادگاه ، و با در نظر داشتن سرشت خاص پرونده حاضر ، این حقیقت که وکیل شاکی هیچ تماس مستقیم با موکلش نداشته اما توافق کرده که توسط یک واسطه با او در ارتباط باشد به نگرانی های زیادی در رابطه با نقش او به عنوان نماینده قانونی در جریان دادرسی پیش رویش ، منجر می شود. به علاوه ، از وظایف شاکی ، این است که با دادگاه همکاری کند و آن را از تمامی شرایط و اوضاع و احوال مربوط به دادخواستش ، مطلع سازد. نماینده مسئولیت مهمی را بر عهده دارد، نه اینکه لوایح گمراه کننده تنظیم کند.

۷. از توضیحات وکیل شاکی آشکار می شود که شاکی نه تنها در مطلع کردن وکیل خود و به تبع آن دادگاه، از این حقیقت که نسخه مورد نیازش را بدست آورده ، با شکست رو به رو شده ، بلکه اقدامات احتیاطی مخصوصی را اتخاذ کرده تا از فاش شدن اطلاعات مربوط به مرگش جلوگیری کند به این منظور که دادگاه را از دست کشیدن از پرونده اش ، متوقف سازد.

۸. دادگاه مطرح کرد که وقایع و اوضاع و احوال مرگ شاکی در واقع بر بخش اصلی موضوعی تمرکز دارد که به موجب کنوانسیون ، در مورد آن شکایت مطرح شده. اگر دادگاه این حقایق را در باره پرونده می دانست، یحتمل ، تاثیر سرنوشت سازی بر رای صادره در تاریخ ۱۴ مه ۲۰۱۳ می گذاشت. رایی که در آن نقض ماده ۸ کنوانسیون

شناسایی شده بود. هرچند شعبه عالی لازم به تفکر در این مورد ندارد، زیرا که در هر صورت وفق بند ۲ ماده ۴۴ کنوانسیون رای ۱۴ مه ۲۰۱۳ شعبه، قطعی نشده است. (توضیح بیشتر/ ماده ۴۴ کنوانسیون :

۱) احکام صادره از شعبه عالی، قطعی تلقی می شوند.

۲) احکام صادره از شعبه، قطعی تلقی می شوند هنگامی که :

الف) هنگامی که طرفین پرونده اعلام کنند که خواستار ارجاع پرونده به شعبه عالی (grand chamber) نیستند.

ب) سه ماه پس از تاریخ صدور رای، چنانچه ارجاع پرونده به شعبه عالی، درخواست نشده باشد.

۹. بر اساس گفته های آقای F.، انگیزه شاکی برای دریغ داشتن اطلاعات این بود که بدون در نظر داشتن این حقیقت که رنجش برخواسته از وضعیت شخصی او، متوقف شده است یا خیر، باید ادامه جریان پرونده/ش به نفع بقیه کسانی که در شرایط مشابه قرار داشتند، ادامه داده شود.

درحالی که، شاید چنین انگیزه ای از دید شاکی که خود را در وضعیت استثنایی می یافت، قابل درک باشد اما دادگاه، انچنان که تکافو نماید مقرر داشت، شاکی با فروگذاری در اشکار سازی اطلاعات برای وکیلش، قصد فریب دادگاه را در مورد بخش اصلی شکایتش داشته است.

نتیجتاً، دادگاه از اعتراضات مقدماتی دولت حمایت می کند که مقرر داشت، رفتار شاکی، یک سوء استفاده از حق دادخواهی را، وفق بند ۳ شق الف ماده ۳۵ کنوانسیون، به وجود آورد.

به موجب این دلایل،

دادگاه با ۹ رای موافق به ۸ رای مخالف، مقرر می دارد که به دلیل سوء استفاده شاکی از حق دادخواهی وفق بند ۳ ماده ۳۵ کنوانسیون، دادخواست، رد می شود.

بررسی اصطلاحات حقوقی در سه بیت از سعدی شیرازی

سیده کیمیا حسینی

دانشجوی کارشناسی حقوق دانشگاه گلستان



رشته حقوق ارتباط جدایی ناپذیری با ادبیات دارد و مدافعان عرصه عدالت باید ادبیات و قواعد صرف و نحو زبان فارسی را به طور کامل مسلط باشند تا بتوانند معانی مواد قانونی را به طور درست و کامل ادراک کنند و در زبان آن‌ها را صحیح به کار برند. به دلیل همین اهمیت است که کتاب‌های بسیاری به آموزش دادخواست و لوایح نویسی پرداخته، که ضرورت یادگیری و فهم ادبیات را نشان می‌دهد. با این همه، نویسندگان و پژوهشگران چندان به بررسی استفاده ادبیات از اصطلاحات حقوقی نپرداخته‌اند.

فیلیپ مالوری در کتاب حقوق و ادبیات، رابطه حقوق و ادبیات را از چند جهت در نظر می‌گیرد: ۱- حقوق ادبی؛ که در آن مسائل فنی حقوقی با موضوعات ادبی مطرح می‌شود. مسائلی از قبیل مالکیت معنوی، حق مولف، سرقت‌های ادبی و... ۲- حقوق به منزله ادبیات؛ که در آن آثار حقوقی به عنوان یک اثر مکتوب از لحاظ کیفیت ادبی، قواعد نگارشی یا ساختاری و مانند آن‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد. ۳- حقوق در ادبیات که در واقع آیین‌های است از میزان تاثیرپذیری ادبیات از قانون، عدالت و مسائل کوچک و بزرگ حقوقی صحبت می‌کند.

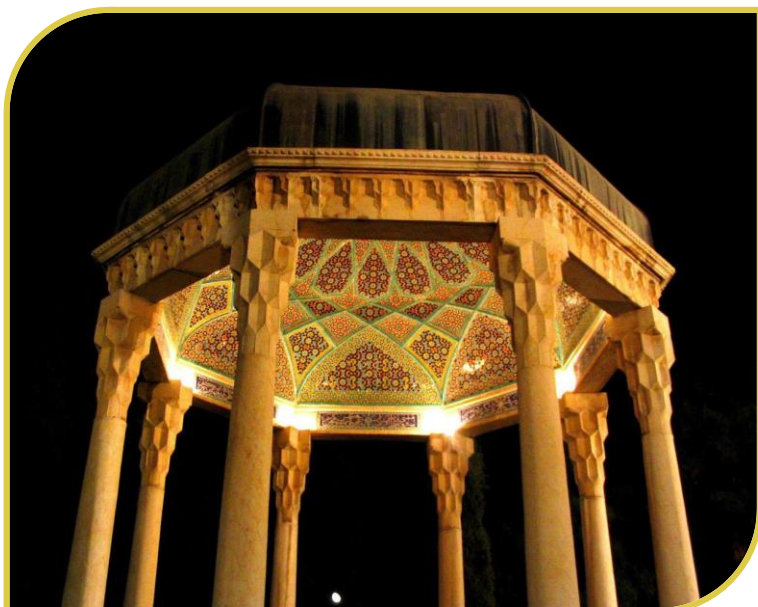
استاد حسینقلی کاتبی در مقاله‌ای با عنوان «ادبیات حقوقی یا حقوق در ادبیات فارسی» نوع سوم رابطه بین حقوق و ادبیات را تفصیلاً مورد بررسی قرار داده و بعد از ایشان هر کسی که در این حوزه کار کرده است به نوعی وام دار ایشان است. ایشان در فایده بحث می‌گویند: درباره فواید بحث در ادبیات حقوقی و آشنایی به این منبع سرشار، چنین به نظر می‌رسد که از این راه نوشته‌های نویسندگان، خطیبان، داوران، به ویژه وکلای مدافع و حامیان حقوقی و عدالت با پاشنی ادب آمیخته می‌گردد و بر سینه ریز سخن آنان در و گوهر درخشان آویخته می‌شود. سخن ادیبانه و هنرمندانه در شنوندگان موثر تر و به گفته

قدما در نفوس جایگزین تر است (اوقع فی النفوس) احاطه بر شعر و نثر و شواهد و مضامین ادبی و به کار بستن آن ها در نطق و بیان را نیرومند تر می گرداند.^{۷۲} بررسی اصطلاحات حقوقی در اشعار سعدی نیز ناظر به مورد سوم رابطه حقوق و ادبیات است. از آنجای که سعدی شیرازی، تحصیلات فقهی خود را در نظامیه بغداد گذرانده، با آگاهی تمام از اصطلاحات فقهی استفاده کرده و چون مستمعان عام نبوده که صرفا این کلمات را شنیده و به معنای دقیق آن بی توجه باشد. استفاده سعدی از مفاهیم و مضامین حقوقی، معطوف به غزلیات او نیست بلکه در آثار دیگرش چون گلستان و بوستان، حکایات و ابیاتی موجود است که رنگ و بوی حقوقی داشته، اما به قول سعدی «به مقتضای زمان، اقتضاء می کنیم» و سه بیت را از میان غزلیاتش مورد بررسی قرار می دهیم.

برای نمونه در ابیات زیر می گوید:

قاضی به دو شاهد بدهد فتوی شرع در مذهب عشق شاهی بس باشد^{۷۳}

در بیت مذکور، شاعر، دوبار کلمه شاهد را به کار برده است ولی در دو معنای متفاوت که در ادبیات فارسی به آن آرایه جناس تام می گویند. شاهد در مصرع اول، همان مفهوم حقوقی مراد است: کسی که شهادت بر امری می دهد خواه ادا شهادت کرده باشد یعنی



موضوع مورد شهادت را احساس کرده نموده و اطلاع از آن حاصل کرده باشد.^{۷۴} شاهد در مصرع دوم، معنای فارسی این کلمه مراد است: خوبرو.^{۷۵} شهادت دو مرد عادل در دادگاه از دلایل اثبات دعوی یا خواسته محسوب می شود. مطابق با قانون مجازات اسلامی شهادت یک مرد در دادگاه برابر با شهادت دو زن

^{۷۲} - کاتبی، حسینقلی، ادبیات حقوقی یا حقوق در ادبیات فارسی.

^{۷۳} - رباعیات، شماره ۴۴.

^{۷۴} - جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق.

^{۷۵} - فرهنگ معین، جلد دوم.

است؛ البته شهادت نیز خود مراتبی دارد که در این مقال نمی‌گنجد. در مصرع دوم، شاعر شرط لازم و کافی مذهب عشق را زیبارویی می‌داند. در جایی دیگر می‌گوید:

شب است و شاهد و شراب و شیرینی غنیمت است چنین شب که دوستان بینی^{۷۶}
در بیت فوق، شاهد در معنای یکسانی با مصرع دوم بیت مذکور به کار رفته است.
نمونه‌ای دیگر:

من از تو پیش که نالم که در شریعت عشق معاف دوست بدارند قتل عمدا را^{۷۷}
قتل عمد که در این بیت قتل عمدا گفته، قتل از روی قصد و اراده را گویند.^{۷۸}
شاعر در این بیت خود را مقتول دانسته و معشوق خود را قاتل. ناظر به قانون کنونی مجازات اسلامی، جرائم علیه تمامیت جسمانی قتل، ضرب و جرح جنایت گفته می‌شود که مجازات آن قصاص یا دیه است. در شریعت عاشق که عشق باشد، معشوق که در این بیت به عمد عاشق خود را به قتل رسانده، معاف از مجازات و یا به تعبیر حقوقی ضمان آن منتفی است. البته یادمان باشد که بیت مذکور، بیان اندیشه عرفانی شاعر و مضمون کلام، یادآور این بیت از گلستان سعدی است:

عاشقان کشتگان معشوق اند بر نیاید ز کشتگان آواز
سعدی در غزل شماره ۳۵۱ نیز می‌گوید:
مرا به عاشقی و دوست را به معشوقی چه نسبت است؟ بگویند قاتل و مقتول
و یا در غزل شماره ۲۵۴ می‌گوید:
مردم از قاتل عمدا بگیرزند به جان پاکبازان بر شمشیر تو عمدا آیند
نمونه‌ای دیگر:

دگر مگوی که من ترک عشق خواهم گفت که قاضی از پس اقرار نشود انکار^{۷۹}
بیت فوق یادآور مفهوم حقوقی «عدم استماع انکار بعد از اقرار» است. این مفهوم حقوقی از قاعده فقهی «لا انکار بعد الاقرار» گرفته شده است. یعنی پس از آنکه انسان به چیزی اقرار کرد، انکارش قابل قبول نیست. قواعد حاکم بر این مفهوم در قانون مدنی و قانون مجازات اسلامی، متفاوت است.

^{۷۶} - غزلیات، شماره ۶۲۵.

^{۷۷} - غزلیات، شماره ۵.

^{۷۸} - جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق.

^{۷۹} قصائد، شماره ۲۶.

جلد سوم قانون مدنی که در ادله اثبات دعوی است تفصیلاً به بررسی اقرار در اثبات دعوی؛ و فصل دوم از کتاب اول (کلیات) قانون مجازات اسلامی، اقرار را مورد بررسی قرار داده که مطمئن بحث ما نیست. آنچه که از این بیت دریافت می‌شود جدایی از عشق برای عاشق راستین امکان پذیر نمی‌باشد چرا که عاشق، اقرار به عاشق بودن کرده و دیگر نمی‌تواند آن را انکار کند.

به تعبیر حقوقی «اقرار، دلیل اثبات دعوی است و پس از اقرار، انکار دیگر پذیرفته نمی‌شود».^{۸۰}

سعدی در غزل شماره ۴۶ نیز می‌گوید:

گر خون من و جمله عالم تو بریزی اقرار بیاریم که جرم از طرف ماست

البته در بیت مذکور، مفهوم حقوقی «عدم استماع انکار بعد از اقرار» به کار نرفته است، بلکه شاعر (عاشق) به جرمی که مرتکب آن معشوق بوده اقرار کرده است. در پایان گفتنی است که شعر را باید با منطق زیباشناختی شاعرانه نگریست و نباید با صدق و کذب حقوقی آن را مورد تحلیل و بررسی قرار داد.

منابع

۱. قانون مدنی، مصوب ۱۳۱۴
۲. قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۹۲.
۳. فرهنگ معین، جلد دوم.
۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، «ترمینولوژی حقوق»، تهران، گنج دانش، ۱۴۰۲.
۵. کاتبی، حسینقلی، «مقاله ادبیات حقوقی یا حقوق در ادبیات فارسی»، نشریه کانون وکلا شماره ۳۱، ۱۳۵۴.
۶. مالوری، فیلیپ، «ادبیات و حقوق»، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، آگه، ۱۳۸۱.
۷. دیوان غزلیات استاد سخن سعدی شیرازی، با معنی واژه‌ها و شرح ابیات و ذکر وزن بحر غزل‌ها، خلیل خطیب رهبر، تهران، مهتاب، ۱۳۸۹.
۸. گلستان سعدی، با معنی واژه‌ها و شرح بیت‌ها و جمله‌های دشوار و برخی نکته‌های ادبی و دستوری، خلیل خطیب رهبر، تهران، صفی‌علیشاه، ۱۴۰۲.

^{۸۰} - کاتبی، حسینقلی، ادبیات حقوقی یا حقوق در ادبیات فارسی.

«حقوق خواننده‌های ادبیاتی» بخش دوم: فرانتس کافکا

زهرا صحرایی رستمی

دانشجوی کارشناسی حقوق دانشگاه مازندران



ادبیات ملک مشاع همه است. یعنی هرکسی با هر اندازه سواد و تخصص ادبی می‌تواند درباره اش صحبت بکند یا حتی دست به آفرینش ادبی بزند. کم نیستند نویسندگان و شاعران پزشکی خوانده و مهندسی خوانده و... اما در میان رشته‌های گوناگون دانشگاهی، رشته حقوق رشته‌ای است نویسنده‌ساز و ادیب پرور. هم در ایران و هم در سایر کشورهای دنیا، فراوانی حقوق خوانده های ادبیاتی زیاد است.

در شماره اول نشریه گفته‌ایم بنا داریم در هر شماره، به زندگی و آثار یکی از قلم به داستان و ادیبان حقوق خوانده بپردازیم. در نوبت اول به زندگی و آثار دکتر محمدعلی موحد که دکترای حقوق دارد و مثنوی شناس بزرگی ست پرداختیم. بد نیست یادآور شوم که بعد از نوشتن آن مطلب، در ۱۳ اسفند ۱۴۰۲، کتاب ارزشمند دکتر موحد، یعنی « خواب آشفته نفت» در زمره صد کتاب برتر ایرانی قرن گذشته قرار گرفت.

در این شماره می‌خواهیم از کسی صحبت کنیم که دکترای حقوق دارد و محبوبیتش عالم گیر است و داستان‌های کوتاه و رمان هایش شهره آفاق: فرانتس کافکا.

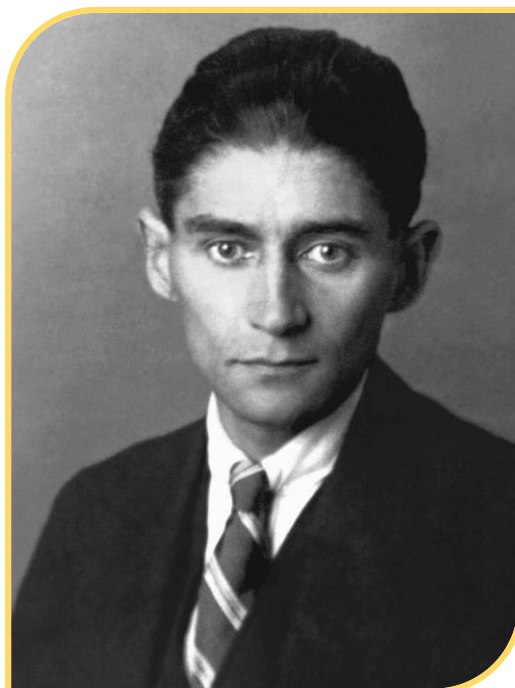
فرانتس کافکا سال ۱۸۸۳ در پراگ، مرکز جمهوری چک به دنیا آمد. آن موقع چک جزو امپراتوری اتریش-مجارستان بود. آلمانی زبان های پراگ اقلیتی بوده‌اند که به لحاظ فرهنگی خود را از بومیان چک جدا می‌دانستند. خانواده کافکا در محله یهودی نشین زندگی می‌کردند. خود یهودی بودن هم باعث می‌شد کافکا به شکلی مضاعف به حاشیه رانده شود. در آن زمان جو یهودی ستیزی عجیبی در امپراتوری اتریش-مجارستان و کل اروپا حاکم بود. در سال ۱۸۹۶ یعنی زمانی که کافکا ۱۳ ساله بود تئودور هرتزل، روزنامه نگار یهودی ساکن اتریش-مجارستان، متن بنیادین صهیونیسم سیاسی یعنی دولت یهودی را منتشر کرد. او می‌گفت تنها راه حل مسئله یهود در اروپا از جمله یهودی ستیزی روزافزون، تاسیس یک دولت برای یهودیان است. هرتزل یک سال بعد، سازمان جهانی صهیونیسم را پایه گذاری

کرد و در اولین اجلاس آن، فراخوانی برای ایجاد خانه‌ای برای مردمان یهودی در فلسطین داد.

چنان‌که می‌دانید فلسطین، عراق، سوریه و... جزو امپراتوری عثمانی بوده‌اند. سال ۱۹۱۴ جنگ جهانی اول شروع شد. پس از اعلام جنگ بریتانیا علیه امپراتوری عثمانی، یکی از اعضای صهیونیست کابینه‌ی جنگ بریتانیا به اسم هربرت ساموئل، طرحی داد و پیشنهاد کرد برای اینکه یهودیان از دولت بریتانیا در جنگ جهانی اول پیروی کنند، دولت بریتانیا باید از اهداف صهیونیستی پشتیبانی کند.

سه سال بعد، در سال ۱۹۱۷ زمانی که کافکا ۳۴ ساله بود، آرتور جیمز بالفور وزیر خارجه‌ی بریتانیا، بیانیه‌ی معروفش را نوشت. بیانیه‌ی بالفور نامه‌ای بود خطاب به لرد روتشیلد، یکی از رهبرهای یهودی جامعه‌ی یهودیان بریتانیا. بالفور در این نامه از ایجاد خانه‌ی ملی یهودیان در فلسطین حمایت کرد. در آن زمان اقلیت کوچکی از یهودیان در فلسطین زندگی می‌کردند.

در سال ۱۹۱۸ امپراتوری عثمانی در جنگ شکست خورد و فلسطین، عراق، سوریه و... زیر سیطره‌ی دولت‌های پیروز اروپایی قرار گرفتند. حالا دیگر فلسطین یک لقمه‌ی چرب و نرم برای صهیونیسم جهانی شده بود.



پدر کافکا سخت‌گیر بود و مدام پسرش را تحقیر و تهدید می‌کرد. کودکی کافکا در فضایی وحشتناک گذشت. حضور هراس‌انگیز پدر باعث آشفته‌گی‌های روانی او شد که خود این را دلیلی بر کامل نشدن شخصیتش می‌داند. کافکا همیشه با مخالفت پدری مواجه بود که نوشتن را اتلاف وقت می‌دانست.

«نامه به پدر» نامه‌ی بلند بالایی‌ست که کافکا در ۳۶ سالگی برای پدرش نوشت. کافکا با این نامه‌ها می‌خواست پدر را نسبت به وضعیت دردآور درونی‌اش آگاه کند؛ وضعیتی که خود پدر باعث به وجود آمدنش شده بود. نامه‌ها را به مادر داد تا به پدر بدهد. مادر این کار را نکرد. چون اطمینان داشت این کار نتیجه‌ی عکس می‌دهد و نه تنها مشکلات بین

پدر و پسر را حل نمی‌کند، بلکه به آنها دامن می‌زند. این نامه‌ی بلند، بعد از مرگ کافکا منتشر شد. کافکا بعد از دریافت دیپلم تصمیم گرفت در دانشگاه شیمی بخواند، اما خیلی سریع رشته اش را به حقوق تغییر داد. اگرچه حقوق هم به مذاقش خوش نمی‌آمد، اما این رشته به او فرصت بیشتری برای نوشتن و پی گرفتن علاقه مندی‌هایش می‌داد. در این دوران با ماکس برود آشنا شد. ماکس هم یهودی بود و مانند کافکا اهل نوشتن. او داستان‌ها و شعرهایش را به کافکا نشان می‌داد و نظرش را جویا می‌شد. کافکا علاوه بر نوشتن، نقاشی هم می‌کرد. کافکا طرح‌هایش را خطوط کج و معوجی می‌دانست که بیانگر درونیات او هستند و آنها را خط رمزی خصوصی قلمداد می‌کرد، نه چیزی فراتر از آن.

کافکا ۲۳ ساله بود که در رشته‌ی حقوق دکترا گرفت و می‌بایست به دنبال شغل می‌گشت. به خاطر فشار مستقیم پدر تصمیم گرفت کاری در رشته‌ی حقوق دست و پا کند؛ همان کاری که می‌دانست دوستش ندارد.

در ابتدا، منشی قاضی در دادگاه شد. شغلش مثل دستکاری بود. وقتی قاضی کسی را محاکمه می‌کرد، کافکا صورت جلسه تنظیم می‌کرد. بعد از دادرسی هم گزارش جلسه را می‌نوشت. کافکا عاشق ادبیات و نوشتن بود و حالا مجبور بود به جای پی گرفتن علاقه اش، صبح تا غروب چیزهایی بنویسد که هیچ علاقه‌ای به آنها نداشت.

سال ۱۹۰۷ کافکا برای اولین بار شغلی ثابت پیدا کرد و در بخش حقوقی یک شرکت بیمه‌ی ایتالیایی مشغول به کار شد. مشغله‌ی کاری باعث شد کافکا از نوشتن دور بماند و حتی دوست صمیمی اش، ماکس برود را کمتر ببیند.

۹ ماه بعد کافکا استعفا داد و از شرکت بیمه‌ی ایتالیایی بیرون آمد. بنا بر اسناد شرکت، دلیل این استعفا «ضعف مرتبط با تحریک پذیری حاد قلبی» بود. بلافاصله به کار دیگری مشغول شد. این بار در بخش حقوقی موسسه‌ی بیمه‌ی حوادث کارگران. این کار در ابتدا زیاد وقت کافکا را نمی‌گرفت و به او فرصت بیشتری برای نوشتن می‌داد.

کافکا از کار اداری بیزار بود. عقیده داشت وقتی پشت میز می‌نشیند، می‌تواند به تمام وظایف بیرونی اش برسد، ولی در آن ساعت‌ها به هیچ وجه نمی‌تواند به وظایف درونی خود



عمل کند و آن وظایف انجام نشده تبدیل به شکنجه‌ای پایدار می‌شوند. نوشتن‌های بیش از حد باعث بی‌خوابی‌های ممتد و ضعف جسمی و آسیب‌های روحی او شد، اما به گمان کافکا این تنها چیزی بود که به زندگی پوچ و بی‌معنایش روح می‌بخشید.

یکی دیگر از مشکلات کافکا این بود که نمی‌توانست با زن‌ها رابطه‌ی مناسبی برقرار کند. هرچند همیشه به مادر و سه خواهرش نزدیک بود ولی هیچ وقت نتوانست تن به ازدواج دهد.

فلیسه باوئر زنی بود که کافکا به او علاقه داشت. طی ۵ سال، بیش از هزار نامه و کارت پستال برای او فرستاد. کافکا تصمیم گرفت با فلیسه ازدواج کند، اما چیزی درون کافکا بود که او را از این کار باز می‌داشت. در آرزوی رسیدن به فلیسه بود، ولی نمی‌توانست خیلی به او نزدیک بشود. آنها دو بار با هم نامزد کردند و هر دو بار نامزدیشان را به هم زدند.

چند سال بعد با میلنا یزنسکا آشنا شد. میلنا زنی مستقل بود که شوهرش را ترک کرده بود. او در کافه‌ای در پراگ با کافکا آشنا شد. این کافه پاتوق اهل قلم آلمانی زبان‌های پراگ بود. میلنا که روزنامه‌نگار صاحب‌نامی بود، یک سال پس از این دیدار برای کافکا



نامه نوشت و در آن نامه به کافکا گفت قصد دارد داستان‌های او را به زبان چک ترجمه کند. نامه‌نگاری‌های آنها تقریباً یک سال طول کشید و رابطه عاشقانه‌ای بین این دو برقرار شد. نامه‌های کافکا به میلنا را پرشورترین نامه‌های عاشقانه تاریخ ادبیات می‌دانند. سرانجام میلنا به این نتیجه رسید که نمی‌تواند از شوهرش جدا بماند. با این حال میلنا و کافکا به نامه‌نگاری ادامه دادند. میلنا بعد از ماکس برود تنها کسی بود که کافکا و کارش را درک

می‌کرد، به همین خاطر کافکا در زندگی‌اش به توجه و همراهی میلنا نیاز داشت.

کافکا در برابر چاپ آثارش مقاومت می‌کرد چون معتقد بود چیزهایی که می‌نویسد خصوصی‌اند و بیشتر به بازی و سرگرمی شبیه‌اند و ارزش چندانی ندارند. ماکس برود و سایر دوستان کافکا همیشه نسخه‌ای از نوشته‌های او را در دست داشتند و آنها را چاپ می‌کردند و کافکا را در برابر عمل انجام شده قرار می‌دادند.

وقتی کافکا رمان قصر را تمام کرد، وضعیت بیماری سل‌اش وخیم شده بود. پیش‌تر مجبور شد از موسسه‌ی بیمه‌ی حوادث کارگران، بازنشستگی پیش از موعد بگیرد و با مستمری‌اش زندگی کند. آخرین روزها را در آسایشگاه سپری کرد.

پیش از مرگ، کافکا به ماکس برود وصیت کرد تمام آثار ادبی‌اش را نابود کند، اما ماکس این کار را نکرد و این خیانت، لطفی وصف‌ناپذیر به جهانیان کرد. سرانجام کافکا در سال ۱۹۲۴ وقتی ۴۱ ساله بود، درگذشت و قلب مشتاق به نوشتنش برای همیشه از حرکت ایستاد.

سال ۱۹۳۸ نازی‌ها بر چکسلواکی حاکم شدند. در واقعۀ هولوکاست که نازی‌ها در طی آن به کشتار دسته‌جمعی صدها هزار یهودی اروپایی پرداختند، فرهنگ یهودیان اروپای مرکزی که کافکا از دل آن برآمده بود، آسیب بسیاری دید.

نازی‌های آلمان هر سه خواهر کافکا را کشتند. برسرملنا که یهودی هم نبود همین بلا آمد. نگرش‌های سوسیالیستی او این سرنوشت تلخ را برایش رقم زد. ماکس برود به اسرائیل رفت و آن‌جا بر نشر و ترجمه دست‌نوشته‌های کافکا نظارت کرد. سرانجام ماکس، ۸۴ ساله بود که در تل‌آویو درگذشت.

در این قسمت نیم‌نگاهی به سه اثر معروف کافکا می‌اندازیم. اول به مسخ می‌پردازیم که مهم‌ترین و معروف‌ترین کار اوست و بعد به رمان محاکمه و داستان نیمه‌بلند گروه محکومین. این دو اثر اخیر به دستگاه قضایی مربوط است و با رشته تحصیلی کافکا و همچنین با فضای کاری نشریه نوپای خودمان بی‌ارتباط نیستند. اگرچه رشته حقوق چیزی نبود که کافکا به آن علاقه‌ی قلبی داشته باشد، اما به خوبی می‌توانیم تاثیر آگاهی و تسلط کافکا به این رشته را در آثار مختلف او مشاهده کنیم.



مسخ :

مسخ مهم‌ترین اثر کافکا محسوب می‌شود. این کتاب، رمانی‌ست پر از مفاهیم اغراق‌آمیز و سورئال. داستان به صورت گزارشی بیان می‌شود. جملات دقیق، کوتاه و خوش‌خوان هستند. گرگور سامسا فروشنده جوانی‌ست که یک روز صبح وقتی از خواب بیدار می‌شود متوجه تغییراتی در خود می‌شود. او به یک حشره تبدیل شده است. دلیل مسخ سامسا

در طول داستان بیان نمی‌شود. درمسخ می بینیم کافکا چگونه برای فرار از مصیبت و درد درونش خود را در پیکر حیوان فرض می‌کند.

شاید علاقه کافکا نسبت به شخصیت‌های داستانی حیوان، به اسم گذاری اجباری و تحقیرآمیز مقامات دولتی بر روی اجداد او برگردد. مقامات دولتی، یهودی‌های امپراتوری اتریش-مجارستان را مجبور کردند که برای خود اسم خانوادگی انتخاب کنند. اسم‌ها نمی‌بایست اسم‌های یهودی باشند. می‌بایست اروپایی باشند و معنی آنها واضح باشد. بعضی اوقات این بازرس‌های دولتی بودند که بر روی یهودیان اسم می‌گذاشتند. بیشتر این نام‌گذاری‌ها هم با سوء نیت همراه بود. برای اجداد فرانتس، نام خانوادگی کافکا را انتخاب کردند. کافکا یعنی کلاغ.

کافکا این حیوان‌پنداری را موضوع متعلق به زمان خودش می‌دانست. معتقد بود که اشتیاق به زندگی‌ای آزاد و طبیعی‌ست که نویسنده را مجاب می‌کند خود را در قالب حیوان فرض کند و از زاویه دید آن به جهان بنگرد تا حداقل درعالم خیال بتواند از اسارت زندگی بشری رها شود.

محاکمه :

محاکمه نثری شفاف و گزارشی دارد اما هرچه پیش‌تر می‌رویم متن کتاب تمثیلی‌تر می‌شود. ژوزف یا همان یوسف خودمان، شخصیت اصلی داستان محاکمه است. از آنجا که کافکا یهودی بود، انتخاب نام ژوزف برای شخصیت اصلی داستان، ممکن است بی دلیل نبوده باشد. شاید کافکا با انتخاب این نام قصد داشت داستان یوسف را به مخاطب یادآور شود که او هم دقیقاً مانند ژوزف کا، بی‌گناه زندانی شده بود.

ژوزف کا مشاور ارشد بانک است. یک روز صبح دو مامور او را در خانه دستگیر می‌کنند. آن دو از گفتن اینکه ژوزف چه جرمی مرتکب شده است، امتناع می‌کنند. ژوزف بدون اینکه بداند چه خطایی از او سر زده است برای محاکمه به جایی فراخوانده می‌شود که شباهتی به دادگاه ندارد، درعین حال او اجازه دارد که سر کارش هم برود و به زندگی‌اش بپردازد. این میزان ناهمگونی با سیستم قضایی حاکم در کشورش برای ژوزف عجیب به نظر می‌رسد، چرا که او در کشوری قانون مدار زندگی می‌کند که قوانین تا حد امکان در آن به درستی اجرا می‌شود. ژوزف در برابر این قوانین غیرعقلانی و سیستم قضایی عجیب دچار سردرگمی می‌شود. او از جایی به جایی دیگر می‌رود تا بفهمد ماهیت جرم اتهامی‌اش

چیست و به چه دلیل متهم شده است. بعد از مدتی متوجه می‌شود که در هر سوراخ سنبه‌ای یک دفتر قضایی هست.

نیمه دوم رمان، شامل برخورد ژوزف با وکیل مدافع، نقاش و کشیشی‌ست که اطمینان دارد آنها نسبت به روند رسیدگی پرونده‌ها در دادگاه اطلاع دارند و می‌توانند به او کمک کنند، ولی از آنها هم کاری برنمی‌آید. نقاش به او می‌گوید: «همه قاضی‌ها را در یک ردیف برایت نقاشی می‌کنم. برو جلوی آنها از خودت دفاع کن. این طوری بخت برای موفقیت بیشتر است تا در یک دادگاه واقعی.» کافکا، امید زیادی برای دستیابی به حقیقت ندارد و هنر را عامل پیروزی برای فهم معضلی که ژوزف در آن گیر افتاده است می‌داند. کافکا با این تمثیل این نکته را به مخاطب یادآور می‌شود که هنر، آن نیروی قدرتمند برای رفع زندگی پرگره انسان است.

داستان محاکمه نقدی بر بروکراسی است که مضامین گناه، بیگانگی و ناکارآمدی سیستم قضایی را بررسی می‌کند. شگفت‌زدگی و جنبه‌ی سورئالیستی وقایع رمان، دیدگاه اصلی کافکا نسبت به این موضوع است که همه‌ی ما در هر لحظه از زندگی، در حال محاکمه شدن هستیم. کافکا با این تصویرسازی به ما می‌گوید در پس جهان روزمره، یک دادگاه فرمایشی تمام نشدنی هست که انسان پیوسته خود را در برابر آن بی دفاع می‌بیند. «کتاب‌های برتر قرن»، نام فهرستی از ۱۰۰ کتاب برتر قرن بیستم است که روزنامه پاریسی لوموند در سال ۱۹۹۹ آن را منتشر کرد. گفتنی‌ست کتاب محاکمه هم در این فهرست قرار گرفته است.

گروه محکومین :

گروه محکومین جزو داستان‌های نیمه بلند کافکا محسوب می‌شود. از جهاتی این داستان بازتابی از محاکمه است. در این داستان، هم زندانی هیچ اطلاعی از جرمش ندارد و حتی نمی‌داند که محکوم شده است.

داستان از جایی آغاز می‌شود که یک گردشگر به بازدید از تبعیدگاهی می‌رود. آنجا از او خواسته می‌شود که شاهد اعدام یک زندانی باشد. افسر مامور اعدام، به دستگاه پیچیده‌ای که برای کشتن محکوم به کار می‌رود افتخار می‌کند. دلیل این افتخار آن است که این دستگاه اختراع فرماندهی سابق و یا به عبارتی اختراع سیستم قضایی قدیم است.

افسر به خاطر اینکه از فرماندار جدید، که خواهان اصلاحات اساسی ست حمایت نمی‌کند خوشحال است.

دستگاه طوری تنظیم شده است که حکم نامعلوم زندانی به صورت کلمه بر پشت او حک می‌شود. زندانی درحالی که صورتش روی تخت است، نواریچ می‌شود و چنگک لرزانی که از سوزن‌های شیشه‌ای ساخته شده است در پوست محکوم به طور عمیق فرو می‌رود. کافکا با این داستان این نکته را به مخاطب یادآور می‌شود که چگونه افراد متهم به طرز ظالمانه و بدون هیچ محاکمه و فرصتی برای دفاع، اعدام می‌شوند. افسر، نماینده حاکمانی در جامعه است که به دنبال حفظ نظام به هر قیمتی هستند و از پیشینیان خود بت می‌سازند. افسر می‌ترسد که با روی کارآمدن سیستم جدید، قدرت و موقعیت او به خطر بیفتد، بنابراین در برابر هر تغییری مقاومت می‌کند. از طرفی دیگر سرباز که در داستان گریزی به آن می‌شود، نماینده مقامات رده پایینی است که صرفاً شاهد اشتباهات نظام هستند و نمی‌توانند تغییری در آن به وجود بیاورند، نمی‌توانند مستقل عمل کنند و صرفاً متکی به فرمان مافوق خود هستند. مرد محکوم نماد قربانیان ناتوان و بی‌گناه است. این افراد به راحتی فریب می‌خورند و از حقیقت بی‌خبرند.

گردشگر نماد نخبگانی‌ست که با روشن‌گریشان می‌توانند تغییری در نظام قضایی نامطلوب ایجاد کنند. حال اینکه چه میزان در این راه موفق می‌شوند به انعطاف سیاست‌گذاران و حاکمان بستگی دارد، به اینکه حاکمان چه قدر در برابر انتقادهای تاب‌آوری دارند.

فرانتس کافکا از بزرگترین نویسندگان قرن بیستم است. شخصیت رازآلود او این امکان را به خوانندگان جدی ادبیات می‌دهد که درهرلحظه از خواندن آثارش، دنیای تراژیک و شگفت‌انگیز درون او را کشف کنند. در طول ۸۰ سال اخیر، آثار کافکا در ایران نزدیک به نیم میلیون شمارگان چاپ شده است. در بین نویسندگان چک، اول کافکا و بعد میلان کوندرا در ایران، بیشترین تیراژ کتاب را دارند.

با اینکه آثار کافکا به دلیل پیچیدگی معمولاً عامه‌پسند نیستند، ولی اقتباس‌های نمایشی و سینمایی فراوانی از آثار او صورت گرفته است.

صادق هدایت برای اولین بار کتاب مسخ را به فارسی برگرداند. نه فقط هدایت که بسیاری از داستان نویسان مانند هاروکی موراکامی در کتاب «کافکا در کرانه» و گوستاو یانوش در کتاب «گفت‌وگو با کافکا» از او تأثیر پذیرفتند.

همچنین فیلسوف‌ها و اندیشمندانی مانند والتر بنیامین، تئودور آدورنو و موریس بلانشو درباره‌ی او و آثارش قلم‌فرسایی کرده‌اند. اگرچه کافکا در زمان حیاتش چندان معروف نبود، اما امروز شاهد آنیم کافکا چون طوفانی سهمگین به درون نویسندگان و فیلسوفان جهان نفوذ کرده و جهان فکری آنها را زیر و رو کرده است.

برای حسن ختام این نوشته، داستان خیلی کوتاه «لاشخور» را انتخاب کردیم. برای داستان‌های بسیار فرانتس کافکا، این داستان کوتاه، مشتی‌ست نمونه خروار. «لاشخور» با همه کوتاهی‌اش، مهم‌ترین عناصر سبکی کافکا را نشان می‌دهد. «لاشخور» مثل اغلب داستان‌های کافکا، تفسیرپذیر است و نیاز به تأویل دارد؛ سورئال است و نمادپردازانه به نظر می‌رسد. مثل بعضی از داستان‌های کافکا، در لاشخور هم یک حیوان جزو شخصیت اصلی داستان است.

لاشخور :



میان پاهایم لاشخوری بود که به سختی نوکم می‌زد. هنوز هیچی نشده کفش و جورابم را تکه‌تکه کرده بود. حالا داشت توی گوشت و عضلاتم کندوکاو می‌کرد. پس از هر چند ضربه‌ای که با

فیلم زندگی شگفت انگیز فرانتس کافکا، اثر پیتر کاپالدی

منقارش می‌کوبید، با دلوایسی دورم چرخ می‌زد و از نو دست به کار می‌شد.

آقایی که داشت رد می‌شد، ایستاد. لحظه‌ای نگاهم کرد.

بعد با تعجب پرسید: «چطور می‌توانم این حیوان را تحمل کنم؟»

بهش گفتم: «من بی دفاعم. آمده نشسته بناکرده به نوک زدن. البته سعی کردم برانمش. حتی خواستم خفه‌اش کنم، منتها مشکل می‌شود از پس یک چنین جانوری برآمد. خودتان می‌بینید چه هیولایی است. اول می‌خواست بپرد به صورتم که گفتم حالا چاره‌ای نیست، دست‌کم بهتر است پاهایم را قربانی کنم. که ملاحظه می‌کنید دیگر پاک زخم و زیل و ریش‌ریش شده.»

آن آقا گفت: «چرا می‌گذارید این جور عذاب‌تان بدهد؟ یک گلوله حرامش کنید، قالش را بکنید.»

گفتم: «راستی؟ خودتان لطف می‌کنید ترتیبش را بدهید؟»
آقاهه گفت: «با کمال میل. گیرم باید بروم خانه تفنگم را بیاورم. یک ساعتی طول می‌کشد. می‌توانید تا برگشتن من دندان رو جگر بگذارید؟»
گفتم: «از کجا بدانم!»

آن وقت بعد از لحظه‌ای که از شدت درد به خود پیچیدم گفتم: «بی‌زحمت شما لطف خودتان را بکنید.»

گفت: «باشد. سعی می‌کنم فرزتر بجنبم.»

لاشخور که ضمن گفت‌وگوی ما، به نوبت من و آقاهه را می‌پایید، با خیال راحت همه‌چیز را شنید و برای من مثل روز روشن بود که حرف‌هایم را فهمیده و سر تا ته قضیه را خوانده. برای اینکه خیز کافی بردارد عین نیزه‌اندازها سر و سینه‌اش را عقب داد و یک ضرب منقارش را به دهان من فرو برد.

من همان جور که از هم شکافته می‌شدم حس کردم — آن هم با چه سبک باری — که لجه‌های خون من بی‌رحمانه دارد لاشخور را در عمق خود غرق می‌کند.

منابع:

- ۱- استراترن، پل. ۲۰۰۴، آشنایی با کافکا، ترجمه احسان نوروزی، ۱۴۰۰، تهران، مرکز، چ ۳.
- ۲- سائرز، استفان، ۱۳۹۹، ریشه‌های تاریخی یهودی ستیزی در اروپا و تلفیق موخر یهودی ستیزی و صهیونیسم ستیزی، نشریه گفتمان راهبردی فلسطین، سال دوم، شماره ۳.
- ۳- شاملو، احمد، مجموعه آثار احمد شاملو، دفتر سوم، ترجمه قصه و داستان‌های کوتاه جهان، ۱۳۹۹، تهران، نگاه، چ ۷.

۴- کافکا، فراننتس، ۱۹۱۴، گروه محکومین، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، ۱۳۷۰، تهران، نیلوفر، چ ۶.

۵- کافکا، فراننتس، ۱۹۱۴، محاکمه، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، ۱۳۷۰، تهران

بازخوانی یک قتل سینمایی؛ تحلیل حقوقی فیلم من مادر هستم

علیرضا زارعی (نویسنده مسئول)

دانشجوی کارشناسی ارشد رشته علوم قضایی دانشگاه علوم قضایی



علی موحدی

دانشجوی کارشناسی رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه علوم اسلامی رضوی



شاید اکثرمان، فریدون جیرانی را به عنوان کارشناس، سردبیر و مجری برنامه های سینمایی می شناسیم. اما این موضوع مانع دیده شدن وجهه کارگردانی حرفه ای او نمی شود. فریدون جیرانی، «من مادر هستم» را از روی قلم لیلا لاریجانی و رحمان سیفی آزاد، در سال ۱۳۸۹ خلق کرد و دو سال بعد در سال ۱۳۹۱ روی پرده سینما برد. جذابیت داستان این فیلم، بازی های زیبا و در نگاه کلی تاثیرگذاری فیلم باعث شد تا پس از سال ها پرونده قتل «سعید کشاورز»، مقتول فیلم، را مورد بررسی قرار دهیم. نادر دل نواز (وکیل دادگستری) و ناهید (وکیل دادگستری که دیگر فعالیت نمی کند) دختر جوانی به نام آوا دارند. نادر و ناهید دوست خانوادگی سعید کشاورز و سیمین هستند. سیمین و سعید، بعد از بازگشت سیمین از خارج به صورت جداگانه زندگی می کنند. دوستی این دو خانواده در حدی است که آوا، سعید را عمو خطاب می کند. نادر و ناهید اختلافاتی در زندگی خود داشته و در شرف طلاق هستند. وضعیت زندگی آنان باعث می شود که آوا رنج ها و مشکلات خود را با سعید در میان بگذارد و با او درد دل نماید. سعید در ابتدای فیلم فردی بامعرفت و پناهگاه در شرایط سخت به نظر می رسد. یک شب زمانی که آوا از مادر خود رنجیده خاطر می شود، به خانه سعید می رود و آنجا علی رغم منع سعید، با یکدیگر مشروب می نوشند. پس از آن، فیلم با تصویر آمبولانسی که به محل آپارتمان سعید آمده تا آوا را که خودکشی نافرجامی انجام داده است را به بیمارستان منتقل کند، ادامه می یابد. به نظر می رسد این خودکشی ناشی از فشار روانی زنای به عنف

توسط سعید بوده است. پس از بهبودی نسبی آوا، او به آپارتمان سعید می‌رود. همان روز سعید با مادر آوا صحبت کرده و به او گفته است که عاشق آوا شده است که با واکنش تند مادر آوا مواجه شد. پس از آن، سعید به خانه خود برمی‌گردد و آوا را آنجا مشاهده می‌کند و به او می‌گوید که عاشق اوست و در آن شب عجولانه رفتار کرده است. در سکانس بعدی، ناهید، مادر آوا، وارد خانه سعید شده و با جنازه سعید روبرو می‌شود. ناهید از روی ترحم، قتل سعید را گردن می‌گیرد. سیمین، همسر سعید، به وکالت از برادر سعید، تقاضای قصاص قاتل را می‌کند. در ادامه مشخص می‌شود که سیمین با قصاص



او، قصد انتقام از نادر را دارد. چراکه نادر در جوانی با سیمین رابطه داشته که این رابطه منجر به حاملگی سیمین می‌شود و در نهایت سیمین به خاطر سقط جنین توسط خودش، به صورت دائمی توانایی بارداری را از دست می‌دهد.

لذا در این فیلم، با دو پرونده زنای به عنف و قتل مواجه هستیم. جهت بررسی وضعیت قصاص آوا، ابتدا باید تکلیف زنا مشخص شود. وحید جلیلی در همان سال‌ها در گفتگو با برنامه هفت، در مورد

فیلم چنین می‌گوید: ((ماده ۲۲۶ قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۷۵) می‌گوید: قتل نفس در صورتی موجب قصاص است که مقتول شرعا مستحق کشتن نباشد و اگر مستحق قتل باشد، قاتل باید قتل او را طبق موازین در دادگاه اثبات کند. طبق ماجرای که ما در فیلم می‌بینیم، آن مقتول زنای محصنه کرده و شرعا مهدورالدم است و بنابراین طبق این ماده، اصلا در نظام قضایی اسلام چنین قصاصی امکان ندارد. بنابراین آن کسانی که فیلم را دیده اند و عصبانی هستند، خیالشان راحت باشد، آوا اعدام نشده است «طبق قانون مجازات اسلامی»

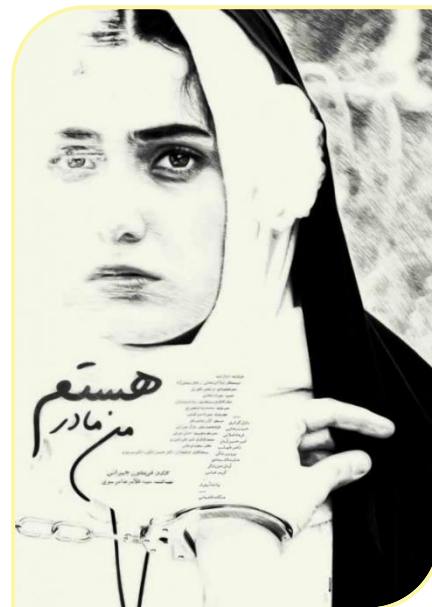
آری؛ مطابق بند ب ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ (که نظیر آن در قانون مصوب ۱۳۷۵ در بالا گفته شد)، در صورتی که مجنی علیه مرتکب جرم حدی مستوجب

سلب حیات شده باشد، مرتکب قتل قصاص نخواهد شد. اما آیا زناى صورت گرفته «محصنه» محسوب می شود؟

قانون مجازات اسلامی در ماده ۲۲۶، شرایط احسان را مشخص کرده است: احسان مرد عبارت است از آنکه دارای همسر دائمی و بالغ باشد و در حالی که بالغ و عاقل بوده از طریق قُبُل با وی در حال بلوغ جماع کرده باشد و هر وقت بخواهد امکان جماع از طریق قبل را با وی داشته باشد. آنچنان که در فیلم مشاهده می شود، سیمین به مدت دو سال در خارج از کشور بوده و پس از بازگشت به ایران نیز، به صورت جدا از هم زندگی می کرده اند. شاید در نگاه اول به نظر برسد که پس از بازگشت سیمین، به این دلیل که جدا از هم زندگی می کرده اند، امکان جماع و نتیجتاً شرایط احسان نداشته اند. اما صرف زندگی جدا از هم زن و شوهر نمی تواند دال بر عدم وجود شرایط احسان باشد. چراکه در مورد اشخاص متاهل، اصل بر محصن بودن است مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. همانطور که در سکانس های ابتدائی هم دیده می شود، سعید و سیمین از رابطه نسبتاً مطلوبی برخوردارند. لذا به نظر میرسد که عدم وجود شرایط احسان در سعید منتفی باشد.

پس از اینکه دانستیم زنا از نوع محصنه بوده است سؤال بعدی این است که آیا زنا با اکراه سعید بوده است یا رضایت آوا؟ قبل از اینکه نزدیکی صورت گرفته باشد، سعید و آوا مرتکب شرب خمر شده اند. آنچنان که در فیلم مشاهده می شود، مسلوب الاراده بودن سعید واضح نیست. خصوصاً در سکانسی که سعید پس از خروج از خانه، با حالت تامل و آگاهانه به خانه برمی گردد و ظاهراً از عامل رافع مسؤولیت کیفری برخوردار نیست. پس از برگشت سعید به خانه، آوا را در حالی مشاهده می کند که بطری مشروب در دستش بوده و تعادل حرکت خود را از دست داده و روی زمین می افتد و این نشان از مست بودن آوا و مسلوب الاراده بودن وی می باشد. در این حالت حتی اگر آوا رضایت به نزدیکی هم داشته باشد، رضایتش بلاثر است. در ثانی اینکه آوا دست به خودکشی زده است و سپس خود سعید را به قتل می رساند اماره ای بر عدم رضایت آوا بر نزدیکی است. لذا کارگردان صحنه را طوری طراحی کرده است که اکراه سعید برای زنا را به مخاطب القا می کند و حس ترحم نسبت به آوا و نیز حس نفرت از سعید را در مخاطب زنده می کند و در این باره به خوبی عمل کرده است. بدین ترتیب؛ هرچند سعید در محکمه وجدان مخاطب محکوم می شود، اما مسئله تجاوز باید در دادگاه اثبات شود.

باتوجه به اینکه زمان تولید و اکران فیلم، قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ حاکم بوده، طبق ماده ۲۳۶ این قانون می‌توان به طریقی قصاص آوا را منتفی دانست. این ماده می‌گوید: اگر کسی به قتل عمدی شخصی اقرار کند و پس از آن دیگری به قتل عمدی همان مقتول اقرار نماید در صورتی که اولی از اقرارش برگردد قصاص یا دیه از هر دو ساقط است و دیه از بیت المال پرداخت می‌شود و این در حالی است که قاضی احتمال عقلائی ندهد که قضیه توطئه آمیز است.



در این فیلم نیز باتوجه به اینکه ابتدا مادر آوا اقرار به قتل کرده و سپس آوا خودش اقرار به قتل می‌کند، می‌توان وجهی برای عدم قصاص آوا در نظر گرفت.

در مورد اقرار مادر اما طبق قانون فعلی نیز می‌توان مورد بررسی قرار داده و بلااثر در نظر گرفت. طبق ماده ۱۲۷۶ قانون مدنی، اگر اقرار نزد حاکم ثابت نشود آن اقرار اثری نخواهد داشت. لذا با تطبیق علم قاضی و عدم همخوانی با قرائن موجود، اقرار مادر می‌تواند بلااثر باشد که این مسئله باید برای قاضی محرز شود.

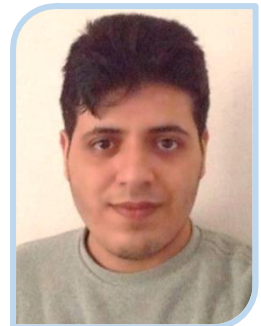
با این توضیحات، صحت حکم قصاص آوا حداقل در عالم اثبات برای نویسندگان این یادداشت واضح نبوده و به نظر می‌رسد اطمینانی که وحید جلیلی در مورد عدم قصاص آوا به مخاطبان می‌دهد، نزدیک به صواب باشد.

در تیتراژ پایانی فیلم نامی از مشاور حقوقی دیده نمی‌شود و یک سؤال مهمی پیش می‌آید؛ فیلم تحسین شده فریدون جیرانی که در حیطه مسائل اجتماعی مطلوب کار کرده است و مواعظ اخلاقی را از دل بی‌اخلاقی‌ها استخراج کرده و در مقابل دیدگان مخاطب به تصویر می‌کشد، چرا با وجود حساسیت و محوری بودن مسائل قضایی و حقوقی در فیلم، از مشاور حقوقی بهره‌گیری نکرده تا در این وادی نیز بدون نقص عمل کرده باشد؟. آیا ذبح مسائل حقوقی در فیلم، ناشی از عدم وجود مشاور حقوقی است، یا اولویت داشتن احساس هنرمند نسبت به احساس مسئولیت حقوقی؟.

معرفی و تحلیل نمایشنامه: «ترور» اثر فردیناند فون شیراخ

سیدعلی حسینی

دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه مازندران



پرسشگری در دامنه مباحث حقوقی همواره در نظر تامل‌ورزان و نگارندگان مورد توجه و بررسی بوده است. بخش قابل‌توجه‌ای از این توجهات و بررسی‌ها به در چالش قرار دادن انتخاب «قوانین» بازمی‌گردد. انتخاب‌هایی که در نظر تامل‌ورزان و نگارندگان صاحب کلماتی دنباله‌دارند و پرداخت به این کلمات دنباله‌دار، ذهنی جویایی (که همواره در آستانه‌ی یابندگی‌ست) چون ذهن آنان را می‌طلبد.

«ترور» از جمله همان آثاری‌ست که به این شکل از پرسشگری در دامنه مباحث حقوقی توجه کرده است و «فردیناند فون شیراخ»^۱ از دسته تامل‌ورزان و نگارندگانی‌ست که «انتخابات» موجود در درون قوانین را مورد چالش قرار داده است. شکل پرسشگری فون شیراخ به واقع بحثی جالب‌توجه در میان تحلیل‌گران علم حقوق به راه خواهد انداخت. بحثی که سرانجام آن، سرانجام نامعلومی‌ست و باید بدان دچار شد تا دریافت که پیروز این بحث «قوانین موجود» است یا «قوانین مطلوب»؛ به راستی که صاحب سرانجامی نامعلوم است.

در «ترور» یک هواپیمای مسافربری با ۱۶۴ سرنشین توسط یک تروریست ربوده می‌شود و این تروریست قصد دارد که این هواپیما را در استادیومی با ۷۰ هزار نفر تماشاگر سرنگون کند. «سرگرد کخ» خلبان یکی از جت‌های جنگنده‌ای که به قصد فرود هواپیما پرواز کرده بودند، برخلاف دستور مافوق خود هواپیما را با شلیک یک موشک سرنگون می‌کند. تصمیم کخ از یک سو جمعیت ۷۰ هزار نفری حاضر در استادیوم را از مرگ نجات می‌دهد و از سوی دیگر رقم‌زننده مرگ تمامی سرنشینان هواپیمای ربوده‌شده می‌شود. تصمیمی که از یک سو زمینه‌ساز رهایی بخشی عده‌ای می‌شود و از سوی دیگر، زمینه‌ساز جان‌زدایی عده‌ای دیگر. پرسش‌های مدنظر فون شیراخ حول این تصمیم کخ شکل می‌گیرد؛ آیا این یک حرکت قهرمانانه از سوی کخ بوده است یا یک حرکت مجرمانه؟ ... کخ جلوه‌ای از یک نظامی

^۱ Ferdinand von Schirach

پیروز را با این تصمیم به خود دارد یا جلوه‌ای از یک نظامی شکست‌خورده؟... آیا تصمیم کخ، تصمیمی قابل‌توجیه‌ست و یا تصمیمی غیرقابل‌توجیه و در آستانه‌ی مذمت‌ها و سرزنش‌ها؟... این پرسش‌ها بخشی از پرسش‌های تامل‌سازی‌ست که فردیناند فون شیراخ به واسطه‌ی نمایشنامه‌ی «ترور» فرصت مطرح‌کردنش را پیدا کرده است.

در عمق تاملات نسبت به این موارد پرسش‌برانگیز جایگاه «مخاطب» در نظر فون شیراخ قابل‌احترام دانسته شده است. در حقیقت اکتفای فون شیراخ به طرح یک پرسش و سپس پاسخ به آن در قالب اثرش نبوده است و او به دنبال آن است که اثر این تاملات در مخاطب ادامه‌دار باش؛ به راستی که مخاطب «حق» را به کدام‌شان خواهد داد؟... به «کخ» که در جهت نجات جان مردمی، مجبور به رقم‌زدن بی‌جانی دیگر مردمان شد و یا «قانون» که ورای هرگونه دوگانه این‌چنینی و ورای هر گونه حمایت از فرد



به‌خصوصی، در تلاش برای اثبات جلوه «حق» در درون واقعه‌ای‌ست. گویی که همچون نگاه فون شیراخ می‌بایست بار دیگر موارد مورد تاکید دادگاه درون نمایشنامه «ترور» را مورد بازخوانی قرار داد و آن را به پیش‌چشمان «حقوق‌دانان» راهی ساخت. فون شیراخ آغازگر ایجاد صحنه‌ای‌ست و چشم‌ها را غرق در تلاش برای واکاوی خواهد کرد:

یک استادیوم ۷۰ هزار نفری، یک هواپیما با ۱۶۴ سرنشین، یک تروریست مسلح و یک خواسته خون‌آلود؛ «کخ» باید چه می‌کرد؟... آیا می‌توان برای او «حقی» قائل شد؟... چه تصمیمی از سوی منادیان «قانون» رفتاری متناسب جلوه خواهد کرد؛ تصمیمی در ستایش آن رهایی‌بخشی و یا در مذمت آن جان‌زدایی؟...



Royan
law firm

موسسه حقوقی " رویان عدل گستر "

با حضور تیمی از حقوقدانان با سابقه حضور در کسوت
وکالت و دانشگاه

ارائه خدمات تخصصی حقوقی به ویژه در امور مشاوره های
مالیاتی، گمرکی، سرمایه گذاری، ساختار سازمانی شرکت ها
و دعاوی اداری

تمرکز بر پیشگیری حقوقی در روابط مستمر حرفه ای با
موکلان

تاکید بر نیازهای دریافت کننده خدمات حقوقی و سهولت
و سرعت در دریافت آن با بهره گیری از کلیه روشهای
موجود و نوین از جمله پاسخگویی الکترونیک و مجازی

آدرس: تهران، سعادت آباد، خیابان صرافهای جنوبی، کوچه
سی و هفتم، پلاک ۲۴، طبقه سوم

تماس: ۰۲۱-۸۸۵۶۴۷۸۸